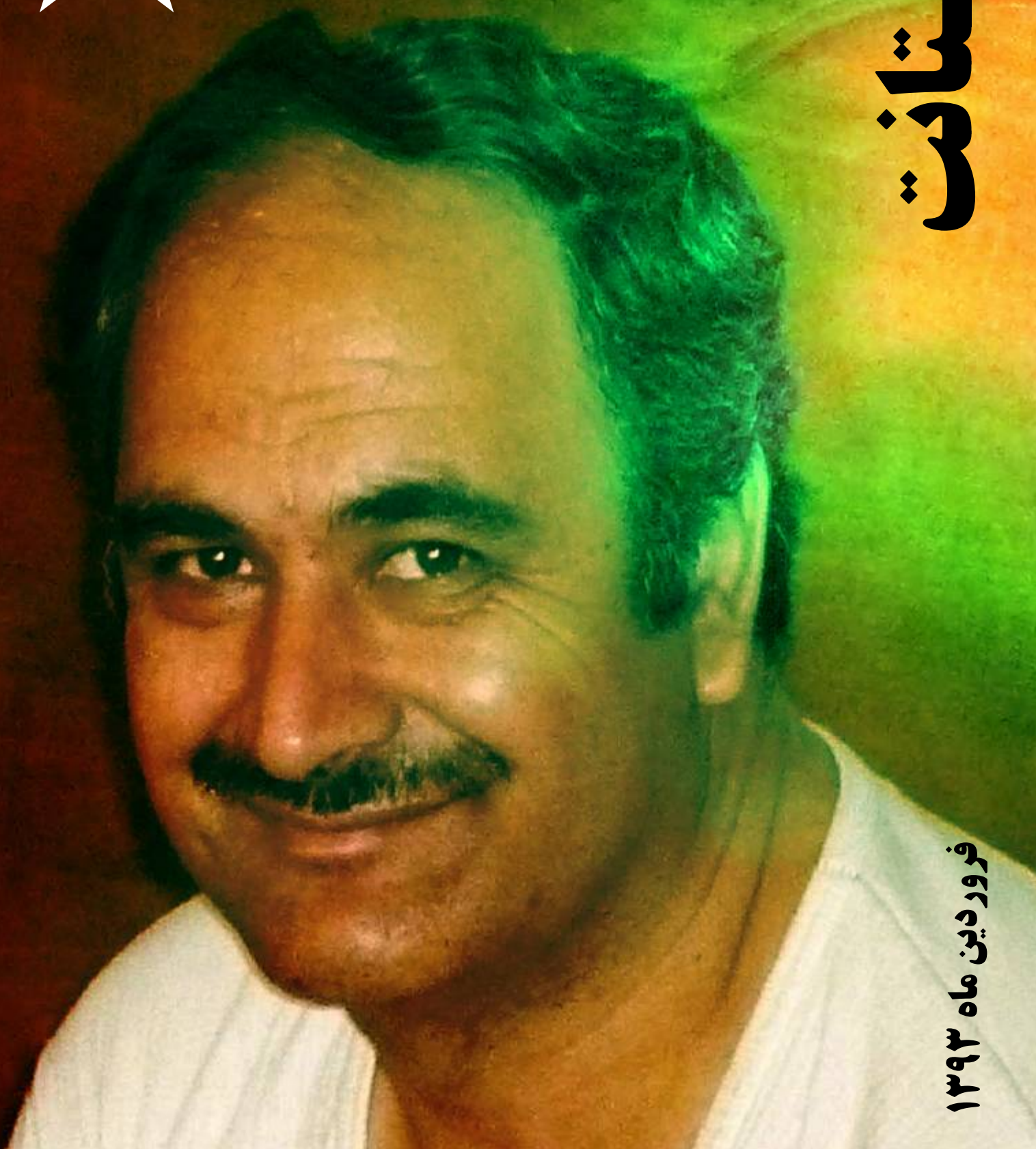


میلان

فروردین ماه ۱۳۹۳



فهرست:

طرح پیشنهاد کمیسیون جمع آوری کمک مالی

۲

نوروز خانواده های کارگری

۴

زنان

اعدام ریحانه جباری محکوم است

۸

آیا برهنگی اعتراض ضد سرمایه داری جنبش زنان است؟

۱۱

تجاوز جنسی: علل و ریشه های آن و امروز مسئول اصلی کیست

۱۵

کارگری

درخواست پایان اعتصاب از شاهرخ زمانی

۲۲

پیام شاهرخ زمانی به مناسبت روز کارگر

۲۳

دفاعی

فعالیت عملی در حمایت از شاهرخ زمانی در تهران

۲۴

پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی

۲۶

اتحادیه سراسری وسایل حمل و نقل انگلستان از شاهرخ زمانی حمایت می کنند

۲۸

قطعنامه پیشنهادی درباره شرایط کارگر در ایران و حمایت از فعالیت های شبکه همبستگی کارگری

۲۹

بین المللی

روسیه کریمه را می بلعد و صندوق بین المللی پول اوکراین را!

۳۰

در اوکراین چه می گذرد؟

۳۱

اعتصاب عظیم معدنچیان انگلستان از ۱۹۸۴-۵ : دوازده ماهی که بریتانیا را لرزاند

۳۸

نظری بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی موجود و چگونگی احزاب سیاسی در افغانستان

۴۲

مؤلفه های احیای مارکسیستی

۴۵

تاریخی

بررسی تاریخی روحانیت شیعه

۵۱

بحث های فیس بوک

پروژه «گام به گام تا سندیکای آزاد»

۶۰

انقلاب

۶۱

شعر

اعتدال بهاری

۶۳

موضوع کمک مالی به جنبش کارگری، تاریخی به قدمت خود این جنبش دارد. اعم از ایجاد صندوق اعتصاب تا حمایت از کارگران زندانی و کمیته‌های برگزار کننده مراسم و آکسیون‌ها و اعتراضات کارگری و... مسائلی مربوط به جنبش کارگری و موضوعات کمک‌های مالی مربوط به آن بوده است. با این حال گهگاه لازم به نظر می‌رسد برخی مسائل در این رابطه بازتعریف و مورد تدقیق کاملتری قرار گیرد. از جمله جمع آوری کمک مالی بدون هدف روشن و از قبل معین شده. مثلاً عده‌ای تلاش می‌کنند تا کمک‌های مالی جمع آوری کرده تا به عده‌ای از کارگران منتقل کنند بی‌آنکه معلوم باشد هدف از این کار چیست، آیا این یک صندوق خیریه است یا عمل یک مددکار اجتماعی، این صندوقی جهت تأمین نیازهای مالی کارگران بی‌کار است یا خلاصه چه مقصودی برای این عمل از قبل تعریف شده است. آن چه مهم است ایجاد صندوق کمک مالی برای پیشبرد مبارزات کارگری است که به این ترتیب یک جنبش با تزریق مالی نهادهای وابسته به نظام سرمایه داری دچار آلودگی و انحراف نشود.

اولویت کمک مالی:

اولویت‌های کمک مالی با ثبات و دائمی نیست، بر اساس شرایط و موقعیت‌های متغیر، تغییر می‌کند، اما به طور عام مهم‌ترین اولویت کمک مالی ارتقای توان فعالین و پیشروان کارگری در پیشبرد اهداف مرتبط به جنبش کارگری است. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه توسط گروهی از رهبران و پیشروان کارگری نیاز به کمک مالی جهت تدارک و چاپ اعلامیه و قطعنامه و نظایر آن دارد که جمع آوری کمک مالی را ضروری می‌کند. و یا شکل گیری یک نهاد کارگری با افق انقلابی نیازمند کمک مالی خواهد بود و حمایت مالی از سوی طرفداران خود را ضروری می‌کند. بنابراین موضوعیت اخذ کمک مالی ارتقای توان پیشروی کارگری جهت پیش برد اهداف برنامه ریزی شده آن‌ها است، و به غیر از این

موضوع، کمک مالی از جنبه حمایت انقلابی آن خارج شده و وارد فاز خیرخواهانه و نیکو کاری و مددکارانه می‌گردد که این خود عواقب بعدی را به دنبال خواهد داشت، از جمله رشد بوروکراسی و فرقه گرایی.

کمک مالی به زندانیان کارگر:

موضوع کمک مالی به زندانیان کارگر در مواقعی به موضوع اخذ و اصلی تبدیل می‌شود. کارگر مبارز وقتی از حمایت مالی خود و خانواده خود مطمئن باشد اعتماد به نفس لازم جهت ادامه مقاومت را به دست می‌آورد و در عین حال می‌تواند اعتماد به نفس را به جنبش کارگری نیز منتقل کند. کارگری که قبل از بازداشت به سختی می‌توانست مبلغی برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش به دست آورد، در دوره زندان دیگر به کلی از آن هم محروم است. او در زندان باید به وضعیت همسر و فرزندان خود فکر کند که برای نان و غذا و اجاره خانه و دکتر و درمان و درس و مشق فرزند چه خواهند کرد. او نمی‌تواند در هر ملاقات اشک همسر و فرزند خود را ببیند که نیازمند پول برای رفع کمترین نیازمندی‌های خود هستند و آن را در اختیار ندارند، هیچ چیز سخت‌تر از این نیست و قادر نخواهد بود کارگر زندانی را بشکند. در این وضعیت فراخوان‌های وسیع جمع آوری کمک مالی برای کمک به زندانی کارگر و خانواده‌های آن‌ها در صدر اولویت‌ها قرار می‌گیرد.

تاکنون نیز عده‌ای با ابتکار خود مشغول جمع آوری کمک مالی بوده‌اند و هرکس از مجراهایی که خود خواسته، به هر بخش از فعالین کارگری که خود خواسته ارسال کرده است. اما این موضوع با نارسایی‌ها و اشکالات مهمی نیز روبه رو شده است. به وجود آمدن اختلافاتی در بین بخشی از محافل کارگری نمونه‌ای از نارسایی‌ها است. از این گذشته، کسی که صندوق جمع آوری کمک مالی را در اختیار خود می‌گیرد، خود نیز تعیین می‌کند که مبلغ جمع آوری شده را به چه کسانی ارسال کند. دریافت کننده کمک مالی نیز دقیقاً نمی‌داند چه کسانی به آن صندوق پول ریخته‌اند، فقط می‌داند پول این صندوق از طرف چه کسی به دست آن‌ها رسیده است. در این شرایط حتی دیده شده است که اطلاعیه حمایتی از یک گروه ناشناس در یک شهر در کشوری در خارج، با

ویژگی اساسی کمیسیون مالی مرکزیت بخشیدن به صندوق‌های کمک مالی و از این طریق جلوگیری از خرده کاری و دوباره کاری و پراکنده کاری است. در یک مرکز جمع آوری کمک مالی، با توجه به شناخت نسبتاً دقیق‌تر به موجودی صندوق و بر اساس اولویت‌های مورد تشخیص کمیسیون می‌توان کمک‌های مالی جمع آوری شده را تقسیم کرد. اما روش تا کنونی این گونه است که یک نفر یا عده‌ای فراخوان کمک مالی می‌دهند و مبلغی هم کمک جمع می‌کنند و در بهترین حالت و بدون مشکلات در مسیر، به دست مصرف کننده آن هم می‌رسد؛ منتها ممکن است مبالغ دیگری هم از کانال‌های دیگر به همان جایی ارسال شود که از سوی دیگر ارسال شده است. در نتیجه یک نفر یا یک عده از فعالین کارگری از کمک مالی برخوردار می‌شوند و دیگری یا دیگران از آن بی‌بهره می‌مانند. مثلاً پس از پیگیری، در یک مورد از مبلغ جمع آوری شده قابل توجه‌ای که از طریق یکی از سایت‌ها اعلام شد، حتی یک ریال به دست شاهرخ زمانی نرسیده بود. و این در حالی است که دریافت کنندگان شانس دریافت کمک‌های مالی بیشتری از کانال‌های دیگری نیز داشته‌اند. فرد جمع آوری کننده پول با نام کمک به کارگران، خود تعیین کرده است که پول جمع آوری شده را به دست چه کسی یا کسانی برساند. اگر این موضوع به صورت سیستماتیک تکرار شود، طبیعی است که روند بوروکراتیک اعلام نشده‌ای خواهد بود که خیلی بیشتر از آن چه که قرار است به نفع کارگر و جنبش کارگری باشد به زیان آن تمام خواهد شد. کمیسیون مالی جلوی این وضعیت ناهماهنگ را خواهد گرفت، به این ترتیب که افراد و گروه‌هایی که فراخوان مالی می‌دهند، همچنان به فعالیت خود ادامه خواهند داد، اما مبلغ جمع آوری شده را به صندوق کمیسیون ارسال کرده تا مسئولین این صندوق بنا بر لیست و نوبتی که در اختیار دارند کمک‌ها را تقسیم کنند.

از این گذشته، دیده شده در میان جمع‌های کارگری بر سر دریافت کمک مالی اختلافات جدی به وجود آمده است، این کمیسیون از جمله می‌تواند وارد دخالتگری در این اختلافات شده و با پا درمیانی آن را حل کند. از این گذشته تکلیف کمک‌های مالی دریافت شده نیز معلوم می‌گردد. مثلاً پس از درخواست جمعی از فعالین

امضای مثلاً جمعی از کارگران فلان جا صادر شده است. این سبک کار دقیقاً منطبق با روند بوروکرات سازی در میان فعالین کارگری است.

کمیسیون مالی:

برای جلوگیری از هرج و مرج در ارسال کمک مالی و همچنین برای نظم دادن به روند جمع آوری کمک مالی و ارسال آن به کارگران پیشرو به طور اعم، و کارگران زندانی به طور اخص، راه اصولی که به نظر می‌رسد، ایجاد یک کمیسیون مالی در خارج از کشور است که از عده‌ای از فعالین شناخته شده با گرایش‌های مختلف تشکیل می‌شود. مهم‌ترین کار این کمیسیون این است که کمک‌های مالی جمع آوری شده از هر نقطه‌ای را در صندوق خود نگه داری کند و بعد بر اساس الویت‌ها و نیازها برای کارگران زندانی یا فعالین و پیشروان کارگری جهت پیشبرد پروژه‌های مرتبط با جنبش کارگری به دست آن‌ها برساند. در این صورت اولاً همه دریافت کنندگان کمک از این صندوق، فقط با این صندوق و کمیسیون سروکار دارند. ثانیاً این کمیسیون می‌داند به کدام زندانی چه مقدار کمک ارسال کرده و کدام زندانی کمکی دریافت نکرده است و باید برای او نیز کمک مالی ارسال شود، ثالثاً، همه کمک کنندگان از هر نقطه‌ای با این خیال راحت که پول‌های ارسالی به این صندوق واریز می‌شود و کمیسیون مالی انتخاب شده نیز دارای صلاحیت لازم جهت تقسیم عادلانه مبالغ جمع آوری شده است، در نتیجه با میل و انگیزه بیشتری کمک مالی خواهند کرد. این کمیسیون نیز پس از یک فراخوان عمومی، با برگزاری جلساتی و از میان معتمدین فعال سیاسی تشکیل می‌شود. بعد از شکل گیری کمیسیون مالی جلسات منظمی بین آن‌ها برگزار می‌شود که می‌تواند برای ورود سایرین نیز (بدون حق رأی) آزاد باشد. از آن پس هر صندوقی در هر کشوری کمک‌های جمع آوری شده را به این صندوق ارسال خواهد کرد و این صندوق مرکزی است که تعیین می‌کند چه مقدار و به چه کسی باید کمک مالی ارسال کند.

جمع بندی:

نوروز امسال خانواده های کارگری

به طور اخص، خانواده های کارگری به سرپرستی زنان

بازگشت به فهرست

روز ۸ مارس، روز جهانی زن، اکثر جریان های چپ، سوسیال دموکرات و فمینیستی هر کدام از زاویه دید خود به بزرگداشت آن همت گماشتند. اما از آن جایی که اکثر این جریانات، اگر نگوییم همه آن ها، خارج از کشور هستند و فاقد هرگونه ارتباط سازماندهی شده و ارگانیک با خانواده های کارگری، کم درآمد و فقیر ندارند، به طور سیستماتیک «برنامه» شان برای امسال پایان یافته و تا «روز جهانی زن» سال آینده، «فعالیت» مشخصی در رابطه با وضعیت کارگران زن و زحمتکش که بسیاری از آن ها سرپرست و نان آور خانواده هم می باشند، در دستور کار ندارند. اما نیروهای مارکسیست انقلابی باید بیش از پیش توجه شان را به شرایط کنونی این خانواده ها و آن چه که در سال آینده در پیش دارند، جلب نمایند و در نظر بگیرند که در حق این زنان و خانواده هایشان تنها مبارزاتی پراکنده و آن هم عموماً فقط در آستانه روز ۸ مارس انجام شده است. لذا زمینه کار سیاسی بر روی مسایل خانواده های کارگری و کم درآمدی که سرپرست و نان آور خانواده زنان هستند، زمینه ای باز و بی توجه باقی مانده است.

چند روزی از روز جهانی زن می گذرد و من بر این باورم که بسیاری از زنان کارگر و زحمتکش فقیر ما در روستاها، شهرستان ها و حتی در شهرهای بزرگ، به علت فقر مالی مفرط که باعث نگرانی های اساسی در زمینه حل مشکلاتی مانند بیماری، بیکاری، مسکن، پوشاک و خوراک خود و افراد خانواده شان شده و در نتیجه آن، اغلب آن ها فاقد سواد و فرصت کافی برای کسب آگاهی های اجتماعی و سیاسی هستند، چیزی به عنوان «۸ مارس» یا روزی به نام «روز جهانی زن» را حتی نشنیده اند. اما همه مردم ایران از هر قشر، سن و گذشته با آمدن نوروز و فرارسیدن بهار آشنایی دارند. بر حسب عرف، همه با آماده شدن برای فرارسیدن سال نو و نشستن بر سر سفره هفت سین از کودکی آشنا شده و کودکان برای پوشیدن لباس و کفش نو روزشماری می کنند. اما طی سه دهه اخیر از تاریخ ما به طور مرتب وضع اقتصادی اقبال تحتانی جامعه رو به تحلیل رفته

کارگری برای دریافت کمک مالی که دقیقاً مشخص می کنند به چه منظور آن را خواسته اند (مثلاً انتشار اعلامه و پوستر به مناسبت اول ماه مه)، آن ها گزارش مصرف مبلغ دریافتی را نیز به همین کمیون ارسال می کنند، در این صورت مبلغ دریافتی مورد مصرف شخصی قرار نخواهد گرفت و زمینه به وجود آمدن اختلاف نیز خود به خود یا از بین رفته یا کاهش پیدا می کند.

اولویت اصلی و برجسته کمک مالی در دوره ای که در آن قرار داریم، کارگران زندانی و خانواده های آن ها هستند. به آن ها تا زمانی که در زندان هستند باید کمک مالی ارسال شود. در مقطع کنونی هیچ گروه و محفل و جمع کارگری در بیرون از زندان نیست که بتواند به دلایل سیاسی و نیازمندی هایش برای فعالیت سیاسی در اولویت دریافت کمک مالی قرار بگیرد. در نتیجه مادام که کارگرانی در زندان هستند، خود به خود در صدر اولویت دریافت کمک مالی قرار خواهند گرفت. طرفداران جنبش کارگری نیز می توانند در هر جا که مایل هستند، درخواست جمع آوری کمک مالی برای کمک به زندانیان کارگر و خانواده های آن ها داشته باشند، اما ضروری است برای تقسیم عادلانه و تضمین مسیرهای ارسال دریافت آن، کمک های جمع آوری شده به صندوق کمیسیون مالی ارسال شود تا در یک مرکز واحد تصمیم و تقسیم کمک ها صورت بگیرد.

علیرضا بیانی

۱۲ مارس ۲۰۱۴

ardeshir.poorsani@gmail.com

آرامش جسم و فکر را هم در روزهای اول بهاری از مردم ما سلب کرده است؛ این معضل مرگ آور سایه خود را بر روی هر زن و مرد و کودک کارگر و زحمتکشی که برای لقمه نان و سرپناهی همیشه در خیابان ها هستند و از سرپناه بسته ای که قدری جلوی این آلودگی را بگیرد، بی بهره اند البته بیش از دیگران، گسترده است. دامنه فقر البته گسترده تر از آن است که به اقشار تحتانی جامعه اکتفا کند؛ اقشاری که روزی در زمره اقشار متوسط جامعه بودند، در طول دهه اخیر، به سرعت مسیر سقوط اقتصادی را پیموده و به سطح خط فقر و یا زیر خط فقر تنزل یافته اند.

در چنین شرایطی، نان آور خانواده های زندانیان سیاسی و خانواده هایی که مرد (شوهر) خانواده را به نحوی از دست داده اند، زنان خانواده می شوند. زنانی که با تبعیضات ناشی از سیاست های نظام حاکم سرمایه داری که بخشی از آن در بالا آمد، روبه رو هستند. همزمان سیاست های اقتصادی- سیاسی و اجتماعی-فرهنگی جمهوری اسلامی بسیار دقیق و با برنامه در پی منزوی کردن زنان از آموزش و مشاغل تخصصی و با درآمد متناسب است. این خط سیاسی از برنامه های آنی و لحظه ای مانند سرکوب زنان به طور روزمره در اجتماع به دست عمال رژیم (تا کنون بیش از ۳۰ هزار زن به علت بدحجابی دستگیر شده اند)، در محل کار و در خانواده شروع شده و به برنامه های دراز مدت سیاسی مثل نابود کردن همه جانبه زندگی زنان از کودکی با قانونی کردن ازدواج های اجباری در سنین کودکی (طرح ازدواج با فرزندخوانده) طرحی شده است. در حالی که اکثر زنان ما از نوجوانی به علت فقر روزافزون خانواده مجبور به ترک تحصیل شده و نیاز به یافتن کار دارند تا خود و خانواده پدری را تأمین کنند، جمهوری اسلامی در کنار طرح ازدواج های اجباری در سنین کودکی، میلیاردها تومان خرج پیوند بین آموزش و پرورش با حوزه علمیه قم برای مدارس دخترانه کرده است. جمهوری اسلامی مسئله تن فروشی زنان را به جهت فقر مفرط مادی با «صیغه» شدن حل کرده است. به عبارت دیگر، در جمهوری اسلامی تن فروشی به شکل رسمی و قانونی در آمده و آخوندهای حوزه علمیه قم آن را بهترین راه برای «رفع نیازهای جنسی» می دانند.

است و این وضع با بحران های اخیر اقتصادی ناشی از تحریم های نهایی کشورهای امپریالیستی، آن چنان شرایط اقتصادی وخیمی را ایجاد نمود که بر اثر آن، خانواده ها از هم پاشیده شده، کودکان و نوجوانان بی خانمان و آواره خیابان ها گشته اند، سن اعتیاد کاهش یافته و پدیده کودک کار به طور گسترده بالا رفته است. در چنین شرایطی، کودکان و نوجوانانی در جامعه ایران امروز هستند که از «عید نوروز» تنها نامی می شناسند و هیچ گونه خاطره کودکی و شخصی از این ایام ندارند.

طبق آمار رسمی مرکز آمار ایران، درصد بیکاری در میان مردان نزدیک به ۱۰ درصد و درصد بیکاری در میان زنان نزدیک به ۱۸ درصد است. نزدیک به ۳۷ درصد جمعیت کشور فعال می باشند (یعنی یا شاغل اند و یا در زمره بیکاران می باشند). آمار اخیر نشان می دهد که از میان این جمعیت فعال، پاییز گذشته بیش از ۱۰ درصد بیکار بوده اند. درصد بیکاری در میان سنین ۱۵ تا ۲۴ بیش از ۲۴ درصد و سنین ۱۵ تا ۲۹ نزدیک به ۲۲ درصد می باشد. شاغلین جامعه به طور معمول ۴۹ ساعت یا بیشتر در هفته کار می کنند.^۱ ناگفته نماند که این آمار شامل حال کودکان خیابانی زیر سن ۱۵ و زنان و مردان دستفروش که بدون اجازه شهرداری فروشندگی می کنند، نمی شود. کسی از تعداد ساعات کار این زنان و مردان و کودکان آواره و بی پناه که از شدت فقر و استیصال با شرمساری در خیابان ها و متروها بار خود را به دوش می کشند و چشم امیدشان به دست خریداران است، خبر ندارد و آماری هم تهیه نمی شود، یا این که نادرست و غیر واقعی است.

با توجه به این آمار ساده بالا، به آسانی می توان تصویری گویا از وضعیت اقتصادی و امکانات این خانواده ها (یا افراد) را در ذهن ترسیم کرد. تصویری حاکی از گرسنگی مداوم، بی سرپناهی، نداشتن هیچ گونه امکانات بهداشتی و پزشکی. تنها چیزی که بهار امسال برای این اقشار از جامعه به ارمغان می آورد و آن مجانی است، هوای گرم است که تا رسیدن گرمای سوزان تابستان، برای مدتی مجبور به لرزیدن و کبود شدن از سرما نباشند. اگر چه آلودگی کشنده هوا که با استفاده از سوخت نامناسب بنزین خودروها، سبب آلوده شدن هوای تمام شهرهای ایران به میزان بسیار خطرناکی شده است، حتی

^۱<http://alef.ir/vdceo78wojh8zpi.b9bj.html?210699>

برای مدتی «آرامش» آورده و اجازه سود اندوزی را به این سرمایه ها بدهد.

سؤال در این جا این باید باشد، زنان و مردان کارگر و زحمتکش ما چه راهکاری را در جلوی روی دارند. اولین اصل در این مورد باید داشتن آگاهی و علاقه به کسب این آگاهی و در پس آن، فعال شدن در زمینه سیاسی و سازماندهی باشد. به عبارتی روی سخن ما با آن دسته از زنان طبقه کارگر و زنان روشنفکر انقلابی است که به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده اند. با به کار افتادن سرمایه های خارجی در ایران و فعال شدن کارخانجات تولیدی، چرخ های تولید سرمایه داری تا حدودی به گردش در خواهد آمد، و در نتیجه کارگران از بیکاری و درماندگی مالی تا حدی بیرون آمده و موقتاً اعتماد به نفس خواهند یافت. حتی بعید نیست که در چشم انداز بلند مدت، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی مجبور باشد تا برای جلوگیری از اعتراضات و کانالیزه کردن نارضایتی های موجود کارگری، به برخی قوانین بین المللی سرمایه داری تن در دهد و به موازات خانه کارگر، به معرفی تشکلات کارگری زرد از بالا، و پذیرش مؤلفه های «سازمان جهانی کار» و گماشتن برخی از «فعالین کارگری» بر مسند این نهادها بپردازد. بنابراین پیشروان کارگری در آن دوران «آرامش» می توانند و باید با استفاده از سازماندهی قبلی خود، فعالیت های مخفی و علنی خود را آغاز کنند. در واقع هدف اصلی مارکسیست های انقلابی در این دوره همان است که همواره تعیین و تعریف شده، و اصولاً وجه تمایز ما را با دیگر جریانات نشان می دهد: سازماندهی طبقه کارگر به مثابه یک طبقه و حرکت دادن آن به سوی تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی سیادت سیاسی. اما فرم و نحوه انجام آن بسته به شرایط پیش رو دستخوش تغییر می شود، و این همان چیزی است که وظایف جدیدی را بر دوش فعالین این حوزه قرار می دهد. برای آن که وظیفه اخض پیشروان کارگری و روشنفکران انقلابی به طور اعم و زنان این گروه به طور اخض روشن باشد، باید به تجربیات چند دهه گذشته نگاه کرد. ما شاهد بودیم که با وجود اعتراضات و اعتصابات همه روزه در ایران، با وجود شکل گیری تشکلات مستقل و بروز آگاهی ضد سرمایه داری طی مقطعی از جنبش کارگری ایران، شرایط به گونه ای دیگر پیش رفت، و متأسفانه همه این نهاد ها و تشکلات یک به یک عملاً در مقابل

وضع اقتصادی خانواده هایی که سرپرست خانواده زن است، در سال آینده بنا به خبرگزاری ایلنا بیش از ۳۰۰ درصد (یعنی سه برابر) زیر خط فقر خواهد رفت. زیرا که به گزارش این خبرگزاری، حداقل دستمزد برای تأمین ابتدایی ترین نیازهای زندگی (آن هم اگر کرایه خانه نداشته باشند) یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان برای یک خانواده ۴ نفره کارگری از طرف کمیته مزد شورای اسلامی تعیین شده است، در حالی که وزارت کار حداقل دستمزد را ۶۶۰ تا ۶۸۰ هزار تومان در نظر گرفته است، یعنی حدود یک سوم حداقل لازم و مبرم.^۲ در این جا باید خاطر نشان کرد که این ارقام برای کارگر مرد در نظر گرفته شده و حداقل دستمزد یک کارگر زن حداکثر به دو سوم این حداقل دستمزد می رسد.

با وجود این که در این نوشته به آن دسته از نکات اساسی که به ویرانی سازندگی زندگی یک زن در جامعه امروز ایران می انجامد (یعنی ازدواج های اجباری کودکان، ترک تحصیل به علت فقر مادی خانواده، تهی کردن ذهن دختران در مدارس به علت ادغام دروس علمی با سیاست های حوزه علمیه، نداشتن حق قانونی و امکانات مالی برای ادامه تحصیل در رشته مورد علاقه، نداشتن حق مساوی با مرد در امر کارایی، اشتغال در کارهای کارگری ساده و غیرتخصصی و در نتیجه با دستمزد نازل، قرار گرفتن در مقام سرپرست خانواده در غیاب شوهر، بدون دریافت هیچ گونه تأمین اجتماعی از طرف قانون، همواره نداشتن حق حضانت فرزندان به طور مساوی با شوهر غایب! و غیره) بسیار مختصر ذکر شده، اما مطمئناً می توان به اهداف دراز مدت رژیم در جهت هر چه محدودتر کردن حضور زنان در تولید اجتماعی و خارج کردن آن ها از مدار مسائل سیاسی پی برد. این برنامه های جمهوری اسلامی، با توافق سیاستمداران دولت های کشورهای امپریالیستی انجام گرفته و می گیرد، تا وقتی در آینده نزدیک سرمایه های سرمایه داران بین المللی در ایران به کار افتاد، هیچ گونه خطری آن را تهدید نکرده و عقب نشینی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران جلوتر صورت گرفته باشد. به همین دلیل زندانی کردن کارگران فعال و اعدام های اخیر هم جملگی در همین راستای خنثی کردن و عقب نشان دادن کارگران و زحمتکشان مرد است که قرار است لاف

سرمقاله ملیتانت شماره ۶۹ <http://militaant.com/?p=3758>^۲

خفه کردن صدای آن‌ها است، با حضور سیاسی و دخالت در مبارزات طبقاتی، عملاً این برنامه‌های غیر انسانی رژیم را به زباله تاریخ می‌سپارند. به عبارت دیگر با تشکیل چنین هسته‌هایی است که از یک سو می‌توان از جامعه ایزوله شد و به طور اخص تجربیات جنبش کارگری، زنان و سوسیالیستی را در سطح جهانی بررسی و نتایج حاصل از آن را فرموله کرد، و سپس می‌توان مجدداً به درون جامعه بازگشت و تئوری‌ها را در قالب ابتکار عمل‌ها، شعارها، مطالبات، سازماندهی و غیره به درون طبقه کارگر برد و محک زد.

در ایران امروز به خصوص در شهرهای بزرگ مثل تهران دائماً مبارزاتی از جانب جوانان ما اعم از زن و مرد صورت می‌گیرد که در شرایط فعلی یک گام به پیش هست، ولی چیزی را عملاً تغییر نمی‌دهد و ما آن‌ها را «مبارزه منفی» می‌نامیم. با داشتن سازماندهی و برنامه مبارزاتی، این گونه مبارزات هم، می‌توانند ثمربخش باشند و مطالبات زنان و مردان ما را در هر سنی و موقعیتی در مقابل رژیم یک قدم به جلو ببرند. در برابر طرح‌های برنامه ریزی شده دولت جمهوری اسلامی، تنها با طرح مبارزات با برنامه و سازماندهی شده می‌توان مقاومت نموده و از سرکوب خود جلوگیری کرد. کارگران و زحمتکشان ما از زن و مرد، پیر و جوان با استفاده از تجربیات سیاسی گذشته خود در ایران و نیز تجربیات بین‌المللی به روشنی می‌توانند نیاز به داشتن حزب مستقل خود را احساس کرده و به ایجاد این تشکیلات که می‌تواند به مانند مغز متفکر مبارزات طبقه کارگر عمل کند، همت گمارند.

پس از عید نوروز و به زودی اول ماه مه که «روز کارگر» است فرا می‌رسد، لذا به این ترتیب، زنان آگاه و سیاسی طبقه کارگر ایران از «روز جهانی زن»، به عید نوروز و بعد به استقبال روز جهانی کارگر، «اول ماه مه» خواهند رفت و در این راستا است که پایه‌های مبارزات خود را می‌توانند بنا نهند، زیرا امروز تنها کسانی که منافع طبقاتی‌شان ایجاب می‌کند که به مطالبات زنان جواب مثبت بدهند، خود کارگران و زحمتکشان هستند، اعم از زن و مرد. در ایران امروز، کلیه مطالبات دموکراتیک تمام اقشار تحت ستم تنها با انقلاب سوسیالیستی و همت خودشان برآورده خواهد شد، زیرا در ایران هیچ نیروی مترقی‌ای خارج از طبقه

سرکوب به حاشیه رفتند. حتی شاهد بودیم که بعد از اعتراضات ۸۸ و با وجود دو سال مبارزه خیابانی که اتفاقاً زنان و دختران جوان در رأی آن قرار داشتند، طی دو سال بعدی رژیم حاکم تحت فشارهای داخلی و خارجی به چنان مهندسی هوشمندانه‌ای دست زد که توانست نهایتاً با معرفی مهره‌ای به نام روحانی و تکیه بر خواسته‌ها و مطالبات عمومی دموکراتیک جامعه (به خصوص خوساته‌های زنان به طور اعم)، اعتراضات را به سوی شرکت گسترده در انتخابات سوق دهد. همه این‌ها به درستی نشان می‌دهد که آگاهی اجتماعی حاصل از مبارزه، حتی اگر به سمت آگاهی ضد سرمایه داری ارتقا پیدا کرده باشد، به تنهایی و در خلأ باقی نمی‌ماند و برای بقا و رشد آن، به یک ستون فقرات نیاز است؛ به ظرفی نیاز است که بتواند چکیده این مبارزات گسترده در تمامی سطوح را تئوریزه کند، آن را در برابر تزریق ایدئولوژی حاکم محافظت کند، در شرایط رخوت و تشنگی، مجدداً به عنوان خط رهبری به درون جامعه ببرد. این همان ظرفی است که تاریخاً حزب پیشتاز انقلابی بوده و نبود آن منجر به پراکندگی و بی‌سرانجام بودن تمامی مبارزات اجتماعی در عرصه‌های مختلف شده است. بنابراین این وظیفه پیش روی ماست. وظیفه‌ای که متأسفانه مدت‌هاست با بی‌توجهی رو به رو شده و در نتیجه بخش عمده وقت، انرژی و توان مبارزاتی با خرده کاری فرسوده شده است. در نتیجه پیشروان کارگری پیش از هر چیز باید به سازماندهی خود در درون هسته‌های حزب پیشتاز انقلابی مبادرت بورزند و سپس در درون این هسته‌ها هر چه بیشتر به بحث در زمینه طرح شعارهای مشخص و مرتبط با وضعیت کارگران (زن و مرد) بپردازند، زیرا در این سطح فرقی بین کارگران مرد و زن نیست (هرچند این حوزه‌ای است که متأسفانه زنان رادیکال و سوسیالیست‌چندان به دلیل انحرافات و موانعی در درون جنبش کارگری وارد آن نشده‌اند؛ بنابراین تنها با ورود به این حوزه می‌توانند با چالش‌ها و مسائل جدیدی رو به رو شوند که به رشد این فرایند کمک می‌کند) اما مطالبات کارگران زن همیشه می‌تواند یک مرحله بالاتر از مطالبات عمومی کارگران باشد؛ شعار افزایش دستمزد متناسب با تورم برای نمونه، می‌تواند شعار برابری دستمزدها را از جانب کارگران زن عنوان کند. به این ترتیب، زنان کارگر و زحمتکشی که نظام مشغول برنامه ریزی برای

اعدام ریحانه جباری محکوم است!

زندان و اعدام در نظام سرمایه داری ابزار ایجاد ترور و وحشت است!



بازگشت به فهرست

سارا قاضی

پدیده اعدام تحت حاکمیت ۳۵ ساله جمهوری اسلامی، به ویژه از زمان روی کار آمدن حکومت روحانی، برای پاکسازی محیط سیاسی کشور از قدرت گرفتن نیروهای انقلابی از میان جوانان برومند ایران بوده تا خوش-رقصی نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی برای کشورهای امپریالیستی غرب به سرکردگی آمریکا کامل و همه جانبه باشد. تاکنون هیچ یک از مقامات دولتی قدرت های بزرگ امپریالیستی که برای آمدن به بازار بکر ایران، تاب صبر نداشته و دائماً در حال پیشی گرفتن از یکدیگر هستند، در برابر این اعدام ها کوچکترین اعتراضی نکرده و به طور کلی این وقایع شنیع را نادیده گرفته اند. بیش از این البته انتظاری نیست!

در کانادا و اروپا که قانون اعدام برچیده شده است، وضع زندان ها و رفتار مسئولین نسبت به بومیان، مهاجرین و پناهندگان به علت نژادپرستی، بسیار وخیم و شرم آور است.

در آمریکا، مهد اقتصاد سرمایه داری جهانی، قانون اعدام هنوز برچیده نشده و در ایالات جنوبی و میانی آمریکا همواره متداول است. در آمریکا اعدام به دوران برده داری و مجازات بردگان باز می گردد و سپس نژادپرستان «کو کلوکس کلن» به جان سیاهپوستان می افتاده و «قانون» را به دست خود می گرفته و آنان را به دار می آویختند. قانون اعدام کنونی که با ترریق دارو

کارگر وجود ندارد و روی کار نخواهد آمد که بتواند در ایران «دموکراسی بورژوازی» را پیاده کند. هر جریانی که به نوعی وابسته به طبقه بورژوا و در نتیجه مدافع طبقه سرمایه دار باشد، وضع اجتماعی و شرایط اقتصادی-سیاسی بهتری را نمی تواند به وجود آورد، زیرا مجبور خواهد شد، به خاطر پایداری نظام خود و باقی ماندن در قدرت، از امپریالیزم کمک بطلبد و در برابر قدرت های امپریالیستی سر تعظیم فرود بیاورد. در حالی که منافع زن و مرد و کودک گرسنه و فقیر ما دقیقاً در تضاد با منافع سرمایه داران بین المللی و سردمداران دولت های امپریالیستی است و در واقع به صورت شاخ به شاخ روبه روی هم قرار دارند و با سازش نمی توان منافع هر دو طبقه را تأمین کرد. به طور طبیعی و سیستماتیک تنها می توان منافع یکی یا دیگری را تأمین نمود. پس ما یا در جبهه سرمایه داری قرار می گیریم یا در جبهه پرولتاریا و حد میانی برای حفظ تعادل به هیچ وجه وجود ندارد و خلاف آن تصور و تفکری واهی است. باید مصممانه اراده کرد و آگاهانه انتخاب نمود که منافع ما در کدام جبهه قرار می گیرد.

پیش به سوی حمایت از خانواده های کارگران زندانی!

پیش به سوی تدارک مراسم اول ماه مه!

پیش به سوی تدارک حزب پیشتاز انقلابی!

باشد که سال ۱۳۹۳ به مبارک ترین سال برای تمام اقشار زحمتکش و ستمدیده طبقه کارگر تبدیل شود

باشد که امسال درخشنده ترین مبارزات زنان ستمدیده ما از تمام اقشار تحت ستم و اقلیت های ملی باشد

زنده باد انقلاب سوسیالیستی که آغاز برچیده شدن همه گونه ستم و تبعیض انسان بر انسان است

سارا قاضی

۲۵ اسفند ۱۳۹۲

ولی خصلت مبارزه جویی و انقلابی زنان زحمتکش و کارگر ایران خواب راحت را از چشمان سرکردگان این رژیم گرفته است. در شرایط رکود اقتصادی، استفاده از زندان های مخوف، بازجویی های توأم با شکنجه و اعدام، ابزار همه دولت های سرمایه داری کشورهای جهان سوم که دیکتاتوری هم بر آن ها حاکم است، می باشد.

اعدام ریحانه جباری، دقیقاً به منظور قلع و قمع این نطفه های جوان و برومند در میان زنان ما است که می توانند انقلابی را به حرکت درآورند. در این رژیم، به این دلیل رشته های تحصیلی زنان را محدود و محدودتر می کنند، حجاب را با فشار تحمیل می کنند، دختران خردسال را به عقد پدر خوانده هایشان در می آورند و از همه مهم تر هیچ گونه رفاه اقتصادی برای فرزندان خانواده های بی بضاعت و کودکان و جوانان خیابانی قائل نمی شوند که نیروهای عظیم و مبارز طبقه کارگر را در نطفه بخشکانند. با قلع و قمع کردن زنان و ایجاد رعب و وحشت که به خانه نشینی آن ها منجر شود، در عمل، نیمی از طبقه کارگر را فلج کرده و انقلاب را به تعویق می اندازد.

ریحانه جباری دختر جوان ۱۹ ساله، با مردی که بیش از دو برابر سن او را داشت، مشخصاً برای انجام کار اداری (تغییر دکوراسیون یک محل زندگی به دفتر کار) آشنا می شود. آقای سربندی، ۴۷ ساله با زن و بچه های هم سن ریحانه و کسی که خود را پزشک می نامید و البته با داشتن سابقه کار در اداره اطلاعات و در نتیجه داشتن روابط محکم، در محلی که قرار بود مورد بررسی جهت تغییر دکوراسیون قرار بگیرد، قصد تجاوز به ریحانه را در سر می پروراند که ریحانه متوجه شده و در یک لحظه که فرصت می یابد موفق می شود برای نجات خود، با چاقوی درون کیفش از خود دفاع کرده و با مجروح کردن متوفی در ناحیه یکی از شانه ها بالآخره از محل حادثه فرار کند.

دادگاه تا این زمان به هیچ یک از مدارکی که وکیل ریحانه در اثبات قصد مقتول ارائه کرده، توجهی نکرده و منحصرأ یک نوجوان ۱۹ ساله را مقصر تام و به قتل عمد محکوم و حکم اعدامش را صادر کرده است. در این جا دقیقاً نکات زیر از ماهیت قوانین نظام سرمایه داری بارز می گردد:

انجام می شود، قرار است که شکل «انسانی تر» از به دار آویختن باشد. از سال ۱۹۷۶، ۸۸٪ اعدام ها در ایالات جنوبی بوده است. قابل یادآوری است که «کو کلو س کلن» در آغاز در شرق ایالت «تنسی» در شهر «ناکس ویل» به وسیله عده ای نژادپرست و متعصب پایه گذاشته شد. امروز از ۳ هزار و پانصد نفری که در زندان انتظار مرگ را می کشند، ۴۲٪ سیاهپوست هستند. این در حالی است که سیاهپوستان آمریکا تنها ۱۳٪ از جمعیت آن کشور را تشکیل می دهند. البته برخوردهای نژادپرستانه و اعدام هایی که ریشه سیاسی داشت علیه سرخپوستان آمریکا را که باعث نابودی این ساکنان بومی گردید نباید فراموش کرد و برخوردهای وحشیانه مسئولین با مهاجران آمریکای جنوبی در زندان و اعدام آن ها از معضلات روز آن جامعه است.

اضافه بر همه این ها نظام سرمایه داری سابقه ای به درازای عمر خود در زمینه اعدام سوسیالیست ها، آنارشیت ها، مبارزان و مدافعان حقوق دموکراتیک در اروپا و آمریکا دارند. از جمله اعدام کلیه اعضای حزب کمونیست آمریکا، کسانی که اعتراض «بازار علفه» را در شیکاگو ترتیب داده و برای برقرار کردن ۸ ساعت کار، دهه ها مبارزه کرده و عده زیادی جان باخته بودند.

و اما دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی در داخل کشور، امروز دوام خود را تنها از طریق سرکوب و ایجاد رعب و وحشت می بیند. در این کشاکش، نطفه یکی از پر قدرت ترین نیروهای انقلابی امروز ایران در میان اقشار مختلف زنان طبقه کارگر نهفته است: به طور مشخص زنانی که به طبقه سرمایه دار تعلق نداشته و برای امرار معاش خود در آن شرایط وحشتناک اقتصادی و تبعیض جنسی، به دنبال یافتن کار هستند. زنان جوانی که امکان تحصیل داشته باشند، برای رفتن به دانشگاه و ورود به رشته مورد علاقه خود باید با نظام آموزشی کشور بجنگند. همه این ها برای این که توانایی مالی برای به دست آوردن لقمه نانی را از راه دسترنج خود و با حفظ حیثیت انسانی به دست آورند. لذا این همه زنان جملگی به طبقه کارگر تعلق داشته و هیچ وجه مشترکی با گردانندگان نظام سرمایه داری حاکم ندارند؛ از سوی دیگر، زنان ما تاریخچه مبارزاتی درخشانی دارند. زنان ایران در انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ در صف اول مبارزه قرار داشتند. اگرچه این انقلاب ها به ثمر نرسید،

اما وقتی ریحانه جباری از «ناموس» خود دفاع کرده و مرد غریبه را نکشته، بلکه زخمی نمود و مرد بر اثر تلاش زیاد در ادامه حمله خونریزی کرده و می میرد، این قانون شامل حال ریحانه نمی شود. از خشم، خون در رگ های انسان منجمد می شود!

۳. زنده باد به زنان قوی، مبارز و مقام ایران که پس از ۳۵ سال سرکوب و اختناق دوران بادیه نشینی، روز به روز به حدی قوی تر شده اند که با تمام نیروهای ویژه رژیم، خواب راحت را از مردان در قدرت نشسته، ربوده اند!

۴. برای همسر و فرزندان سربندی، تنها یک پیام باقی می ماند، برای سرافرازی خود در میان اطرافیان و ملت ایران و در برابر چشمان جهانیان، از اعدام این زن جوان و بی گناه با عفو او جلوگیری کنید.

۵. مردم دلیر و زحمتکش ایران، خسته از این همه اعدام و تأثیرات مخرب آن در روحیه همه افراد از کوچک و بزرگ، خواهان قطع این نوع مجازات وحشیانه و غیر عادلانه هستند. لذا برای حفظ جان ریحانه و برای برچیده شدن اعدام به طور کلی باید زنان زحمتکش ما هر چه زودتر و در اتحاد با سایر زحمتکشان و مادرانی که فرزندان و همسران خود را به همین نحو از دست داده اند، در پخش سراسری این خبر و رساندن صدای اعتراض صدها هزار نفری خود به گوش مسئولان و جهانیان، مانع انجام این اعدام بشوند.

ریحانه جباری باید بدون قید و شرط آزاد گردد!

۱۳۹۳/۱/۲۶

۱. قوانین کیفری نظام سرمایه داری، صرفاً برای آن اقلشار از جامعه است که قدرت خرید گناه خود را ندارند.

در اسلام، با خرید خون-بها، افراد ثروتمند جامعه از کنار «قوانین» خودشان به راحتی می گذرند، اما افرادی که توانایی مالی نداشته و طبیعتاً ارتباطات شخصی هم با دستگاه های دولتی ندارند، محکوم به زندان های مخوف و اعدام می شوند. نمونه این نوع اجرای قوانین را همان طور که در بالا هم آمد ما در تاریخ آمریکا تا به امروز هم مشاهده می کنیم: برخوردهای نژادپرستانه از طرف مقامات قضایی نسبت به سیاهپوستان و مهاجران آمریکای لاتین همواره ادامه دارد. این وضع در زندان هایی که توسط افراد بسیار ثروتمند ساخته و اداره می شود و این زندان ها منبع سود آنان است، حتی وخیم تر هم هست.

۲. ستیزه جویی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی با زنان ایران.

در بیش از ۱۴۰۰ سال پیش، در زندگی بادیه نشینی عرب، اگر زنی مردی را می کشت، جزایش کشته شدن بود و اگر مرد زنی را به قتل می رساند، می توانست پول خون او را به خانواده اش بدهد. دلیل این امر بسیار واضح است: پول و اقتصاد خانواده، دست مرد خانواده بود و زنان «درآمد» (به شکل پول یا سرمایه) نداشتند. کسی هرگز خدیجه را اعدام نمی کرد، چون زن ثروتمند عرب بود. اما خانواده های فقیری که از بابت آب و مواد غذایی در فشار بودند، وجود دختر را مشکل ادامه حیات خود می دیدند و زنده به گورش می کردند. نفس فرهنگ پدرسالار و نظام برده داری آن دوران، این قانون را به زنان جامعه تحمیل کرد.

امروز اما این رژیم برای سرکوب زنان مترقی و مبارز ما و به عقب برگرداندن موقعیت اجتماعی آن ها قوانین قصاص متفاوتی برای زن و مرد دارد که ظاهراً الهام گرفته از آن دوران جاهلیت است. در طول این ۳۵ سال، کودکان، دختران جوان و زنان بسیاری به دست مردان کشته شده اند. اما رژیم، در مقابل، قانونی را گذراند که کشتن زن به دست همسر، پدر و... موضوعی «ناموسی» است و قاتل مجرم شمرده نمی شود.

مقدمه:

یک نظریه زمانی قابل دفاع می‌شود که بتوان آن را اجرا کرد. نمی‌توان طرفدار نظریه‌ای بود ولی از زیر بار عملی کردن آن شانه خالی کرد. یک نظریه زمانی قابل دفاع می‌شود که بتواند قابل اجرا باشد. نظریه چنان چه صرفاً محصول ذهن نظریه پرداز باشد، نظریه‌ای تخیلی خواهد بود. نظریه زمانی علمی است و قابل عمل که در واقعیت بیرون، بتواند ما به ازایی داشته باشد. به این معنی که قابل اجرا باشد و اجرا هم بشود. نظریه‌ای قابل اجرا و قابل تعمیم دادن است که در متن و بستر مبارزه اجتماعی شکل بگیرد. در نتیجه این مبارزه اجتماعی است که منشأ نظریه‌پردازی سیاسی می‌شود، و نظریه و تئوری وقتی مجدداً به کار بسته شود و محک بخورد، این مبارزه را متکامل می‌کند. حاصل این رفت و برگشت و ترکیب بندی در وجه انقلابی اش «پراکسیس» می‌شود. مارکسیسم که دقیقاً بر این اساس شکل می‌گیرد، درست به همین دلیل همه گیر و جهانی و با دوام می‌شود.

ایده آلیسم برخلاف فرایند فوق، از ایده انتزاع شده از واقعیت شروع می‌کند و اصرار دارد آن را با واقعیت منطبق کند. اخیرترین نمونه آن برهنگی مریم نمازی بود. وی برهنگی خود را به عنوان روش اعتراضی، آن هم «کمونیستی و مترقی» معرفی می‌کند. نظر به اینکه حزب کمونیسم کارگری اساساً فونکسیون حزب انقلابی ندارد، از این بدتر، حتی چندان تشکیلات هم ندارد که بتواند در هماهنگی با سایر کادر و اعضا و به طور یکپارچه کاری صورت دهد، بنابراین این عمل با ابتکار خود جوش عضو این حزب انجام می‌شود و بعد سرگیجه و انواع زیگزآگ‌ها را برای سایر رهبران و اعضای حزب باقی می‌گذارد.

رهبران حزب کمونیسم کارگری گیج می‌شوند که باید از این عمل حمایت کنند یا خیر، با کلی این پا آن پا کردن منتظرند تا نبض اوضاع در دستشان قرار گیرد. روش سانتریستی کاسبانه به آن‌ها آموخته است که اگر مورد حمایت قرار گرفت، آن گاه به طور جدی موضوع را مال خود کرده و مدال‌هایی هم به مریم نمازی بدهند؛ و اگر واکنش به آن چنان بود که به «اعتبار» این حزب آسیب

وارد می‌کرد، آن گاه از فرمول نجات بخش، «موضع رسمی و غیر رسمی» استفاده می‌کنند و این را به حساب خود مریم نمازی گذاشته و او را تنها می‌گذارند. اکنون ۶ روز از این «دمونستریشن» مریم نمازی در مقابل موزه لوور می‌گذرد، اما حزب کمونیسم کارگری یک اطلاعیه به قول خودش «رسمی» در حمایت یا رد آن صادر نکرده، فقط اعضا و حتی برخی از رهبران این حزب اشاراتی کلی و گنگ در حمایت از آن کرده‌اند و برخی از اعضا هم به هرچه مخالف است انواع نسبت‌هایی که خود لایق آنند داده‌اند. در این میان کم کم سر و کله اعضای خارج از حزب کمونیسم کارگری اما عضو همین طیف نیز پیدا شده و بعضی از آن‌ها هم با حمایت دو پهلو و گنگ اعلام مواضع کرده‌اند. مثلاً علی جوادی که فرموده است: «من از حق ابراز وجود عریان علیه اسلام سیاسی حمایت می‌کنم.»

برهنگی اعتراض است یا استیصال:

آزیتاتورهای طیف کمونیسم کارگری استاد کلی گویی و دو پهلو گویی‌اند. آن‌ها با این روش همه چیز می‌گویند که در واقع هیچ چیز نگویند. مثلاً حمید تقوایی در میزگردی با حضور مینا احدی از بیانیۀ عده‌ای زندانی در زندان علیه قوه قضایی حرف می‌زند، کلی آب و تاب به آن می‌دهد و ناگهان به یادش می‌آید که چرا این‌ها را گفته، بعد توضیح می‌دهد "خوب این‌ها تحت تأثیر حزب ما هست دیگر!!" (صرف نظر از گرای امنیتی که می‌دهد وقتی می‌گوید از درون زندان با ما در تماس اند!) به این ترتیب حزب او زندانیان و جنبش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما معلوم نیست چرا از بیانیه‌های، مثلاً دراویش گنابادی حرفی به میان نمی‌آورد تا روشن شود آن‌ها هم تحت تأثیر این حزب قرار دارند یا خیر. این گونه آزیتاسیون ارزان به منظور توضیح موضوعاتی است که اصل موضوع را مخدوش کند. در همین مناظره، آن‌ها به سبک و سیاق تردستی همیشگی خود یک منتقد فرضی می‌سازند که گویا گفته است این‌ها (کمونیسم کارگری) فعالیت حقوق بشری انجام می‌دهند. بعد کل میز گرد به امر خطیر نقد این گفته فرضی اختصاص می‌یابد. نه معلوم است چه کسی این را گفته و نه معلوم است دقیقاً چه چیز گفته و نه معلوم است چرا از خود آن فرد یا گرایش در این میز گرد دعوت به عمل نیامده تا خود مستقیماً نظرش را بیان کند. این تاکتیک آماتور به این دلیل به کار گرفته می‌شود که نقد و رد نظرات ساخته

برای کمونیست ها «حق» واکنش به موضوعی و دفاع از آن زمانی مطرح می‌شود که اتفاقی خارج از برنامه ریزی آن‌ها، توسط یک فرد یا عده ای با انگیزه مربوط به خودشان افتاده باشد. مثلاً یک کارگر از سر خشم دستگاه و ماشین آلات کارخانه را خرد می‌کند. اگرچه این یک عمل آنا‌رشی و از موضع بی‌برنامگی یا غیر نقشه‌مند است، اما کمونیست‌ها از حق اعتراض او دفاع و حتی در صورت لزوم همان موضوع را داغ و مشتعل هم می‌کنند. اما در این جا بحث بر سر این است که آیا خرد کردن ماشین آلات یک تاکتیک کمونیستی است که باید توسط یک حزب اتخاذ و تبلیغ شود یا عملی آنا‌رشیستی؟!

یا مثلاً کسی از فرط فشار زندگی دست به خودسوزی می‌زند. او بنا بر داشتن اختیار بر بدن خود، به جای برهنگی خودسوزی می‌کند. (مریم نمازی برعکس این عمل را انجام داد) کمونیست‌ها مطلقاً خودسوزی را تشویق و توصیه نمی‌کنند، اما از حق اعتراض آن فرد دفاع و همان موضوع را مانند آوار بر سر حکومت سرمایه خراب می‌کنند. سلسله اعتراضات عمومی اخیر در تونس در حمایت از چنین موضوعی آغاز شده بود.

حال فرض کنیم یک زن برای ابراز اعتراض خود در مقابل مجلس اسلامی برهنه می‌شود. این عمل از سطح آگاهی فعلی او برخاسته و نباید به او خرده گرفت که چرا چنین کرده است. در این وضعیت کمونیست‌ها سراسیمه و با تمام توان از «حق» اعتراض آن زن دفاع خواهند کرد، اگر چه این عمل بدون نقشه و به معنی اخص کلمه واکنش آنا‌رشی است، و ای بسا قابل تعمیم و وسعت دادن هم نباشد، اما «حق» اعتراض برهنه آن زن موضوع قابل دفاع کمونیست‌ها خواهد بود.

در مورد یک جریان با ادعای کمونیستی موضوع به کلی متفاوت می‌شود. در این رابطه دیگر نمی‌توان گفت برهنگی «حق» قابل دفاع است، این دیگر گجی و سردرگمی سیاسی است که مورد دفاع قرار گرفته است. یک حزب کمونیستی مجاز نیست روش آنا‌رشی در اعتراض را به عنوان روشی قابل دفاع به جنبش منعکس کند، بر عکس، وظیفه یک حزب کمونیستی پرهیز از آنا‌رشی‌گری و اتخاذ صحیح‌ترین تاکتیک‌های کمونیستی برای انتقال مبارزات انقلابی به سطحی بالاتر است. این دقیقاً همان نکته‌ای است که روش مبارزه کمونیستی را با مبارزات آنا‌رشیستی متمایز می‌کند. برای آنا‌رشیست‌ها برنامه و حرکت نقشه‌مند مفهوم ندارد، آن‌ها در واکنش

ذهن خود آن‌ها بسیار ساده‌تر خواهد بود، اما موضوع در رابطه با این حزب اساساً چیز دیگری است و تازه در همین حد مسأله دفاعیات حقوق بشری هم آن‌ها همه موضوع را بیان نمی‌کنند. به صورت بسیار عوام‌فریبانه توضیح می‌دهند «مگر نباید با اعدام مبارزه کرد»، بعد به این نتیجه می‌رسند خود مشغول این کار هستند و به این ترتیب بحث در مورد دفاعیات حقوق بشری پاسخ می‌گیرد!!

علی جوادی هم در فیسبوک خود یکی دو خط از سر رفع تکلیف در مورد موضوع برهنگی نوشته و بعد رفته سراغ نوشته‌ای از منصور حکمت. او به مانند اغلب سایر مدافعین برهنگی گفته است از «حق» ابراز وجود عریان دفاع می‌کند. تو گویی موضوع پایمال شدن چنین حقی است. علی جوادی نمی‌خواهد روشن کند که موضوع حق برهنگی به طور عام نیست، بلکه یک مثلاً «تاکتیک» توسط حزبی با ادعای کمونیستی است، این جا دیگر موضوع حق برهنگی نیست، بحث بر سر یک روش مبارزه کمونیستی یا غیر کمونیستی است که باید دقیقاً روشن شود این نوع مبارزه کمونیستی و مورد تأیید ایشان هست یا نیست. کسانی که به صورت عامیانه و سطحی وارد حوزه نظردهی در این مورد شده و خواسته‌اند از این عمل دفاع کنند، مرتب آن را با «حق» فرد در ابراز وجود و اعتراض و این گونه مسائل فرمولبندی کرده‌اند. علت این اشکال اساسی در نگاه وارونه آن‌ها و یا ایده آلیسم آن‌ها است که موضوعی را در سطح نظریه، و اعتراض شخص مریم نمازی را هم به عنوان عمل اعتراضی مفروض داشته و سپس با تأیید آن قصد نشان دادن چیزی به نام «جنبش عریان» را دارند.

هیچ یک از موافقین خودنمایی برهنه اخیر نمی‌توانند یک نمونه کوچک نشان دهند که جنبش زنان در ایران «مطالبه» برهنگی را در مقابل حجاب اسلامی قرار داده باشد که این‌ها بخواهند از آن حمایت کنند. چنین مطالبه‌ای وجود خارجی ندارد و به این دلیل هیچ چیزی که بتوان نام آن را «جنبش برهنگی» گذاشت، دست کم در ایران به چشم نخورده است. در نتیجه اگر این یک مطالبه است، از سطح ذهن روشنفکر بی‌ربط به جنبش زنان منبعث شده که قصد تحمیل آن به این جنبش را دارد.

مفهوم تاکتیک کمونیستی و حق اعتراض:

باید تیر تابو شکنی را بر دوش خود حمل کند و بقیه او را تماشا کنند.

ثالثاً، هیچ نقشه‌ای برای گام بعدی برهنگی در این حزب وجود ندارد. گیریم همه اعضای حزب کمونیسم کارگری هم برهنه شدند، آن‌ها باید از قبل دقیقاً روشن کنند گام بعدی چه خواهد بود، یعنی مرحله تکامل برهنگی به عنوان یک اعتراض چیست. مثلاً وقتی به موضوع جنبش کارگری نگاه می‌کنیم، یک جریان کمونیستی کارگران را به تجمع اعتراضی بر سر فلان مطالبه دعوت می‌کند، این جریان نقشه بعد از این مرحله را از قبل آماده دارد که بنا بر شرایط مساعد در حین اعتراض ارائه می‌کند. مثلاً وقتی مطالبه پاسخ نمی‌گیرد، فراخوان اعتصاب می‌دهد، اما باز قدم بعدی را از قبل برنامه ریزی کرده است. کارگر وارد اعتصاب شده به راحتی متوجه مطالبه اشغال کارخانه می‌شود چون تا مرحله قبل از آن را در مسیر مبارزه‌اش که قدم‌های اعتراض و تجمع و بعد اعتصاب بود تجربه کرده است. تازه این موضوع به همین جا ختم نمی‌شود، حزب کمونیستی به این دلیل حزب شده است که بتواند مبارزات این کارخانه را به مبارزات کارخانه‌های دیگر مربوط سازد، این‌ها اقداماتی است که قبل از قدم اولیه برنامه ریزی شده است.

در مورد برهنگی مریم نمازی همه چیز وارونه انجام می‌شود. اولاً این فرد مریم نمازی بود که سعی کرد حزیش را دنبال خود بکشد؛ ثانیاً یک قدم آن طرفتر از اعتراض او کسی حاضر نشد به حمایت از وی برهنه شود، حتی از اعضای خود حزیش. ثالثاً خود نمی‌دانست بعد از این برهنگی چه باید کرد، باید لباس پوشید و رفت خانه، و یا چه!! در نتیجه آن چه که حاصل شد یک سردرگمی طنزآلود بود که فقط توانست برای مدت کوتاهی اسم کمونیسم کارگری را بر سر زبان بیاورد، و این همه خواسته این حزب را تأمین می‌کرد.

اما زیان این عمل برای جنبش زنان به مراتب بیش از معروف شدن حزب کمونیسم کارگری بود. این حزب و طرفداران برهنگی، جنبش زنان را دچار توهم کرده‌اند. آن‌ها تلاش کردند بگویند می‌توانند با برهنگی به امتیازاتی برسند حال آن که برهنگی و نیاز به برهنه شدن هرگز مطالبه جنبش زنان نبوده است. این عمل به طور مشخص به منظور منحرف کردن جنبش زنان از مجرای طبقاتی آن بوده، و از این جهت بورژوازی باید از حزب

هایی در لحظه، امکان ابراز وجود پیدا می‌کنند، زیرا که اساساً قصد انتقال مبارزات موجود به سطح بالاتر به منظور کسب قدرت سیاسی را ندارند. آن‌ها با این روش‌ها به نیروی فشار نظام موجود تبدیل می‌شوند و در نهایت از آن برای کسب امتیازات و رفرم‌هایی در چارچوب نظام موجود استفاده می‌کنند، و دقیقاً به همین دلیل خود را نیازمند تشکیلات هم نمی‌بینند. اما کمونیست‌ها که هر تاکتیک و ابتکاری را به جهت گره زدن به سطح بالاتر به منظور اتصال با مبارزه ضد سرمایه داری و منطبق با نقشه تسخیر قدرت سیاسی در نظر دارند، اولاً بر این اساس تشکیلات به راه می‌اندازند و ثانیاً تلاش می‌کنند به تاکتیک‌های خود جنبه عمومی بدهند. یعنی اگر هم قرار است ماشین آلات خرد شود، آن را به عنوان تاکتیک در همه جا تبلیغ کرده و همزمان در سطح وسیعی انجام می‌دهند تا بتواند تأثیر برنامه ریزی شده داشته باشد.

یا مثلاً یک زندانی سیاسی در زندان که هیچ گونه وسیله اعتراضی در اختیار ندارد، از سر ناچاری برای آن که صدای اعتراضش شنیده شود دست به اعتصاب غذا می‌زند، کمونیست‌ها از حق اعتراض او حمایت خواهند کرد، اما خود مبلغ اعتصاب غذا به عنوان تاکتیک مبارزاتی نیستند. چنان چه یک جریان کمونیستی در بیرون از زندان که همه امکانات شنیده شدن صدایش را هم در اختیار دارد خود دست به اعتصاب غذا بزند، در واقع دارد توهم ایجاد می‌کند و روش ناصحیح مبارزاتی را تبلیغ می‌کند.

با توجه به موضوعات فوق، وقتی به عمل مریم نمازی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که اولاً این یک عمل نقشه‌مند و برنامه ریزی شده نبوده، چون از یک حزب با همه ادعایش فقط یک نفر در این عمل شرکت کرده است. یکی از کادرهای این حزب در بحث‌های فیسبوکی‌اش به درستی گفته بود که این مریم نمازی است که حزب را به دنبال خود می‌کشانند. این دقیق‌ترین تعریفی بود که می‌شد در این رابطه عنوان کرد.

ثانیاً، این عمل نشان داد حزب کمونیسم کارگری حتی تشکیلات قابل اعتنایی ندارد چه رسد به اینکه مدعی حزبیت است. اگر عمل برهنگی یک اعتراض «مترقی و کمونیستی» است، می‌بایست قابل گسترش باشد. اگر این عمل «تابو شکنی» است، چرا فقط یک نفر از یک حزب

دیگر تکرار کرد. اما تا جایی که به جنبش زنان در ایران بر می‌گردد، برهنگی نه تنها کمترین موضوعیتی ندارد و هیچ گوشه‌ای از مطالبه این جنبش را بیان نمی‌کند، بلکه اساساً برای به انحراف کشاندن این جنبش از مجرای طبقاتی آن است. اگر حزب کمونیسم کارگری که مدافع انواع فعالیت‌های عده‌ای انگشت شمار از لیبرال فمینیست‌های این سو و آن سو هستند، به این دلیل واضح است که مدت‌ها پیش عرصه مبارزه طبقاتی را رها کرده‌اند. در غیر این صورت و بر اساس ضرورت و نیاز یک جنبش، حتی می‌توان اعتراض به صورت برهنه کرد مگر آن که بتوان حلقه واسطی از این اعتراض با ارتقای جنبش طبقاتی زنان ایجاد کرد.

طیف پیروان کمونیسم کارگری از آن جایی که دقیقاً به همین مبارزه طبقاتی بی‌ربط هستند، وارد عرصه عام و کلی گویی می‌شوند که از نظر منطق دموکراتیک ایرادی هم به آن وارد نیست، مثل این که «هرکس حق دارد هرگونه که می‌خواهد اعتراض کند» و نظایر این فرمولبندی‌های عامه پسند. اما تا جایی که به مبارزه کمونیستی مربوط می‌شود، هرگونه تاکتیک تنها زمانی اعتبار پیدا می‌کند که بتواند گشایشی در ارتقای مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری داشته باشد. درست این عنصر مبارزه ضد سرمایه داری است که یقه حزب کمونیسم کارگری را می‌گیرد، چون آن‌ها با این ادعا وارد این عرصه می‌شوند، وگرنه این همه هنرپیشه و مدل و مانکن این سو و آن سو برهنه می‌شوند و این را به یک ترم تبدیل کرده‌اند، تا جایی که دیگر رفته رفته اعتنای خاصی هم به آن نمی‌شود. مانند مورچه‌ای که می‌خواهد با گذاشتن یک نقطه سفید در وسط سر خود در میان انبوه مورچگان در رفت و آمد به طور برجسته دیده شود، حزب کمونیسم کارگری علاقه وافری دارد که در میان کل اپوزسیون به هر وسیله‌ای شده به طور ویژه‌ای دیده شود، هر از چند گاهی موضوعاتی دست و پا می‌کند تا بخشی از مخاطبینش را قلقلک دهد. اما آن‌ها و کلاً همه مدافعین این حرکت سرگردانی خود را به یکدیگر پاسکاری می‌کنند و هرکس تناقضاتش را پشت دیگری پنهان می‌کند.

همان طور که بالاتر گفته شد یک ایده زمانی می‌تواند قابل دفاع باشد که بتواند قابل اجرا هم باشد. چه طور ممکن است کسی در مخالفت با جمهوری اسلامی از برهنگی به عنوان ابزار مبارزه و تابو شکنی یاد کند

کمونیسم کارگری کمال تشکر را به عمل آورد. در این رابطه حتی فمینیست‌های آشنا به اهداف و مبارزه خود نیز حمایت نکرده و از آن فاصله گرفتند. یکی از فعالین زنان در بحث های فسیبوک به درستی به یکی از این کدخداهای ناصح و بازنشسته کمونیسم کارگری گفته بود: «شما اگر یک قدم عقب بکشید ما خودمان بهتر از شما راه برابر طلبی را پیدا کردیم و می‌کنیم»

تابو شکنی:

موافقین برهنگی مریم نمازی این عمل را یک تابو شکنی معرفی کرده‌اند! برهنگی یک زن به طور منفرد در روز جهانی زن، در مقابل موزه لور قرار است کدام تابو را بشکند؟ خود این ادعا در واقع نقض کننده موضوعی است به نام «اعتراض برهنه». اگر این اعتراض نقداً به صورت یک جنبش در آمده که به آن «جنبش برهنگی» می‌گویند، و در برگیرنده جنبش زنان نیز شده، پس این «تابو» در این میان از کجا پیدایش شده! و اگر تابو به این معنی است که کسی «جسارت» عریان شدن را ندارد، و چون مریم نمازی «جسارت» داشته پس تابو شکن شده است، باید گفت موضوعیت یک جنبش انقلابی شکستن تابو نیست، بلکه شکستن چارچوب سیستمی است که در آن تابو سازی صورت می‌گیرد. به این اعتبار می‌توان گفت که اگر به تبعیت از برهنگی مریم نمازی که خود به دنباله روی از لیبرال فمینیست‌های اوکراینی انجام شده، همه آحاد بشر به طور همزمان هم برهنه شوند، حتی یک مو از سر سیستم موجود کم نخواهد شد، سهل است که خود در رأس آن قرار گرفته و آن را رهبری کرده و از این پس پوشیدن لباس را به تابو تبدیل می‌کند و مریم نمازی را وادار می‌کند برای دفعه بعد لباس به تن بکند تا تابو بشکند!

جمع بندی:

بدیهی است که برهنگی یا هر نوع پوششی «حق» مسلم هر شهروند جامعه است و هیچ کس مجاز نیست به آن تعرضی داشته باشد. کسانی که قصد چرخاندن موضوع برهنگی مریم نمازی به دفاع از «حق» برهنگی به طور عام را دارند، اساساً وارد بحث سیاسی نمی‌شوند. آن‌ها اغلب بحث‌های اخلاقی و سرزنشی ارائه می‌دهند. مواردی نظیر، ما باید حقوق دیگران را محترم بشماریم، هرکس حق دارد چه و چه بکند و شبیه به این کلی گویی‌هایی که می‌تواند برای هرچیز دیگر و در هر زمان

تجاوز جنسی

علل و ریشه های آن و امروز مسئول اصلی کیست

(بخش پایانی)

سارا قاضی

بازگشت به فهرست

تجاوز جنسی را چه کسانی مرتکب می شوند؟

سوی از ازدواج پدرخواندگان با دخترخوانده‌هایشان که مسئولیت صد در صد آن به عهده سرمداران نظام جمهوری اسلامی است که با طرح چنین قانونی، آگاهانه و عملاً بر تجاوز جنسی به دختربچگان صحنه گذاشته و مقام شهروندان زن در ایران را به حد کالاهایی که سرمایه داران در بازار به فروش می رسانند، پایان آورده و نظام مالکیت خصوصی را به دوران بربریت بازگردانده اند و سوی این که فقر و فلاکت خانواده های کارگری و کشاورزان نواحی مناطق دور افتاده استان های ایران، به حدی حلقه را بر گردن این خانواده ها تنگ کرده که برای بقای بقیه اعضای خانواده خود، حاضر می شوند فرزندان خود را به اردوگاه برده داری مخفی فروش دختران، در مقابل مبلغ ناچیزی از دست بدهند (که این هم باز مسئولیتش بر گردن خصلت سود جویانه سرمایه داران بزرگ بین المللی و از عوارض نظام سرمایه داری جهانی است و در ایران باز هم مسئولیت آن به عهده سرمداران نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار دارد)، افرادی که مرتکب تجاوز جنسی به کودکان و زنان می شوند را نمی توان در زمره کسانی آورد که «متجاوز به عمد» بوده و واقعاً آگاهانه مرتکب این گونه اعمال می شوند. این گونه افراد اعم از این که به یک کودک تجاوز می کنند و یا به یک زن بالغ، کلاً افرادی هستند که تحت تأثیر فرهنگ زور و ستم حاکم بر جامعه سرمایه داری، آسیب روانی دیده اند و این نوع اعمال در ضمیر ناخودآگاه آنان فریاد طلب کمک است.^۳

بدون این که خود بخواهد وارد چنین مبارزه ای بشود. علی جوادی و حمید تقوایی می‌توانند بگویند که در حمایت از مثلاً فلان اعتصاب کار بیشتری از دستشان بر نمی‌آید به جز صادر کردن اطلاعیه و مصاحبه و اعلامیه، اما نمی‌توانند بگویند در دفاع از «اعتراض برهنه»، خود قادر نیستند که در صف اول این اعتراض و به صورت برهنه قرار بگیرند. یک جای این موضوع لنگ می‌زند. آن‌ها باید این قدر صبر کنند و این قدر موضوع را مزه مزه کنند تا زمانی که قصد دفاع از برهنگی را داشتند، نه به صورت یک خط نوشته کلی گویی، بلکه با یک هماهنگی با همه سایر اعضای حزب خود در هر نقطه که هستند، در یک آکسیون «اعتراض برهنه» شرکت کنند. چنین کاری ممکن است باعث شود عده دیگری در صفوف آن‌ها شرکت کرده و «اعتراض برهنه» انجام داده و در پروژه «تابو شکنی» شرکت کنند، در غیر این صورت بی‌معنی خواهد بود که برهنگی فقط در ذهن عده‌ای در خارج آمده و آن قدر قابل اجرا باشد که دو نفر بتوانند این ایده را متحقق کنند. عمل مریم نمازی در مقابل موزه لور به دلیل یکی یک دانه بودن یا غیر قابل گسترش دادن آن، نمونه ای برای مبارزه مترقی کمونیستی محسوب نمی شود، بلکه مانند آثار به قاب گرفته داخل موزه، جهت بایگانی در افتخارات حزب کمونیسم کارگری به کار می آید.

این اشکال فقط ناشی از ایده آلیسم و تخیل گرایی رهبران کمونیسم کارگری نیست، بلکه تناقض ذاتی این عمل است. حزب کمونیسم کارگری باید یکبار برای همیشه به این نتیجه برسد که آیا گروه برهنگان شانس نفوذ در جنبش پابرهنگان را دارد یا نه، اگر آری که بلافاصله از صدر تا ذیل آن‌ها وارد «اعتراض برهنه» شوند، و اگر نه، با این مزه مزه کردن و گرفتن نبض اوضاع از طریق جلو انداختن یک نفر، فقط اپورتونیسم خود را به صورت عریان نشان داده اند و نه اعتراض به چیز خاص دیگر.

علیرضا بیانی، ۲۰۱۴/۳/۱۴،

ardeshir.poorsani@gmail.com

^۳http://www.sa.org.au/index.php?option=com_k2&view=item&id=3919:rape-sexual-violence-and-capitalism&Itemid=580

خشونت آمیز نسبت به زنان در محافل عمومی، یکی از عواقب این فرهنگ ناهنجار است که مردان ما را از مسیر سالم و آزاد روانی منحرف می‌کند.

آزار بدنی و روحی زنان در خانواده به وسیله «مرد»ی که در راس خانواده قرار دارد، نه تنها ستمی بدنی و روانی بر دختران خانواده وارد می‌آورد، بلکه پسران خانواده را هم به انجام همین اعمال تشویق می‌کند. لذا وقتی این فرزندان ذکور وارد جامعه می‌شوند، دست به اعمالی می‌زنند که امروز در کوچه و خیابان های ایران، نسبت به زنان انجام شده و انتهایی هم ندارد؛ رفتارهای توهین آمیز مردان نسبت به زنان در محافل عمومی امروز، دقیقاً ناشی از ستم جنسی فرهنگ نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه است. البته آموزش فرزندان ذکور در اعمال ستم جنسی در خانواده، سپس در مدارس و تمام موسسات دیگر نظام، مانند دانشگاه و محل کار عملاً به کار گرفته می‌شود. در نتیجه آن، ستم جنسی در محل کار بالاخص در میان اقشار خرده بورژوا و کارگری امروز بسیار متداول است. زیرا مردان این اقشار متوسط و کارگری، اگر چه خود از منافع طبقه بورژوا و حاکم بی بهره هستند، اما به طور دائم و از کودکی تحت تأثیر و پرورش فرهنگ بورژوایی حاکم می‌باشند. مارکس می‌گوید: «فرهنگ جامعه، فرهنگ طبقه حاکم است» و صحت این بیان را امروز در جامعه ایران کاملاً لمس می‌کنیم. هر چه قدر رژیم جمهوری اسلامی فرهنگ تجاوزگر و ارتجاعی اسلامی را بیشتر بر جامعه تحمیل می‌کند، خشونت جنسی، بدنی و روانی مردان بر زنان هم بیشتر می‌شود.

به همین ترتیب، تجاوز جنسی عمو، دایی، عموزاده، دایی زاده، پسرخاله، پسر عمه و... از میان افراد نزدیک تا یک غریبه در محل کار، در راه خانه و... همگی بیماری ناشی از فرهنگ زن ستیز و نابرابر طلب نظام سرمایه داری حاکم بر ایران بوده و هست و مختص به جمهوری اسلامی نیست. در گذشته هم زنان ما دقیقاً تحت همین فشار در جامعه زندگی می‌کردند و در دهه ۱۳۵۰ هم که درهای کشور به طور علنی به روی چپاول گران باز بود، با وجود اجباری نبودن حجاب و حضور «مساوی» زنان در جامعه، دختران و زنان

همان طوری که در بالا هم اشاره شد، ترکیب خانواده به شکلی که ما می‌شناسیم و در آن به دنیا می‌آییم و بزرگ می‌شویم، یکی از ارکان محکم و پایدار فرهنگ نظام حاکم است. در این خانواده که عموماً از سلسله مراتب پدرسالاری برخوردار است (حتی در خانواده هایی که پدر خانواده حضور ندارد، افراد دیگری مثل فرزند ذکور و مردان فامیل مرد/زن این خلع را پر می‌کنند) و همه باید از «مرد» خانواده پیروی کنند و در پی این نوع مناسبات نامساوی و نامتجانس با زنان خانواده (مادر/دختر) در واقع با زنان مانند انسان هایی با عقب افتادگی مغزی رفتار شده و احترامی برای حضورشان در جمع خانواده نیست، ضربه فرهنگی/روانی وارد بر فرزندان، تنها متوجه دختران نمی‌شود، بلکه پسران خانواده نیز این فرهنگ را فرا گرفته و وقتی وارد اجتماع می‌شود، دقیقاً همین فرهنگ را پیاده می‌کنند. فرهنگ متعصب پدرسالار که از ابتدا به فرزند ذکور می‌آموزد که زنان خانواده او موجوداتی نامساوی و ناقص العقلی هستند که تحت پوشش «ناموس» مرد می‌توان به حقوق انسانی‌شان تجاوز کرد. در واقع از همان ابتدا، پسران خانواده (به خصوص فرزند ذکور اول) را از مسیر سالم روانی به دور پرتاب کرده و با برتر قرار دادن او نسبت به مادر و خواهرانش، پسر را آماده پذیرش ارزش های تحمیلی و از پیش معین شده فرهنگ حاکم می‌کند. این پسر بچه که در خانه شاهد کتک خوردن و توهین لفظی شدن مادر و خواهرانش از پدر خانواده است، تدریجاً وارد اجتماع شده و مشاهد می‌کند که در خانواده های دیگر هم این منوال رواج دارد، به این نتیجه می‌تواند برسد که شاید «حقیقت» باید همین باشد. لذا به خود اجازه می‌دهد که مثلاً در کوچه و خیابان برای زنان مزاحمت ایجاد کند (تا بهتر و بیشتتر از طرف همقطاران خود پذیرفته شود)، یا اگر در مقابل ابراز علاقه به زنی، جواب مثبت دریافت نکرد، به پافشاری بپردازد و یا حتی به زن صدمه بدنی بزند و مانند اینها. حس داشتن «حق تملک» زن برای مردان در روابط زناشویی به قدری واقعی است که به شکل بیماری روانی در برخی از مردان حتی پس از طلاق هم ادامه دارد. ۲۷٪ از قتل های خانوادگی به دست مردان انجام می‌شود که قسمت قابل ملاحظه ای از این قتل ها پس از طلاق انجام می‌گیرد.^۴ رفتار آزاد دهنده و

^۵ <http://iranwire.com/fa/projects/4368>

^۴ <http://dw.de/p/16560>

خود مورد تمسخر و سرزنش قرار می گیرند که «مرد» نیستند تا جلوی «زن» اشان بایستند که این ریشه در فرهنگ مردسالار دارد. در دوران رژیم گذشته، برخی «هنرمندان» در رادیو و تلویزیون، معروف به بذله گویی های متداول و توهین آمیز به مردان شمالی یا آذربایجانی و... بودند (که دقیقاً از تاکتیک های آن رژیم در ایجاد و حفظ فرهنگ پدرسالار در جامعه بود).

این گونه تفرقه افکنی، نه تنها در ترویج ستم جنسی نقش داشت، بلکه تفرقه ملی را هم دام می زد. تفرقه ملی یکی از اساسی ترین ابزار پراکندگی نیروی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در ایجاد همبستگی طبقاتی بوده است که نظام های سرمایه داری ایران از زمان رضاشاه تا کنون به آن متوسل شده اند. البته انقلاب ۱۳۵۷ تودهنی محکمی بود بر همه دسیسه های بورژوازی ایران و امپریالیسم؛ طبقه کارگر ثابت کرد که توان داشتن اتحاد طبقاتی و همبستگی با کلیه اقشار تحت ستم را برای به پیروزی رسانیدن آن انقلاب داشت. اما به مدت ۳۰ سال پیش از انقلاب رژیم سابق با استفاده از این ترفند سعی کرد تا با یک تیر دو نشان را بزند: هم «تعصب» این مردان غیور را بر خلاف میل خودشان برانگیزد و هم میان ملیت های مختلف افتراق و دو دسته گی بیاندازد. امروز ما دیگر می باید این گونه سیاست ها را از دور بشناسیم و در دام آنها نیفتیم؛ امروز تجانسی اخلاقی و همگرایی و همبستگی زن و مرد تمام اقشار تحت ستم جامعه از هرگونه اقلیت ملی، مرد و زن باید به فکر منافع طبقاتی خود بوده و گول دسیسه های این نظام پوسیده را نخورده و تمام نیرو و خشم خود را در یک اتحاد بالنده و آگاه متمرکز کرده و سر تیر آن را به سوی این رژیم و کل نظام پوسیده سرمایه داری و طرفدارانش بگیرند. در شرایط کنونی مردم ستم دیده ما فرصت وقت تلف کردن و بازیچه دست عوامل رژیم قرار گرفتن ندارند و باید به ریشه های اوضاع کنونی حاکم بر ایران بپردازند و در حل اساسی و بنیادی این معضلات اقدام کنند.

تحلیل سوسیالیستی انقلابی از ستم جنسی

همزمان که جمهوری اسلامی سعی در برداشتن تابوی تجاوز به دخترخوانده از طرف پدرخوانده را با قانونی کردن آن نموده است، ما مارکسیست های انقلابی و تمام نیروهای آگاه و مترقی نیز می باید کوشش خود را در

جوان ما در خانه و محافل عمومی دائماً با برخوردهای غلط و غیر انسانی مردهای خانه و کوچه و خیابان مواجه می شدند و مانند امروز اجازه زن و دختران خانه به دست پدر بود و آزادی های فردی زن نه معنای قانونی داشت و نه معنای اجتماعی، خصوصاً در میان خانواده های اقشار کم درآمد و کارگری همیشه مسئله «ناموس» و «آبرو» درد بزرگی برای زنان و وزنه سنگینی بر دوش مردان بوده است. زنان شهرهای بزرگ و اقشار مرفه و مدرن هم با برداشتن کوچک ترین قدم مخالف عرف موجود، بلافاصله با برجسب «هرزه» و «فاحشه» روبرو می شدند. این یک نوع بیماری اجتماعی است که اکثر مردان جامعه ما به آن مبتلا بوده اند و تاریخچه دراز دارد. این، یکی از بیماری های اجتماعی است که مانند کلاهداری، دزدی و... ریشه در فرهنگ طبقاتی حاکم دارد و در تمام کشورهای جهان سوم، اسلامی یا غیره متداول است، زیرا فرهنگ سرمایه داری حاکم از این ترفند برای کنترل جامعه به دست خود افراد جامعه استفاده می کند. درست مانند زندان های همین کشورها که با ترفندهای مختلف گروه های مختلف زندانی (بالاخص زندانیان سیاسی) را به جان هم انداخته و از بازدهی آن سوء استفاده می کنند. ترفند «لکه دار کردن دامن زن» و برانگیختن «تعصب» مرد، بسیار آسان نیروی عظیمی را از قدرت مبارزه اقشار زحمتکش و کارگر علیه رژیم گرفته و به برخوردهای خشونت آمیز میان شهروندان تبدیل و در نتیجه به فنا می رود. نیرویی که می توانست متشکل و متحد شده و بر ضد قدرت ستمگر حاکم قد بلند کند، به ضد خود تبدیل شده و دست به قتل همدیگر می برد.

رژیم حاضر سعی کرده است با صادر کردن احکام جزایی برای این گونه جرایم در بعضی موارد، مسئولیت را از گردنه خود برداشته و به گردن افراد جامعه بیاندازد، اما حقیقت این است که همان طوری که زنانی که مورد ستم جنسی و بدنی قرار می گیرند، شایسته سرزنش نمی باشند، مردانی هم که مرتکب این گونه جرایم و حتی جنایت می شوند را نمی توان مقصر اصلی دانست. قدرت ناخلف، انسان را به گمراهی می کشاند و راه بازگشت هم مانند شنا کردن بر خلاف جریان آب، بسیار مشکل است. مردان آگاه و آزاد ما اغلب از جانب افراد خانواده و نزدیکان و همقطاران

گردد، آنها موفق شدند کلاس های درس مجانی بسیاری را زیر لوای آموزش آشپزی برای دختران با تحمل مخارج از جانب خود این زنان فراهم آورند.^۶

در آن زمان، تنها زنانی که به شکلی بیرون از خانه کار می کردند، عموماً زنان کشاورز، قالیباف/پارچه باف محلی و نظایر اینها بودند، یعنی مشاغلی که خانوادگی بود و در شهرها زنانی که کارهای کارگری زنانه، مثل کارهای خدماتی در سطح بسیار پایین با دستمزدهای ناچیز و یا کار در مقابل خوراک و پوشاک انجام می دادند.

با کودتای رضاخان میر پنج و به سلطنت رسیدن او دست مستقیم امپریالیزم آمریکا بر اقتصاد ایران باعث وارد کردن ایران در بازار جهانی گردید. لذا لازم بود که از نیروی زنان ما هم (مانند زنان کشورهای اروپایی و آمریکا) در تولید سود سرمایه های کشورهای امپریالیستی استفاده شود، لذا اول برداشتن حجاب اجباری گردید و پس از آن مدارس دخترانه که تا آن زمان حتی در تهران محدود بود، زیر نظر اداره آموزش و پرورش در شهرهای بزرگ باز گردید. به این ترتیب پای زنان ایران به جامعه و کار در امکانی که تا آن زمان تنها مردها حضور داشتند، باز شد.

باید گفت که مردم زحمتکش و کارگر ایران یک بار پیش از انقلاب ۵۷ سعی در برداشتن نظام سلطنتی سرمایه داری که مانند آستینی دست امپریالیزم از آن بیرون می آمد، کرده بودند و آن در دوران محمدرضا شاه بود؛ با بیرون راند او از کشور، محمد مصدق که در آن زمان نماینده مجلس بود، نخست وزیر شد. در بهار ۱۳۳۰ شاه بالاخره از ایران فرار کرد و دولت محمد مصدق تشکیل گردید که تا کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به بازگشت شاه به ایران انجامید، ادامه یافت. این ها تجارب سیاسی بزرگی است که نه تنها شیرازه مبارزات طبقه کارگر ایران را شکل داده است که همزمان با حضور زنان به مبارزات سیاسی و طبقاتی، آگاهی های سیاسی قابل ملاحظه و تأثیرگذاری در مسیر مبارزات علیه ستم جنسی به طور طبیعی شکل گرفته است.

برداشتن تابوی صحبت در باره مسائل بسیار مهمی هم چون روابط زنانشویی، سکس و ستم جنسی و مسائل دیگری در همین رابطه بنماییم و نیز نگاهی به پیشرفت های جنبش زنان فمینیست در سطح جهانی انداخته و سپس موضع خود را هم بیان کنیم.

مبارزات زنان فمینیست ایران (حدود سال ۱۲۸۵) در دوران انقلاب مشروطه، از برجسته ترین مبارزات فمینیستی در سطح جهانی بوده است. رشد آگاهی سیاسی زنان مبارز و انقلابی ما در آن زمان، یعنی زمانی که شرایط ورود زنان به محیط کار در جامعه هنوز فراهم نشده بود و حتی دختران حق کسب تحصیلات ابتدایی را هم نداشتند، از این جهت شایان توجه است که در آن دوران در هیچ کشور اروپایی و متمدن که از زیر انقلابات صنعتی بیرون آمده بود و زنان محدودیت های مذهبی زنان ما را نداشتند، جنبش زنان به دستاوردهای چنان انقلابی و اساسی در راه برجیدن ستم جنسی که زنان مبارز و انقلابی ایران بنای آن را گذاشتند، دست نیافته بود. زنان انقلابی و مبارز ایران در آن زمان به طور مستقیم در پیروزی انقلاب مشروطه نقش داشتند و سپس برای حفظ آن انقلاب (و زمانی که مجلس نوپای بعد از انقلاب قدرت مقاومت سرکوب را نداشت) عملاً در تصمیم گیری های سیاسی روز با حضور خود در خیابان ها دخالت و عقاید و نظرات خود را (که متری تر از نظرات و مقاصد تمام مردان طبقه حاکم بود) تبلیغ می کردند به طوری که این نظرات در روزنامه های وقت انعکاس می یافت. با شکست انقلاب مشروطه و روی کار آمدن دار و دسته آیت الله نوری و سرکوب اخص زنان و محدود کردنشان به خانه و در زمانی که جنبش عقب نشینی کرده بود، این زنان دست از مبارزه نکشیده و نه تنها از اوباش سرکوبگر (با کمک مردان مترقی) در روزنامه ها انتقاد می کردند، بلکه سیاست های خائنانه آیت الله نوری و دار و دسته اش را فاش و با مردانی که قرار بود، در مجلس و متکی بر رأی مردم، از حق دموکراتیک مردم دفاع کنند و حالا سکوت کرده بودند، برخورد می کردند. علاوه بر این، با وجود این که فعالیت و محافل زنان به شدت زیر نظر اوباش اسلامگرایان بود و دائماً در خیابان به زنان حمله می کردند، این زنان موفق شدند تا آن چنان سازماندهی مناسبی را ترتیب بدهند که در نتیجه آن هرگز محافل آنها لو نرفت و وقتی تحصیل برای دختران ممنوع اعلام

^۶<http://www.nashr.de/2/sara/tarj/hyat/pdf.htm>

و حالا این رژیم در قانونی کردن آنها کمر بسته و در کوچه و خیابان اوباشی مانند «خواهران زینب» و «گشت ارشاد» را به جان زنان ما می اندازد، تا در اثر رعب و وحشت، نه تنها زنان که حتی مردان کارگر و زحمتکش ما عقب نشینی کنند، بایستند؛ باید این مباحث را مطرح کنند. برای این کار، لازم است که خود را سازماندهی کرده و برنامه برای شب نامه نویسی داشته باشند. باید با مطرح کردن این بحث ها در شب نامه ها این تابوها را بشکنند و باز در زمره اول جنبش زنان در سطح جهانی قرار گیرند.

در اروپا و آمریکا با تمام تبلیغاتی که در زمینه آزادی سکس توسط سردمداران نظام سرمایه داری امپریالیستی صورت گرفته است، توجه به نکات بالا تنها دو دهه ای بیش نیست که مطرح گشته و در دادگاه های خانواده جنبه قانونی و عملی به نفع زن یافته است، البته تنها در زمانی که قابل به ثابت کردن باشد. علت آن هم حضور زنان در بازار کار است. پیش از این، آزادی جنسی زنان در حد سکس آزاد در اجتماع مطرح بود، آن هم برای این که از شرکت های تولید «پورنوگرافی» حمایت شده و مجلاتی مانند «پلی بوی» بیرون بیاید؛ امروز البته با وجود ویدئوهای نمایش انواع و اقسام روابط سکسی آن مجلات هم کهنه شده اند. اما پیش از دوران این ویدئوها، در طول دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ اعتراضات زنان فمینیست این کشورها بر سر مسئله سوء استفاده از جنسیت زن در ایجاد، تبلیغ و فروش سکس و جنسیت زن به عنوان کالا و ایجاد نابرابری با مردان، باعث شد که مجله ای به نام «پلی گرل» بیرون آمده و در کنار کابارههایی با رقصه های برهنه زن، کابارههایی با رقص های برهنه مرد هم ایجاد گردد. امروز در اروپا در ویدئوهای پورنوگرافی از بدن زن و مرد برای سودجویی هر چه بیشتر استفاده می شود؛ سکسی که صرفاً برای یک دستمزد بهتر ارائه می شود!

امروز اما، در همین جوامع هنوز دستمزد/درآمد زنان در تمام رده های شغلی طبقه کارگر (یعنی کسانی که برای پولی که می گیرند کار می کنند و دارای ثروت یا سرمایه نیستند) پایین تر از دستمزد مردانی است که کار مشابه انجام می دهند؛ زنان مورد تجاوز بدنی و جنسی قرار گرفته و روزانه هزاران زن به این ترتیب جان خود را از دست می دهند.

مرحله بعدی حرکت جهشی در وضعیت زنان کارگر ایران در دوران «انقلاب سفید» محمدرضا شاه رخ داد. بر اثر این وضعیت تحمیلی، کشاورزان ساده و کوچک در همه مناطق ایران آواره شهرهای بزرگ شدند. در ابتدا مردان خانواده کشاورز برای یافتن کار به شهرهای بزرگ روی می آوردند و نهایتاً همه خانواده مجبور به نقل مکان به شهرهای بزرگ می شد. ایجاد کارخانجات ساده مانند «کفش ملی»، محصولات «یک و یک»، «پتوی پرنیان»، کارخانجات جوراب بافی و نساجی و نظیر اینها، همه با استخدام کارگران ساده ای مانند کشاورزانی که از گرسنگی به شهرهای تولیدی روی آورده بودند، رونق گرفت. در میان این کارگران، یا به عبارت دیگر زنان خانواده های این کارگران هم به مانند زنان کارگران کشورهای غربی اکنون می توانستند در کارگاه های کوچک و در بخش هایی از کارخانجات به کار اشتغال یافته، ولی به دلیل صرف زن بودنشان حتی از دستمزد ناچیزی که مردان خانواده بهره مند بودند، برخوردار نمی شدند. در ایران ستم جنسی بی سابقه نبود، ولی ستم جنسی نظام سرمایه داری بر کارگر زن از این جا آغاز گردید. زنان ما آن زمان که خانه نشین و عموماً بیسواد بودند، در برابر ستم جنسی بدان سان ایستادند. اکنون که حجاب هم برداشته شده و مدارس به رویشان باز و حق کار کردن داشتند، دیگر هیچ نیرویی توان عقب راندن آنها را نداشت. از این رو بود که بیش از نیمی از جمعیت ایران که در تظاهرات دوران انقلاب ۵۷ شرکت کردند زنان بودند؛ کارگران زن با دختران خود و فرزندان به بغل در تظاهرات شرکت کردند و در روزهایی مانند ۱۷ شهریور ۵۶ در صف اول قرار گرفته و به وسیله ارتش شاه کشته شدند. در برابر یک چنین تاریخی، مطرح کردن حق زن در روابط زناشویی در مقابل شوهرش یک تابو بشمار می آید؛ مطرح کردن صدمه بدنی و تجاوز جنسی شوهر نسبت به همسرش یک تابو محسوب می گردد و مطرح کردن تجاوز جنسی سایر مردان خانواده یا یک غریبه به یک زن (دختر/دخترچه) نیز برای حفظ آبروی خانواده یک تابومی باشد.

وقت آن رسیده که زنان ما بار دیگر از جای برخاسته و در برابر مضامین اسلامی که از دیر باز بر زنان ما تحمیل شده و از بین بردن آن هرگز به نفع نظام های دست نشانده و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم نبوده

به غیر از «امپریالیزم» یا همان جامعه طبقاتی است که بطور بدیهی تأثیر منفی بر روی زندگی طبقه ستمدیده می گذارد، این حقیقت که سلطه فرهنگی و انکار معنوی به تشدید خشونت می انجامد، ثابت می کند که روابط نابرابر بین زن و مرد را تنها در چارچوب جامعه طبقاتی می توان درک کرد، نه این که آن را رد می کند.»

به عنوان بخشی از راه حل پیشنهادی در این مقاله آمده است: «آنگاه که ما اساس را طبقه قرار دهیم و تشخیص بدهیم که ستم جنسی بر زنان، روابط خانوادگی، برخوردهای کلیشه اجتماعی در زمینه تحصیل و خیلی عوامل دیگر که در ایجاد خشونت خانگی نقش دارد [زاده جامعه طبقاتی است]، در واقع می توانیم شروع به فرموله کردن استراتژی ای نماییم که بتواند به این عوارض برخورد کند. ما آنگاه می توانیم بین اصلاحات فوری و قابل دستیابی و مطالبات دراز مدت برای براندازی نظام سرمایه داری رابطه مناسب را برقرار کنیم. این به معنای مبارزه برای استقلال اقتصادی هر چه بیشتر زنان از طریق اشتغال بیشتر، تأمین اجتماعی بیشتر و تأمین مسکن می باشد. این اصلاحات در نفس خود نمی تواند به خشونت خاتمه دهد، ولی به زنان فرصت فرار از آن را می دهد و یا جوی را در جامعه به وجود می آورد که در آن عقایدی مانند "در خدمت شوهر بودن" و "آلت دست مرد برای سکس قرار گرفتن" را تا حد زیادی تخریب می کند. این رشد در جامعه است که نقداً پایه های کمپین علیه خشونت نسبت به زنان را فراهم آورده است. این که ما به اهداف خود چگونه دست می یابیم هم حائز اهمیت است. مبارزاتی که زنان و مردان طبقه کارگر را متحد می کند و در راه سازماندهی طبقه کارگر جلو می رود، می تواند اعتماد به نفس زنان در مبارزه با سکسیسم در محل کار و خانه را بالا ببرد و می تواند شروعی باشد برای تغییر طرز فکر و رفتار مردان. این پروسه به طور کلی در ادبیات فمینیست ها از قلم افتاده است.»

این مقاله در پایان این گونه نتیجه گیری می کند:

«برای تغییر دنیایی که در آن زندگی می کنیم، اول باید آن را درک کنیم. خشونت علیه زنان را نخواهیم توانست ریشه یابی کنیم، اگر این گونه مسائل پیچیده را به مسئله یک بعدی رفتار مردانه ساده کنیم. در طول تاریخ نظام

آن چه که تاریخچه دموکراسی کشورهای پیشرفته صنعتی در عمل نشان می دهد، این است دموکراسی بورژوازی در بهترین حالت خود، توانایی برقراری دموکراسی حقیقی ای را که در آن زنان در جامعه مورد ستم قانونی، فرهنگی و طبقاتی قرار نگیرند، ندارد. در نتیجه تنها راه رهایی زنان در تمام کشورهای جهان اعم از عقب مانده ترین تا پیشرفته ترین آنها، در انقلاب سوسیالیستی است که در پی آن جهت گیری سیاسی جامعه به سوی برکنان تمام ریشه های نظام سرمایه دار و برپایی نظام سوسیالیستی باشد؛ که در آن بهره جویی انسان از انسان برای سود سرمایه بی اساس بوده و موازین اجتماعی آن کاملاً متضاد با موازین متداول در نظام سرمایه داری است.

«بیکاری [مردان] در افزایش کتک زدن زن به طور غیرقابل اجتنابی نقش دارد.... بیکاری زن باعث می شود که نتواند شوهرش را رها کند که در مقابل باعث صدمه دیدن هر چه بیشتر از جانب شوهر می شود. در حالی که اگر زن در رفاه باشد، وضع متفاوت است.»^۷ در مقاله «تجاوز جنسی، خشونت در رابطه جنسی و نظام سرمایه داری» نشان داده شده است که در کشورهای که جمهوری اسلامی حاکم نیست و دموکراسی بورژوازی در عالی ترین شکل خود پیاده شده است، چطور زندگی کردن در حلی آبادهای غربی، ستم طبقاتی و محرومیت های اجتماعی سبب حالت های جنون آمیزی می شود که در نتیجه آن، انسان زورمندتر (مرد) تلافی را به سر انسان ضعیف تر (زن/فرزندان) در می آورد. این مقاله می افزاید که «لیز اور» [یکی از زنان فمینیست و محقق بورژوا] برای رد عوامل طبقاتی می گوید: «"سطح خشونت موجود در میان [اقلیت ملی] ابورجین (Aboriginal communities) به وضوح رابطه مستقیم با میزان شدید فقر، زیر سلطه فرهنگی قرار داشتن و انکار معنوی دارد که ناشی از استعمار تاریخی سفیدپوستان می باشد." گویی با نسبت دادن خشونت به دوران استعمار، سلطه فرهنگی و انکار معنوی و این که بگوییم پس هیچ ربطی با شرایط اقتصادی-اجتماعی ندارد، تئوری های طبقاتی جملگی شکست خواهند خورد. تصور این که «استعمار» چیزی

^۷http://www.sa.org.au/index.php?option=com_k2&view=item&id=3919:rape-sexual-violence-and-capitalism&Itemid=580

گویا ناتوانی جامعه بورژوازی در حل مسائل اقتصادی-اجتماعی تمام اقشار و طبقات جامعه است که نیز نشان می دهد که در این مقطع از تاریخ نظام سرمایه داری جهانی مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر و اقشار تحت ستم در تمام کشورهای جهان کمابیش یک سان است و دموکراسی غربی در نهایت مشکل طبقاتی طبقه کارگر را به طور ریشه ای نه تنها، به علت ماهیت خود، نمی تواند حل نماید که در این مقطع از تاریخ امپریالیزم به نفع این نظام هم نیست.

در حال حاضر اما، شرایط زنان ایران به علت خفقان و سرکوب از جانب رژیم، بسیار حاد و فشار اقتصادی، بر مشکل تأمین پیش پا افتاده ترین نیازهای انسانی مانند آذوقه و سرپناه و دارو و درمان، پوشاک و نظیر اینها به حالتی انفجاری رسیده و در چنین شرایطی زنان ما به علت تحمل ستم جنسی، دو برابر بار ستم طبقاتی را بدوش می کشند و با این وجود از جانب مردان خانواده خود مورد توهین کلامی، حمله های بدنی و نهایتاً تجاوز جنسی واقع می شوند.

در چنین شرایطی، اگر چه زنان اقشار مرفه نیز تحت ستم جنسی قرار دارند، اما وضعیت آنها به علت رفاه مالی با زنان کارگر بسیار متفاوت است. از این رو است که زنان کارگر برای مبارزات خود نمی توانند خود را متکی به زنان فعال فمینیست اقشار مرفه قرار داده و منتظر کسب حمایت از آنان شوند. برای زنان کارگر، انتهای راه روشن و مسیر مبارزات مشخص است؛ برای زنان کارگر و اقشار تحت ستم ما راهی جز سوسیالیزم و انقلابی به جز انقلاب سوسیالیستی نمی توان مفهوم داشته باشد. لذا کارگران زن پیشرو و انقلابی و زنان روشنفکر اقشار تحت ستم می باید مبارزات خود را به طور مستقل از مبارزات زنان مرفه فمینیست در ایران آغاز کرده و می باید اهداف خود را با اتکا به رهبری طبقاتی خود دنبال نمایند و در این راستا، زمانی که مطالبشان با مطالبات فمینیست ها بر هم منطبق می شود، می توانند با فمینیست ها اتحاد عمل ایجاد کنند، اما پس از گذشتن از این مرحله می باید از نظر تئوری به قدری پر بار باشند که بتوانند بلافاصله خط مبارزاتی خود را مشخص نموده و در حقیقت در این راه فمینیست ها را پشت سر بگذارند. چون زنان فمینیست و سازمان های آنها اگر چه کوشش در یک دست نشان دادن تمام زنان

سرمایه داری زنان روابط جنسی بهتر، خاتمه دادن به خشونت سکسی و احترام متقابل و تساوی با مردان را مطالبه کرده اند. تغییراتی که با جنگ جهانی دوم آغاز شد و به ورود میلیون ها زن به دنیای مشاغل صنعتی انجامید، کاملاً بی سابقه بوده و تضاد بسیار بزرگی را بوجود آورده است. همین تضاد در واقع به این گونه بحث ها که در گذشته مطرح نمی شد، پا داده است.»

در این مقاله گزارشی از آماری از خواسته های شخصی و ستم جنسی وارد بر زنان آمده که قابل توجه است: «۶۶٪ زنان می گویند که اغلب از آنها انتظار می رود که با «صحبت» مردان توافق نظر نشان دهند و هر برخورد دیگری از زنان به معنای اخلاق تهاجمی، ناساز، بی دلیل، بی نزاکت و زشت تعبیر می شود. این زنان شاکی از آن هستند که مردان مطلقاً به حرف های آنها اهمیت نمی دهند، توی صحبت آنها می پرند، آنان را کوچک می کنند، جدی اشان نمی گیرند و برخورد توهین آمیز از بالا دارند. شکایتی که از همه زنان شنیده می شود، گویای این است که به وسیله مردان به اندازه کافی جدی گرفته نمی شوند، اما همزمان نشان می دهد که زندگی این مردان آن طور که می باید باشد نیست. مردان از خرابی روابطشان با زنانی که با آنها زندگی می کنند، بهره ای نمی برند این مردان از برخورد هائیکسیستی با زنان خود احساس قدرت نمی کنند، بلکه همان طور که مارکس می گوید: "عقاید حاکم هر دوره ای از تاریخ، عقاید طبقه حاکم است." و به همین ترتیب زنان مورد خشونت مردان قرار نمی گیرند، چون خودآزار [مازوخیست] هستند یا خواهان ایجاد شرایطی می باشند که به خشونت منتهی می شود، نظری که جریانات راستگر در گذشته سعی در تحمیل آن داشتند. ۶۱٪ از زنان گفتند که هرگز کتک نخورده و یا آسیب بدنی ندیده اند، بسیار از آنها هم معتقد بودند که چنین شرایطی را تحمل نخواهد کرد. ۲۷٪ از زنان گفتند که یک بار کتک خورده اند. بسیاری از آنها از این بابت عصبانی بودند. زنان اگر راه چاره ای داشته باشند در روابط خانوادگی خشونت آمیز باقی نمی مانند.»

همان طوری که بخش هایی از این مقاله را ملاحظه کردیم، شرایط زنان طبقه کارگر و زحمتکش جوامع پیشرفته صنعتی بسیار شبیه وضعیت زنان طبقه کارگر و اقشار تحت ستم جامعه ایران است. این امر نه تنها



بازگشت به فهرست

رفیق شاهرخ، صدای اعتراض تو از اعماق زندان های مخوف جمهوری اسلامی به مراتب واضح و آشکار تر از صدای مماشات جویانه رفرمیست های بیرون از زندان به گوش همگان رسیده است. تأثیری را که تو از درون زندان گذاشته ای، بسیاری از گرایش های مدعی بیرون از زندان بر روی هم نتوانسته اند بگذارند. تو بدون داشتن امکانات اعتراضی، نه در مقابل موزه لوور پاریس، که از درون سیاهچال های مخوف حکومت سرمایه داری، صدایی بسیار محکم و قوی، همچون تجلی خشم انقلابی یک طبقه در بند در همه جا منعکس کردی. تو تلاش کردی از درون زندان، بیرون را رهبری کنی، اما رفیق عزیز جنبش انقلابی به رهبران خود در بیرون از زندان نیازمندتر است. از تو تقاضا می کنم به اعتصاب غذا پایان داده و به انقلابیون توضیح بدهی که به دلیل نداشتن امکانات مبارزه در درون زندان بود که ناچار شدی دست به اعتصاب غذا بزنی تا صدایت به گوش همگان برسد. به دوستان در بیرون از زندان توضیح بده که آن ها لزوماً نباید همان کاری را بکنند که تو در داخل زندان ناگزیر از انجام آن شدی. در بیرون زندان می توان کارهای بسیاری کرد، می توان عکس و پوستر تو را در خیابان ها پخش کرد و صدای اعتراض تو را این گونه منعکس کرد، رفقای تو نیز چنین کردند و تو را تنها نگذاشتند، از این پس نیز تو تنها خواهی بود و کمپین های حمایتی هرچه فعال تر کارزار حمایت از تو به عنوان یکی از رهبران جنبش کارگری در اسارات را

دارند، ولی عملاً فمینیست های ایرانی تنها خواهان ایجاد یک دموکراسی بورژوازی مانند آن چه در کشورهای پیشرفته صنعتی می بینند، است و اهدافشان از این فراتر نمی رود. در حالی زنان طبقه کارگر و اقشار تحت ستم برای تغییر اساسی در شرایط اجتماعی خود، تنها یک راه دارند و آن هم انقلاب سوسیالیستی است. در این مقطع است که ماهیت طبقاتی فمینیست ها بر مطالبات دموکراتیک زنانه اشان ارجحیت یافته و به مردان هم طبقه خود می پیوندند و حتی در مقابل زنان طبقه کارگر قرار می گیرند.

این امر به ویژه در مورد زنان اقشار تحت ستم اقلیت های ملی ما بیش از هر زمان دیگری صدق می کند. زنان شمالی، ترک، کرد، عرب، بلوچ، سیستانی و... که امروز تحت ستمی در حقیقت سه گانه هستند، تنها یک متحد دارند و آن زنان و مردان طبقه کارگر در سراسر کشور است. زنان مترقی و آگاه این اقلیت ها می باید حلقه اتحاد طبقاتی خود را مابین همدیگر در سراسر کشور در درون یک سازمان ایجاد نموده و ضمن بالا بردن سطح اطلاعات نظری خود در زمینه مارکسیزم انقلابی، از درون تشکیلات خود فعالیت سیاسی را در میان زنان اقشار تحت ستم در سراسر کشور برقرار کرده و در این مسیر از مردان آگاه و مبارز و سوسیالیست انقلابی برای پیشبرد اهداف خود کمک بگیرند. منتهی پیش از تهیه هر گونه برنامه مبارزاتی می باید خود را سازماندهی کرده و همزمان در پی ساختن هسته های «حزب پیشتاز انقلابی» باشند. زیرا هر گونه مبارزه و رو در رویی زنان با رژیم برای حتی کوچکترین و پیش پا افتاده ترین حق انسانی اشان، امروز با سرکوب شدید روبرو خواهد شد و تنها راه مبارزه با این سرکوب سیستماتیک در شرایط فعلی ایجاد هسته های مخفی این حزب است که تنها حزب ممکن و موثر در این مقطع از مبارزات طبقه کارگر با نظام سرمایه داری است. این حزب، تنها تشکیلاتی است که می تواند به طور سیستماتیک با رژیم روبرو شده و پیروز بیرون بیاید.

⁸<http://militaant.com/?p=3259>

پیام شاهرخ زمانی به مناسبت روز کارگر

روز همبستگی جهانی کارگران گرامی باد!

بازگشت به فهرست



مهمترین مقطع تاریخی برای ما کارگران روز اول ماه مه روز جهانی کارگر است و حال کارگران جهان و ایران یک سال دیگر کارگری را در بدترین وضعیت از لحاظ فقر و فلاکت، شدت یابی استثمار، افزایش سرکوب ها و البته در مقابل افزایش مقاومت و مبارزات کارگری در زوایای گوناگون را پشت سر نهاد.

این روز ها کارگران ایران و جهان در هر شرایطی که باشند خود را آماده برگزاری روز همبستگی جهانی خود می کنند؛ و با کمال تأسف امسال سومین سال است که من روز جهانی کارگر را در زندان به سر خواهم برد چرا که آزادی اندک خود را به میمنت وجود جمهوری اسلامی از دست دادم، اما با دلی پر جوش و خروش، با ایمانی آکنده از امید به پیروزی کارگران ایران و جهان و بر قراری دنیای بدون استثمار انسان از انسان، فرا رسیدن روز جهانی کارگر و روز رزم و تلاش برای متحد و متشکل شدن را از پشت میله های زندان قزل حصار با صمیمانه ترین احساس انسانی به تمامی کارگران، فعالین و تشکل های کارگری گرامی باد می گویم، و دستان و قدم های کارگران مبارز را که دست به اعتراضات متحدانه و گسترده خواهند زد پیشا پیش بوسه باران می کنم.

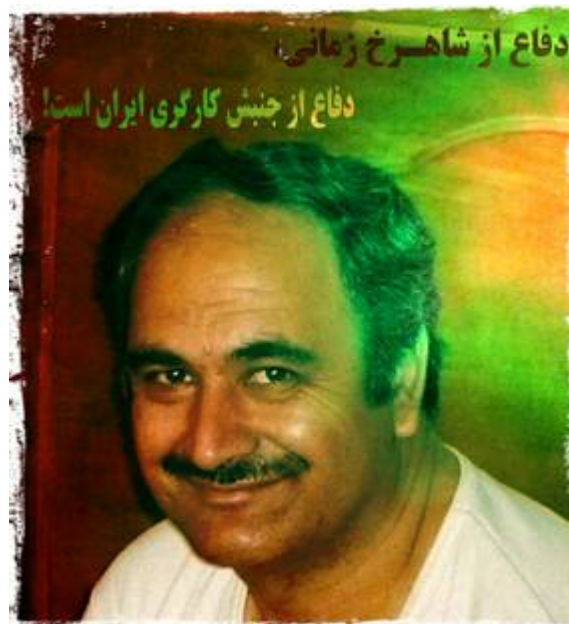
دوستان و رفقا از تاریخ باید درس و عبرت گرفت و آن ها را آویز گوش کرد، که «مردم متحد هرگز شکست نمی خورند»، «یکی برای همه، همه برای یکی»

فعال تر خواهند کرد. رفیق شاهرخ، در بیرون رفرمیست ها تلاش می کنند به صرف فعالیت سازمانده تو در سندیکای نقاشان، خصلت انقلابی ات را در حاشیه قرار دهند تا معلوم نباشد چه اهمیت اساسی برای تشکیل حزب انقلابی قائل هستی و به چه میزان دغدغه اصلی ات را بر سر همین موضوع گذاشته ای. رفیق شاهرخ قطب انقلابی در بیرون زندان به کمک تو نیازمند است؛ از این رو از تو تقاضا می کنم به اعتصاب غذا پایان داده و مراقب سلامتی ات باشی. زنده ماندن تو است که ضربه کاری بر حکومت سرمایه داری وارد می کند که تو و ده ها مورد مانند تو را محبوس کرده است. جنبش انقلابی به کسانی مثل تو احتیاج وافر دارد، و در واقع این نیاز جنبش انقلابی به رهبران خود است که تو را به پایان دادن اعتصاب غذا فرا می خواند.

رفیق شاهرخ زنده بمان که این خود وجهی از مبارزه تو علیه سرمایه داری حاکم است.

علیرضا بیانی

۲۱ فروردین ۱۳۹۳



فعالیت عملی در حمایت از شاهرخ زمانی در تهران

بازگشت به فهرست

امروز ۲۰ فروردین ماه ۱۳۹۳، شماری از فعالین «شبکه همبستگی کارگری» و «احیای مارکسیستی» طی فعالیتی مشترک اقدام به پخش پوسترهایی در حمایت از شاهرخ زمانی، فعال کارگری زندانی، در سطح منطقه ای از تهران نمودند.

«شاهرخ زمانی»، عضو هیأت مدیره کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و هیأت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش ساختمان، اولین ماه اعتصاب غذای خود را در زندان پشت سر گذاشت. این فعال کارگری که پیش‌تر در سالن ۱۲ زندان رجایی‌شهر کرج نگهداری می‌شد، از روز بیستم اسفند ماه سال گذشته به زندان قزلحصار کرج منتقل شده است. بدین ترتیب وی که از روز ۱۷ اسفند ماه در همبستگی با درویش زندانی در اعتصاب غذا به سر می‌برد، پس از انتقال به قزلحصار اعتصاب غذایی را که قرار بود ۳ روزه باشد، نشکسته و در اعتراض به این تبعید غیرقانونی و با مطالبه بازگشت به زندان رجایی‌شهر کرج اعتصاب خود را ادامه داده است.



به علاوه «شبکه همبستگی کارگری» در سطح بین المللی نیز اقداماتی را در حمایت از و همبستگی با این کارگر زندانی داشته است که مورد آخر آن بیانیه «انجمن

همچنین نباید فراموش کنیم درس مهم تاریخ خود را که «تنها راه نجات کارگران وحدت و تشکیلات است». طی سال‌ها و دهه‌های گذشته دیده ایم که تفرقه و پراکندگی چه به روز طبقه کارگر ایران و جهان آورده است، همین این را باید آیینۀ عبرت تمام نما برای ساختن آینده خود قرار بدهیم.

من از زندان قزل حصار با قلبی آکنده از امید و شور و شوق و با ایمان به راه طبقه کارگر و اعتماد به فعالین و کارگران مبارز، بی صبرانه در انتظار اخبار اعتراضات گسترده و متحدانه کارگران ایران و جهان در روز جهانی کارگر هستم. در هر کجای از این جهان پر تلاطم و پر از ظلم و ستم که باشید دستان مهربانتان را از صمیم قلب می فشارم و می خواهم مرا در میدان نبرد میان کار و سرمایه دوشا دوش خود بدانید.

پیش بسوی مبارزات متحدانه

گرامی باد روز جهانی کارگر

پرتوان و پیروز باد رزم‌تان

شاهرخ زمانی زندان قزل حصار

۱۳۹۳/۱/۲۳





پیش به سوی اتحاد عمل!

پیش به سوی آزادی تمامی فعالین سیاسی و کارگری زندانی!

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!

کارگران ایران تنها نیستند!



۲۰ فروردین ۱۳۹۳

همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه و کمپین ده هزار امضای «اتحاد برای رهایی کارگر» در انگلستان است.

این اقدامات حمایتی در داخل و خارج کشور، هرچند از نظر ایجاد اعتماد به نفس در میان فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم، لازم و ضروری هستند و بی تردید یک وظیفه طبقاتی به شمار می روند، اما قطعاً به هیچ رو کافی نیستند. بدیهی است که ما با نیرو و امکانات بسیار محدود قادر به آن چه که می بایست انجام شود، نیستیم. اصولاً چنین فعالیت هایی نمی تواند به تنهایی به عهده یک نیرو با امکانات محدود باشد، اما ما علاوه بر تأمین هدف از قبل تعیین شده در راستای کمپین حمایتی از فعالین کارگر زندانی، در عین حال قصد نشان دادن الگوهای عملی فعالیت حمایتی به سایر بخش های فعالین را نیز داشته ایم.



بدون شک فعالیت های حمایتی باید به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرند. امید است که با تداوم و گسترش دامنه حمایت های عملی از سوی سایر فعالین کارگری نیز فشار لازم جهت آزادی شاهرخ زمانی، رضا شهابی و دیگر فعالین کارگری و سیاسی زندانی ایجاد گردد. در شرایط کنونی که جنبش کارگری، هم از سرکوب شدید حکومتی و هم از افتراق و سایر ضعف های درونی خود آسیب می بیند، این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده میان تمامی نیروهای چپ و فعالین کارگری حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی و مطالبه آزادی آنان به عنوان یک خواست مشترک.

نفس را در درون کارگران به طور اعم و کارگران زندانی به طور اخص ایجاد می کند و مانع از درهم شکستن آن ها در زیر فشارها می گردد.

مثلاً زمانی که فیلم مراسم اول ماه امسال سال ۲۰۱۳ در ترکیه که از طرف تشکل کارگری «یودیر» و با حضور «شبکه همبستگی کارگری» و «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی» برگزار گردید، به برخی کارگران نشان داده شد، واکنش مثبت و حسن اعتماد به نفس آن ها از این اقدامات حمایتی کاملاً واضح و قابل مشاهده بود.

دوم؛ حفظ دستاوردهای جنبش کارگری: اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور که نقداً از هم اینک آغاز شده (از پلی اکریل اصفهان گرفته تا هفت تپه خوزستان و ده ها مورد دیگر ظرف چند هفته گذشته)، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن این موضوع، به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم: مدتی قبل در ترکیه، حکومت «حزب عدالت و توسعه» حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی و سایر صنایع استراتژیک و مهم را ممنوع اعلام کرد که هدف از این کار بسیار واضح بود. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت، وارد آکسیون و اعتصاب غیرقانونی شدند و موفق شدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که فقط طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و پیام هشدارآمیز لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، «اتحادیه های اروپایی» اعلام کردند که «اگر هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیایند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد». بنابراین سؤال این است اگر در آینده کارگران حمل و نقل عمومی، حمل و نقل هوایی و غیره در ایران دست به اعتصاب بزنند، چه کسانی به این شکل از آن ها دفاع خواهند کرد؟

سوم؛ استفاده از تجربیات بین المللی: به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی در طول بیش از سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سمت رفرمیسم و مماشات چرخش کرده (مانند طورمارنویسی، علنی گرایی و فعالیت قانونی) و یا نتوانسته است تجربیات و سنت های انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه بسیار غنی و درس

پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی

بازگشت به فهرست

همان طور که اطلاع دارید، جنبش کارگری ایران هم به دلیل سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی در بیش از سه دهه گذشته، و فشارهای اقتصادی-اجتماعی روزافزون داخلی و بیرونی، و هم به دلیل ضعف های درونی خود، با فقدان «اعتماد به نفس» رو به است. طبقه کارگری که روزی در همین کشور شوراهای کارگری را، یعنی نهادی را که نطفه اولیه قدرت و حکومت کارگری است، برپا نموده بود، امروز در شرایطی به سر می برد که حتی حق برخورداری از تشکل های مستقل و آزاد خود را ندارد و با کوچک ترین تلاشی در این مسیر، با شدیدترین برخوردهای امنیتی حکومتی رو به رو می گردد. بنابراین بازگشت «اعتماد به نفس» به کارگران و اثبات این که آن ها در این مسیر «تنها نیستند»، یکی از مؤلفه های کلیدی است. بخشی از این موضوع، به تلاش مشترک طبقه کارگر در سطح جهانی و به عبارت دیگر جنبه «بین المللی» فعالیت مربوط می شود که اهداف زیر را دنبال می کند:

اول؛ بازگشت اعتماد به نفس به طبقه کارگر: اعتراضات بین المللی، اگر سازمان یافته و وسیع باشد، یکی از اهرم های فشار علیه رژیم هستند برای وادار کردن آن به عقب نشینی. تأثیر این حمایت ها را می شود در شناخته شدن رهبران عملی جنبش کارگری ایران (مثل شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها، بهنام ابراهیم زاده ها و دیگر رهبران جنبش کارگری) به کل جهان دید، و این که رژیم می داند ایجاد هرگونه خطر جانی برای این رهبران در زندان ها، آن را با مشکلات بیشتری در سطح دنیا رو به رو می کند، به همین جهت برخلاف گذشته نمی تواند در نهایت آرامش و بی خبری، اقدام به تصفیه فعالین شناخته شده جهانی بکند.

به علاوه فعالین کارگری در زندان ها، هر لحظه به بیرون نگاه می کنند که ببینند دیگران چه کاری برای آن ها انجام می دهند. علت حساسیت رژیم به خبررسانی وسیع، و تلاش آن ها به جلوگیری از این روند از طریق تهدید کارگران زندانی و خانواده های آنان در بیرون، در همین امر نهفته است. این گونه اقدامات حسن اعتماد به

<http://militaant.com/?p=3506>

تهران: اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2856>

تداوم حمایت عملی از شاهرخ زمانی در قطب صنعتی
یکی از استان های ایران

<http://militaant.com/?p=2958>

تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ
زمانی

<http://militaant.com/?p=3194>

تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار
«اعدام ها را متوقف کنید!» و «کردستان تنها نیست!»

<http://militaant.com/?p=3267>

تحریم فعال انتخابات ریاست جمهوری با حمایت سمبلیک
از شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=2508>

ب. سازماندهی یا شرکت در آکسیون های بین المللی

گزارش شبکه همبستگی کارگری از آکسیون ۲۸
سپتامبر نروژ در حمایت از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=3005>

دفاع از کارگران زندانی در مراسم اول ماه ۲۰۱۳

<http://militaant.com/?p=2162>

جمع آوری ده هزار امضا در دفاع از شاهرخ زمانی در
بریتانیا

<http://militaant.com/?p=2898>

ج. دریافت پیام های همبستگی و حمایتی کارگران دیگر
کشورها برای طبقه کارگر ایران

پیام همبستگی کارگران ترکیه با کارگران «پلی اکریل»
اصفهان:

آموزشورها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید
منتقل کند، به همین دلیل بدون شک برای رشد و تقویت
خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به
تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا
خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی
جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است.
بنابراین باید میان تشکل های کارگری انقلابی کشورهای
مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران ارتباط ایجاد
کرد، آن هم نه فقط برای فراهم آوردن امکان انتقال
تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش
کارگری ایران، بلکه همچنین ایجاد زمینه پشتیبانی عملی
از جنبش کارگری داخل، مثلاً از طریق: برگزاری
آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی
در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به
واسطه نهادهایی مثل سازمان جهانی کار و سایر
نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در
آن ها ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع آوری
کمک های مالی و غیره.

در این بین بسیار اهمیت دارد که زمینه برای ایجاد و
حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و همچنین
بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش
کارگری داخل، و همین طور انتقال دوسویه تجربیات و
درس ها میان آن ها، فراهم شود.

به طور خلاصه، این بخشی از همان وظایفی است که
«شبکه همبستگی کارگری» و کمپین آن با عنوان
«کارگران ایران تنها نیستند!» و همچنین رفقای از
«احیای مارکسیستی» برای خود تعیین کرده اند.

برای آشنایی شما با این اقدامات و وظایف چندگانه، شما
را به بخشی از فعالیت های تاکنون صورت گرفته رجوع
می دهیم.

الف. فعالیت های دفاعی (در ایران)

تهران: فعالیت عملی در حمایت از شاهرخ زمانی که از
۲۰ اسفندماه ۹۲ در اعتصاب غذا به سر می برد

<http://militaant.com/?p=3827>

تهران: حمایت عملی از افشین ندیمی و مهرداد صبوری،
و دیوارنویسی علیه اعدام ها

اتحادیه سراسری وسایل حمل و نقل انگلستان

از شاهرخ زمانی حمایت می کنند

بازگشت به فهرست

اخیراً سازمان ها و اتحادیه های کارگری و کارگران فعال معتبری در این کمپین شرکت کرده و فشار خود را در دفاع از شاهرخ زمانی اعلام کرده اند.

یکی از این فعالان که در گذشته مدیر اجرایی اتحادیه کارگران حمل و نقل انگلستان هم بوده، به نام «جنین بوت» در دفاع از کمپین «شاهرخ زمانی آزاد باید گردد» گفت:

«تمام کارگران اتحادیه ای در جهان، باید برای هر کارگر اتحادیه ای در جهان که مورد سرکوب و شکنجه قرار می گیرد، به پا خاسته و دفاع کند. هر آسیبی به یک کارگر، آسیب به تمام کارگران است.»

امضا کنندگان دیگر عبارتند از:

پیتر پینکی، رئیس اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان

مایکسار جنت، سرپرست اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان، منطقه جنوب غربی

دیرک مار، سرپرست اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان، منطقه لندن و انگلیا

جنین بوت، سرپرست اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان، وسایل نقلیه لندن

شان هوئل، سرپرست اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان، منطقه وسکس

گلن روی واتسون، دبیر اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل انگلستان، شاخه فینزبوری پارک

طومار را به طور آنلاین در زیر می توانید بیابید:

اگر چه ما تا کنون چندین هزار امضا جمع آوری کرده ایم ولی نیاز به ۱۰۰۰۰ امضا داریم تا شاید بتوانیم تأثیر خود را بر مسئولین ایران بگذاریم. بنابراین لطفاً به آدرس زیر رجوع کرده و امضا نمایید و آن را به اشتراک بگذارید.

<http://www.change.org/en-GB/petitions/the-iranian-government-free-shahrokh-zamani>

<http://militaant.com/?p=3417>

پیام همبستگی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»
ترکیه به شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3145>

پیام همبستگی کارگران ترکیه به بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2875>

د. درس آموزی از فعالیت های جنبش کارگری دیگر
کشورها

ترکیه: کمپین ضدّ سوانح کار و بیماری های شغلی

<http://militaant.com/?p=3456>

<http://militaant.com/?p=3495>

<http://militaant.com/?p=3481>

ه. جمع آوری کمک مالی

در دفاع از همسران و خانواده های فعالین کارگری
زندانی

<http://militaant.com/?p=3708>

کلیپ «کمیسون کمک مالی برای خانواده های کارگران
سیاسی زندانی»

<http://www.youtube.com/watch?v=lpDvGfTiEc4>

در شرایط حاد فعلی جنبش، باید با اتکا به نیرو و امکانات جمعی، بدون اتلاف وقت، با برجسته کردن نقاط اشتراک و نه افتراق، کار را برای رسیدن به این گونه اهداف آغاز کنیم. چرا که باید مطمئن بود جنبش منتظر ما نمی شود.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری!

کارگران ایران تنها نیستند! ۲۰ فروردین ۱۳۹۳

۵- حتی نهایتاً پس از بهبود روابط با ایالات متحده و سازمان های جهانی، و بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار (ILO)، کارگران مجبورند خواهند بود که برای دست یافتن به مطالباتشان، به وحدت و اتحاد خود اتکا کنند.

۶- تحریم های اقتصادی علیه ایران، وضعیت را برای کارگران ایران، چه به لحاظ اقتصادی و چه سیاسی، دشوارتر کرده و می کند.

به علاوه این شعبه خاطر نشان می کند که:

۱- شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)، یکی از نهادهای فعال در عرصه بسیج حمایت های بین المللی برای مبارزات جاری و روزمره طبقه کارگر ایران است. شبکه همبستگی کارگران ایران، برای کمک به کارگران ایران در جهت احقاق تمامی مطالبات خود تلاش می کند.

این شعبه مقرر می دارد که:

۱- از مبارزه کارگران ایران برای حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه های مستقل از رژیم (و حامیان آن) و انتخاب نمایندگان حقیقی خود؛ از مبارزه آن ها برای کسب حقوق معوقه؛ از مقاومت برای جلوگیری از اخراج ها، تعطیلی کارخانه ها، خصوصی سازی، مقررات زدایی و سایر سیاست های حکومتی (چه اسلامی، و چه نئولیبرال)؛ و همین طور از اعتراض به هرگونه کاهش قوانین حمایتی محدود موجود در «قانون کار»، به ویژه در کارگاه هایی که بسیاری زنان در آن اشتغال دارند، حمایت نماید.

۲- از فعالیت IWSN در دفاع از کارگران ایران و اطلاع رسانی از فقدان حقوق اتحادیه ای و وضعیت وخیم اقتصادی آن ها، حمایت نماید.

۳- اطلاعات مرتبط با مبارزات کارگران ایرانی و IWSN را در خبرنامه شعبه، منتشر کند.

۴- از یک نماینده IWSN دعوت به عمل بیاورد تا در کمیته بعدی شعبه پیرامون نحوه همبستگی فعالانه از سوی ما بحثی صورتی گیرد.

Workers' Solidarity Network



شبکه همبستگی کارگری

<http://www.iwsn.org/>
iranwsn@fastmail.fm

بازگشت به فهرست

قطعنامه پیشنهادی درباره شرایط کارگر در ایران و حمایت از فعالیت های شبکه همبستگی کارگری

از کارگران ایران حمایت کنید!

شعبه بر این اعتقاد است که:

۱- تقریباً سی و پنج سال پس از سرنگونی دیکتاتوری وحشیانه رژیم شاه به دست کارگران ایران- رژیمی که نه فقط اتحادیه های کارگری و حقوق انسانی آن ها لگدمال کرد، بلکه مشقات و مصائب شدیدی را برای آنان به ارمغان آورد- کارگران ایران اکنون نیز از سوی رژیمی سرکوب می شوند که دستکم به اندازه رژیم پیشین، استبدادی است.

۲- جمهوری اسلامی ایران هرگونه تلاش برای ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری را درهم می شکند. ضرب و شتم، بازداشت غیرقانونی، شکنجه مداوم و حتی اعدام، مواردی هستند که علیه فعالین کارگری به کار گرفته می شوند.

۳- کارگران ایران از حقوق ابتدایی سندیکایی، از جمله حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه های مستقل و انتخاب نمایندگان حقیقی خود، منع می شوند.

۴- دستمزدهای معوقه، یکی از حادترین مشکلات پیش روی کارگران ایران است. با این حال، به دلیل وضعیت وخیم عمومی اقتصاد و فقدان حقوق قانونی، شرایطی انفجاری ایجاد شده است که حتی مطالبه پایه ای برای پرداخت حقوق معوقه را سریعاً به سطح اقدامات ضد سرمایه داری عمومی، نظیر مدیریت تولید و کنترل کارگری، ارتقا می دهد.

این انتقال برای این ملیت روسی احساس امنیت و کاهش قیمت انرژی و سوخت را به همراه دارد و بس و هیچ چیز دیگری از وفاداریشان به روسیه عایدشان نخواهد شد.

کشورهای امپریالیستی «مدد» رسانی می کنند

ساعات زود امروز، ۲۷ مارس، «صندوق بین المللی پول» (IMF) از توافق بر سر وامی بین ۱۴ تا ۱۸ میلیارد دلار به اوکراین خبر داد. کنگره آمریکا نیز از گذراندن قانونی مبنی بر «ضمانت وام» یک میلیارد دلاری به اوکراین گزارش داد. سپس همان شب، پارلمان اوکراین، قانونی را به تصویب رساند که بر پایه آن IMF را موظف به کمک مالی به این کشور می کرد.

در نتیجه این همه، «رفرم» های سختی پیاده خواهد شد. این رفرم ها قطعاً وضع کارگران اوکراینی را که نقداً در فقر فرو رفته اند، پریشان تر خواهد کرد. در حال حاضر، ۲۴.۱٪ جمعیت این کشور زیر خط فقر به سر می برند. IMF قول «مدد» رسانی بیشتر داده است، اما به شرط این که اقدامات لازم بر ریاضت اقتصادی، در دست عمل قرار گیرد که شامل ۵۰٪ افزایش قیمت بنزین برای مصرف کننده در پمپ بنزین خواهد شد. «نخست وزیر» (وابسته به آمریکا) «آرسنی یاتسنیوک»، به پارلمان این کشور گفت که اگر این کاهش ها انجام نگیرد امسال، اقتصاد این کشور ۱۰٪ افول خواهد کرد. او سپس در ادامه صحبت هایش دروغ بسیار بزرگی هم گفت به این نحو که: با این اقدامات، «تولید داخلی ناخالص» تنها ۳٪ کاهش می یابد! باید به خاطر داشت که حتی زمانی که اوکراین از بنزین ارزان روسی برخوردار بود هم رشد «تولید ناخالص داخلی» متوسط در سال های ۲۰۰۵-۱۰ تنها ۱٪ بود و تورم در سال های ۲۰۰۶-۱۱ به ۱۴.۱٪ رسید و اکنون «یاتسنیوک» می خواهد که کارگران اوکراین پیش بینی او را باور کرده و فکر کنند که «تولید ناخالص داخلی» به منهای ۳٪ و تورم حدود ۱۲-۱۴ درصد خواهد رسید.

حقیقت این است که اوکراین برای دو سال آینده به ۳۵ میلیارد دلار کمک مالی نیاز دارد. کارگران اوکراین که پیش از این زیر سلطه امپریالیزم روسیه با تکنولوژی پایین، نبودند، از این پس باید مرهون الطاف اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول و سایر سازمان ها و

روسیه کریمه را می بلعد و صندوق بین المللی پول اوکراین را!

مراد شیرین

ترجمه: سارا قاضی

بازگشت به فهرست

در پی به اصطلاح یک «رفرندام» که کریمه (بخشی از خاک اوکراین) به خاک روسیه اضافه شد، اکنون کشورهای امپریالیستی اروپا (و سایر کشورهای غربی) از پشت پرده «صندوق بین المللی پول» با دخالت های خود در اوکراین به تجاوزات خود رسمیت می بخشند.

به اصطلاح «رفراندوم» کریمه

در پی سقوط رژیم «بانوکوویچ» و قدرت گرفتن حزب فاشیستی و ضد یهودی «اسوبودا» و سازمان های راستگرایی مانند سازمان نئوفاشیستی «پراویسکتور» (بخش راستگرا) ترسی واقعی در دل اقلیت ملی روسی کریمه ایجاد گردید. حکومت روسیه با تکیه بر این روحیه و جوسازی، این مردم را به پای رفراندومی کشید که به جدا شدن کریمه از اوکراین و اضافه شدنش به خاک روسیه انجامید. الغای رسمیت زبان ملی مردم کریمه در سال ۲۰۱۲، به وسیله پارلمان و انواع و اقسام حملات دیگر به وسیله جریانات راستگرایی که حکومت «اسوبودا» را به قدرت رسانیده، بعد از سقوط «یانوکوویچ» از یک طرف و پخش گزارش های تلویزیونی غیرواقعی و حتی ساختگی از وضع این اقلیت ملی روسی از طرف دیگر، عوامل کشیده شدن این مردم به پای صندوق های رأی شد.

روز ۱۶ مارس، بر اساس گزارش های رسمی، ۹۶.۷۷٪ مردم کریمه رأی به «پیوند مجدد با روسیه» دادند. می گویند ۸۳.۱٪ از جمعیت در همه پرسى شرکت کردند. اگر چه صحت این آمار مشخص نیست، اما آن چه که مشخص می باشد، این است که «تاتار» ها که ۱۲٪ جمعیت کریمه را تشکیل می دهند، این همه پرسى را تحریم کردند. همان طوری که انتظار می رفت، در روز ۲۱ مارس، پارلمان روسیه پذیرش این شبه جزیره را به دامن «کشور مادر»، «خوشامد» گفت.

در اوکراین چه می گذرد؟



بازگشت به فهرست

از: مارکسیست توتوم

مارس ۲۰۱۴

ترجمه: سارا قاضی

رویدادهای اخیر که ظرف چند ماه گذشته در اوکراین پیش آمده، یکی از پر سروصداترین نمونه روندهای ادامه دار در سطح جهانی است. این روند دارای دو خصلت می باشد: توده های مردم، دیگر از وجود فقر، بینوایی و رژیم های فاسد خسته شده اند و به علت این نارضایتی نسبت به وضعیتی که تحمل کرده اند، عکس العمل نشان داده و به اعتراض و شورش بلند می شوند. بورژوازی هم از آن جایی که هیچ آلترناتیو انقلابی در مقابلش نیست، نیروی عظیمی که بیرون آمده را به نفع خود تحریک می کند. این چهره مشترک وضعیتی است که در سطح جهانی از لیبی تا سوریه و از ونزوئلا تا اوکراین ادامه دارد. نظام سرمایه داری، در حالی که غرق یک بحران تاریخی و جنگ های امپریالیستی است، توانایی جلوگیری از قیام های طبقه کارگر را ندارد و از سوی دیگر، این جنبش های اجتماعی، نمی توانند به طور ناگهانی به مرحله انقلاب سوسیالیستی ارتقا یابند.

بسیار واضح است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امپریالیست های غرب و روسیه برای رسیدن به منافع خود، اوکراین را به لبه پرتگاه هول دادند. از یک طرف نیروهای غربی، حکومت طرفدار روسیه را

قدرت های امپریالیستی «غربی» باشند. به زودی تغییرات زیادی در زمینه کاهش های ناشی از «رفرم» های نئولیبرالی مشاهده خواهد شد.

از «میلیتسی یا» تا میلیشیای حقیقی

وضعیت اسفبار و گیج جریانات چپ، به خصوص به اصطلاح «مارکسیست» ها باعث شده که امروز دو موضع در مورد روسیه وجود داشته باشد: «دوستدار روسیه» یا «ضد روسیه». ریشه این امر، در تئوری های کهنه و بی فایده ای است که تنها به دو جبهه بورژوا (یا ارتجاع) در جنگ می نگردد و بس، و لذا به مواضعی عجیب و غریب، و در صورت داشتن نفوذ، خطرناک می کشد. این گروه ها حضور و مبارزات حقیقی کارگران را نادیده می گیرند، به خصوص در شرایط نامساعد، در کشورهای سرمایه داری عقب افتاده ای مثل اوکراین.

در این جدال تنها دو جبهه وجود ندارد. لزومی ندارد که ما طرفدار روسیه باشیم یا ضد روسیه. هر کس که خواهان خودمختاری، استقلال و تمامیت ارضی اکراین می باشد، مجبور نیست که از نیروهای مسلح آن دفاع کند! به جای آن باید پلیس را (که دست بر قضا، هنوز میلیتسی یا خوانده می شود، طبق آن چه بر روی یونیفرم آن ها نوشته شده است: міліція) که متأسفانه وسیله سرکوب های وحشیانه اوپوزیسیون برای «یانوکوویچ» بود، برچینند. ارتش ناتوان اوکراین که تنها توان سرکوب تظاهرات کارگری و جوانان را دارد و جز اسباب شرمندگی چیزی نیست، نیز باید برچیده گردد.

«حکومت» موقت اوکراین اگر واقعاً نگران حمله روسیه می باشد، باید تمام افراد توانای آن کشور، به خصوص کارگران را مسلح کند. می باید تمرینات نظامی برای تمام افراد میلیتسیا که شامل سلاح های سنگین، ساختن موانع و تاکتیک های جنگ خیابانی و امثال این ها باشد، بگذارد. «حکومت» می باید میلیشیای حقیقی کارگری به خرج کشورهای سرمایه داری بسازد.

و برای از سر باز کردن IMF (و شرکا) بهترین راه این است که اولیگارشی های میلیارد اوکراین را وادار به پرداخت این قروض و مخارج حفظ و ادامه خدمات اجتماعی مورد نیاز خانواده های طبقه کارگر نمود.

ارقام پنج رقمی رسیده، فساد و تبهکاری سیاسی بیداد نموده و الیگارشلی ملی آن ظاهر گشت که تمام منابع ملی کشور را از طریق حکومت موقت تحت کنترل خود درآورد. این همه الزاماً از طریق یک رژیم ستمگر و دیکتاتور قابل پیاده شدن بود.

در آن زمان، وقتی طبقات کارگری همواره بینواتر می شدند، بورژوازی طرفدار غرب، از ناآرامی های توده های عظیم اوکراین استفاده کرده و «یوشچنکو» را در مقابل حکومت «یانوکوویچ» طرفدار روسیه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ عَلم نمود، اما «یوشچنکو» در انتخابات پیروز شد و به ریاست جمهوری رسید، در حالی که «تیموشنکو» هم نخست وزیر شد. این جنبش را «انقلاب نارنجی» نامیدند، زیرا نارنجی رنگی بود که «یوشچنکو» در هنگام انتخابات استفاده کرده بود. درک مفهوم «انقلاب نارنجی» کلید مهمی در درک جریانات کنونی اوکراین می باشد.

اوکراین از نظر استراتژیک حائز اهمیت زیادی است: برای روسیه، اوکراین دروازه ای است به دریای سیاه و از آن جا دریای مدیترانه و هم زمان مسیر خطوط ترانزیت انرژی نیز می باشد. از سوی دیگر، ایجاد یک حکومت طرفدار غرب و بردن اوکراین به ناتو، برای آمریکا در اولویت قرار داشته است. لذا اول آمریکا به جذب حمایت بخشی از بورژوازی پرداخت که کار چندان مشکلی نبود. این قشر شامل الیگارشلی و بوروکرات هایی می شد که زیر دست الیگارشلی کار می کردند. بورژوازی اوکراین از ترس روی کار آمدن یک حکومت دیکتاتور که ممکن بود تمام اموال آن ها را مصادره کند، بدون درنگ تمایل خود را به پیوستن به آمریکا و اتحادیه اروپا نشان داد. بورژوازی اوکراین، با رهبرانی مانند «یوشچنکو» و «تیموشنکو» که طرفدار غرب بودند، از دهه ۲۰۰۰ آغاز به کمپین گذاشتن علیه حکومت کرد. این کمپین به این علت بر روی توده های مردم اثر گذاشت که آن ها بر روسیه و دولت طرفدار آن، خشمگین بودند. در ضمن مناطق مرکزی و غربی اوکراین به طور تاریخی به غرب نزدیک تر بودند.

شاید به جا باشد تا کمی در مورد ماهیت سیاستمداران بورژوایی مانند «یوشچنکو» و «تیموشنکو» که از

سرنگون کردند و از سوی دیگر، روسیه عملاً در حال اشغال کریمه، جایگاه منافع حیاتی اش است که برای دفاع از آن، حتی نیاز به اعلام رسمی هم ندارد. در عین حال، آن قدر زمانی به اشغال تمامی سرزمین های شرق اوکراین باقی نمانده است. لذا کشور در حال جنگ و تجزیه است. این حرکت از جانب روسیه، در وضع مداخله کشورهای امپریالیستی غربی نیز اختلال ایجاد خواهد کرد. اضافه بر این، تنش های بین روسیه و امپریالیست های غربی نه تنها در منطقه اوکراین، که در سطح جهانی افزایش می یابد.

امکان این که به دو قطب مخالف کشیده شوند، بسیار زیاد است به خصوص که وضعیت کنونی اوکراین هم مورد تجزیه و تحلیل صحیح قرار نگرفته باشد. به همین ترتیب اشتباه بزرگی است که این رویدادهای اجتماعی را «انقلابات محبوب» مردم و یا «پیروزی فاشیسم» نامید. آن گاه که رویدادهای اجتماعی و سیاسی از موضع تقابل آن ها با امپریالیسم آمریکا و نه از موضع خصایص و مطالباتی طبقاتی ارزیابی می شود، این گونه اشتباهات اجتناب ناپذیر است. به صرف این که ایالات متحده در زمان حاضر، قدرت امپریالیستی هژمونیک است، سایر قدرت های امپریالیستی را مطلوب تر نمی سازد.

از این رو بررسی این که در حقیقت در اوکراین چه می گذرد و تأثیرات آن، بسیار حائز اهمیت است. لذا وقتی این مسائل بهتر درک گردد، مسائل دیگر را بهتر می توان تعبیر کرد و این روند باعث برخورد درست با مسائل گشته و مسیر ایجاد خط سیاسی مستقل برای طبقه کارگر را میسر می سازد.

از «انقلاب نارنجی» تا زردخورد در «میدان»

همان طوری که در بالا آمد، آن چه در اوکراین در حال رخ دادن است، نتیجه کشمکش های بین امپریالیسم غرب با روسیه است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، اما به هر حال تحت هژمونی فدراسیون روسیه قرار داشت و حکومت های طرفدار روسیه همواره تا انقلاب نارنجی آوریل ۲۰۰۴ به قدرت رسیدند. در دوران حکومت موقت، کل اقتصاد این کشور از هم پاشید و درآمد ملی آن، ۶۰٪ سقوط کرده و تورم به

باتجربه ای هم به اوکراین فرستاده شدند. علاوه بر همه این ها، یک شرکت روابط عمومی آمریکایی هم به منظور هدایت سازمان های تبلیغ و ترویج کمپین ایجاد گردید. حقیقت این است که از میان توده های گسترده ناراضی و ضد رژیم، هدف های اصلی مورد نظر، جوانان و دانشجویان دانشگاه هایی بودند که از خانواده های خرده بورژوا با ارزش های غربی می آمدند. هدف نهایی این نوع تبلیغ این بود که جوانان ضد حکومت را از سازماندهی قوی سیاسی باز داشته و علاقه آنان را به سیاست بزداید.

واضح است که حمایت آمریکا و سایر کشورهای غربی از این روش های کار در اوکراین هم از نوامبر ۲۰۱۳ آغاز گردید، اما با دو تفاوت: این بار از گروه های شبه نظامی که می توانستند به کمک ارتش بیایند هم استفاده شد و دیگر این که سیاستمداران آمریکایی با تجربه هم به اوکراین رفته و در «میدان» سخنرانی های فراوانی نمودند. این، تنها به این معنی است که قدرت های امپریالیستی غربی، این بار به شکل آشکار حمایت خود را نشان دادند.

«مبارزه در میدان» برای عضویت در اتحادیه اروپا

اگر چه به دنبال «انقلاب نارنجی»، یک حکومت طرفدار آمریکا و طرفدار اتحادیه اروپا به قدرت رسیده است، اما همه چیز به نحوی که آن قدرت های بزرگ می خواستند به پیش نرفت و در نتیجه حکومت طرفدار غرب دوام چندانی نیافت. این شکست چندین دلیل دارد: اول این که بورژوازی طرفدار روسیه هنوز قدرت سیاسی و اقتصادی دارد و بورژوازی طرفدار غرب تنها نیست. دوم، اولگارش های طرفدار غرب، همزمان که در معامله با اتحادیه اروپا است، با روسیه هم معاملات اقتصادی دارد و دلیل آن این است که این کشور سابقه دیرینه و با اهمیت ارتباط اقتصادی با روسیه را به همراه دارد و از طرف دیگر، اوکراین از نظر نظامی وابسته به روسیه و تحت نفوذ آن کشور قرار دارد. به دلایلی که آورده شد، حکومت تازه مجبور شد که توازن سیاسی بین این دو قطب ایجاد نماید. اضافه بر این، حکومت در مدت بسیار کوتاهی به علت شکاف های درونی و فشار روسیه، ضعیف شده و قدرت را از دست داد (در ۲۰۰۸ زمانی

طرف ایالات متحده آمریکا حمایت می شوند، توضیح دهیم. «یوشچنکو» یکی از بوروکرات های باسابقه دوران اتحاد جماهیر شوروی است که در سال ۱۹۹۳ به ریاست بانک مرکزی اوکراین درآمد. او یکی از مغزهای اصلی آرشیکت انتقال اوکراین به نظام سرمایه داری و یکی از نمایندگان اصلی بورژوازی نوپای این کشور، بعد از دوره فروپاشی نظام قبلی بود. «تیموشنکو» از سوی دیگر یکی از الیگارش های اوکراین و ثروتمند تازه به دوران رسیده است. تا سال ۲۰۰۴، شرکت گاز او اولین شرکتی بود که گاز طبیعی از روسیه وارد می کرد. این شرکت در رابطه با یک شرکت انرژی آمریکایی است. او زنی است که میلیاردها دلار ثروت دارد و تاکنون چندین بار به جرم تبهکاری و رشوه خواری به دادگاه کشیده شده است.

درباره حمایت آمریکا باید بگوییم که این خوش خیالی خواهد بود اگر تصور کنیم که آمریکا و سایر قدرت های غربی در این «انقلاب رنگی» که در کشورهای حوزه اروپای شرقی سر درآورده، تنها از خارج کشور حمایت سیاسی کرده اند. «هریست» که در ماه مه ۲۰۰۳ سفیر آمریکا در اوکراین شد، یکی از سازماندهندگان پشت پرده این «انقلاب نارنجی» است. «هریست» در گذشته در یوگسلاوی و گرجستان بوده و او یکی از آرشیکت ها و مجریان سیاست های خارجی آمریکا است؛ سیاستی که «تغییر رژیم توسط اعتراضات صلح آمیز» خوانده می شود. به دنبال موفقیت این سیاست در یوگسلاوی، «هریست» در ۲۰۰۳ به گرجستان فرستاده شد و او در آن جا «انقلاب رز» را سازماندهی کرد و سپس به اوکراین انتقال داده شد. ماهیت واقعی این پروژه آمریکا که بر پایه روش های بازنگری شده ضد شورشی از دوران جنگ سرد است (و با اشکال «صلح آمیز» بر آن ها سرپوش گذاشته می شود) به عکس العمل های موجود و ناآرامی های توده ای از طریق سازمان های اجتماعی، رسانه ها و راه های قانونی-غیرقانونی وابسته است.

هدف اصلی کمپین «زمان آن رسیده!» در سال ۲۰۰۱، تبلیغ برای عضویت در ناتو و اتحادیه اروپا بود. مقدار قابل ملاحظه ای پول از جانب بنیادهای کمک مالی و شرکت های ذینفع به سوی این کمپین سرازیر شد و از سوی دیگر، پس از «انقلاب رز» گرجستان، مسئولین

فشار قدرت های امپریالیستی، قطب بندی را در اوکراین افزایش داده و جوّی را ایجاد کرده که باعث تجزیه کشور از همه جوانب می شود. از این رو، بررسی «مبارزات میدان» در این مرحله از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار است.

برای مدیای بورژوایی، آن چه جرّقه این رویدادها را زد، رفتار «یانوکوویچ» بود که از امضای قرارداد شراکت با اتحادیه اروپا در نوامبر ۲۰۱۳ سر باز زد. این درست است که «یانوکوویچ» که تحمل مقاومت در برابر فشار روسیه را نداشت، در آخرین لحظات از امضای این قرارداد خودداری کرد، اما شرایط دشواری که اتحادیه اروپا تحمیل کرده هم به همان اندازه در این تصمیم گیری نقش داشت. به محض این که «یانوکوویچ» اعلام کرد که فعلاً برای بررسی دقیق تر، امضای قرارداد را به تعویق می اندازد، «تیموشنکو» از همه خواست که به «میدان» بریزند و در نتیجه مردم ریختند به خیابان ها و اطراف «میدان» در مرکز پایتخت شهر «کی یف» (نام قبلی این «میدان»، میدان استقلال است).

وقتی کوشش های احزاب اپوزیسیون برای پایین کشیدن حکومت از راه رأی اعتماد گرفتن به شکست انجامید، ۵۰۰ هزار نفر در «کی یف» جمع شده و شعار «این حکومت باید برود» را سر دادند و سپس به چندین اداره حمله برده و آن ها را اشغال کردند. با وجود کمک مالی ۱۵ میلیارد دلاری و گشایش های تجاری از جانب روسیه، تنش ها ادامه یافت و زدوخوردهای خیابانی به خصوص با آمدن گروه های ۱۰۰-۲۰۰ نفری از فاشیست ها نیز تشدید شد. در اواخر ژانویه که اعتراضات شروع به گسترش در سایر شهرهای غربی کشور کرد و پلیس از عهده مبارزه برنیامد، «یانوکوویچ» عقب نشینی کرده و به خیلی از مطالبات اپوزیسیون تن در داده و حتی یکی از حریف های انتخاباتی خود را به مقام نخست وزیری نشانده. با این وجود، اپوزیسیون همواره ناراضی باقی ماند و در پی آن، ۱۲ فرماندار شهرهای غربی و نخست وزیر استعفا دادند. همزمان، رهبران اپوزیسیون به آلمان سفر کرده و با رهبران اتحادیه اروپا و «جان کری» وزیر امور خارجه آمریکا دیدار کردند. سپس ارتش اعلام کرد که نمی خواهد در این زدوخوردها شرکت داشته باشد و

که عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا مطرح گردید، روسیه لوله های گاز طبیعی را به روی آن کشور بست و حتی تهدید کرد که لوله گاز به اتحادیه اروپا را هم خواهد بست. تحت این شرایط، «یانوکوویچ» طرفدار روسیه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۰ پیروز شد. به این ترتیب، موضوع عضویت اوکراین در ناتو منتفی و عضویت در اتحادیه اروپا هم مسکوت گذاشته شد و بی سروصدا و آرام ادامه یافت.

حقیقت این است که ما نمی توانیم هیچ یک از این حکومت ها را یا کاملاً طرفدار غرب و یا کاملاً طرفدار روسیه بدانیم. بورژوازی اوکراین به موازات رشد نظام سرمایه داری، نیاز به سیاست های رو به بیرون را هم احساس می کند؛ سیاست هایی که اقدامش را در بازار جهانی تشویق نماید. ضمن این که وابستگی های اقتصادی و سیاسی کشور به روسیه دارای ریشه های بسیار عمیقی است که پاره نمودن آن ها کار ساده ای نیست. علاوه بر این، اقتصاد اوکراین تحت تأثیر بحران ۲۰۰۸، برای همیشه به وام های خارجی وابسته شده است. در چنین شرایطی، نه روسیه و نه اتحادیه اروپا می خواست که به اوکراین، وامی بدون شرایط معین و سخت بدهد.

برای قدرت های امپریالیستی آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه، منافع خودشان مهم تر از منافع اوکراین می باشد. هدف اصلی آمریکا، این است که اوکراین را به حوزه نفوذ خودش، از طریق عضویت در ناتو تبدیل کند که به این ترتیب، یکی از رگ های حیاتی روسیه را قطع می کند. از طرف دیگر، کشورهای اتحادیه اروپا، به خصوص آلمان، می خواهند که بازار کالای خود را افزایش دهند (همان طوری که با سایر کشورهای اروپای شرقی کردند) و عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا به این هدف کمک می کند. برای روسیه از طرف دیگر، از دست دادن اوکراین و کریمه، مانند از دست دادن عمر است. از این رو است که سیاست های پرنوسان حکومت های اوکراین نمی تواند کاملاً نیروهای امپریالیستی را ارضا نموده و در نتیجه همیشه تحت فشارهای خارجی قرار خواهد داشت.

و دموکراسی بیشتر را به همراه می آورد. با توجه به تأثیر این توهّم، نیروی توده ها در خدمت بورژوازی طرفدار غرب و امپریالیست های غربی درآمد. استفاده از کلمه «انقلاب»، حتی برای لحظه ای ما را با وضعیت بسیار عجیب و غریبی مواجه می سازد، مثل «انقلابی که برای عضویت در اتحادیه اروپا انجام شد!» چه رسد به این که ما هر گونه ناآرامی اجتماعی را بخواهیم انقلاب بنامیم. حتی وضعیتی نیست که در آن بشود جناح بندی کرد. این جنگ ادامه دار میان دو جبهه بورژوازی است و امپریالیست ها هم آشکارا در آن نقش دارند.

آنان که در باره اوکراین درست می گویند، در مورد «اعتراضات پارک گزی» (در ترکیه) دچار سردرگمی می شوند

برای کمونیست ها، نتیجه ای که از این ارزیابی ها می شود گرفت، این است که آگاهانه برخورد کرده و در دام طرفداری از یک جناح بورژوایی علیه دیگری نیافتند و کوشش کنند تا با ایجاد آلترناتیو انقلابی از شرکت کارگران و زحمتکشان در قطب بندی های بورژوایی جلوگیری نمایند. البته این امر تنها برای یک مورد اوکراین نیست. این نکته حائز اهمیت است، زیرا خیلی از جریانات سوسیالیست ترکیه بهای بسیار بالایی به رویدادهای «گزی» داده و تنها بعد از این که متوجه شدند که این جریان به «انقلاب» نمی انجامد، بود که در ارزیابی های خود تجدید نظر کردند. با این وجود، کوشش می کنند با تجزیه و تحلیل از وضعیت اوکراین، مقایسه های بی اساس و نمونه های بی ربط در سطح جهانی، استدلال خود را توجیه کرده و همچنان ادامه بدهند.

برای سوسیالیست های طرفدار «گزی»، هیچ وجه مشترکی بین اتفاقات اوکراین و آن چه که در پارک «گزی» رخ داد، وجود ندارد و وجود نخواهد داشت! آن ها در حالی که رویدادهای اخیر در اوکراین را به درستی و در چارچوب کشمکش های بین امپریالیست ها و بخش هایی از بورژوازی اوکراین می بینند، کوشش می کنند تا آن چه در «گزی» رخ داد را با حوادث مصر، تونس

حکومت وقت باید هر چه زودتر اقدامات لازم را برای برقرار آramش به انجام رساند.

در اواسط فوریه، زمانی که پیشنهاد اصلاحیه به قانون اساسی مبنی بر گرفتن تمام قدرت از ریاست جمهور، از طرف مجلس رد شد، ۴۰ نفر از قائم مقام های احزاب اپوزیسیون به دفتر مجلس حمله آورده و مانع کار آن شدند. همزمان، گروه های فاشیستی در خیابان ها آغاز به زدوخورد بیشتر کردند و خواهان داشتن سلاح گرم و جنگ گشتند. عکس العمل خشونت آمیز پلیس، ظرف چند روز باعث کشته شدن ۶۰ نفر گردید. اگر چه جناح میانه روی اپوزیسیون که اکثریت را هم تشکیل می دهد، با «یانوکوویچ» به توافق رسیده بودند، در اواخر فوریه به علت فشارهای زیاد آلمان و آمریکا و جناح رادیکال که شامل فاشیست ها هم می شود، پارلمان از «یانوکوویچ» سلب مقام ریاست جمهوری را کرد. برای این کار، از اجازه ورود مسئولین حزب رهبری به پارلمان جلوگیری کردند. بعد از این واقعه، «یانوکوویچ» مخفیانه به روسیه فرار کرد.

همان طوری که این خلاصه رویدادها نشان می دهد، این یک «انقلاب» از پایین به وسیله طبقه کارگر نیست، بلکه تلاش بورژوازی با دخالت آشکار امپریالیست ها می باشد. از آن جایی که کارخانجات تولیدی و صنایع عمدتاً در سمت شرق کشور قرار دارند، اکثریت کارگران صنایع در این مبارزات خیابانی شرکت نداشتند. تنها وجه مشترک توده های بسیج شده، روحیه ضد روسیه شان می باشد. اضافه بر این، در این کشور یک خط مشخص جغرافیایی وجود دارد: مناطق مرکزی و غربی از این جنبش حمایت کردند و مناطق شرقی و جنوبی مخالف بودند. از سوی دیگر، مطالبات این جنبش به شدت محدود بوده است: امضای قرارداد با اتحادیه اروپا و برکناری حکومت. شعارهای مربوط به آزادی در سطح عمومی و شرایط اقتصادی بهتر برای همه مطرح نگردید. ماهیت این روند به این صورت است: «روسیه به ما ضمانتی نمی دهد، اروپا هم به ما ضمانتی نمی دهد. پس ما چه هستیم؟ منطقه جنگی؟»

بی شک در افکار توده های معترض، «عضویت در اتحادیه اروپا» برایشان زندگی بهتر، پایان بیکاری و فقر

این که یک عده گروه های فاشیستی به خیابان ریخته و به زدو خورد دست زدند و بعد هم عده ای از آن ها به نیروی پلیس پیوستند، الزاماً به معنای این نیست که آن ها قدرت حکومتی را به دست آورده اند. اما این درست است که بورژوازی غربی و امپریالیست ها از این گروه های فاشیستی در این دوران استفاده کردند، اما آنان که اکنون حکومت را گرفتند، غربی های شناخته شده و احزاب بورژایی راستگرا می باشند.

در بالا آمد که تز «پیروزی فاشیسم» از درون نیاز به توجیه برداشت های اشتباه در مورد «گزی» ظاهر شد. زمینه نظری آن ریشه در نکات زیر دارد: اول، با گفتن این که «راست ترین عناصر آن هایی هستند که در خدمت منافع بالاترین سلسله مراتب خود (یعنی آمریکا) قرار می گیرند، به این معنی است که نیروهای طرفدار روسیه را «کمتر راستگرا» یا «غیرفاشیست» بدانیم. این مورد را هم در حمله به کریمه و اشغال مؤسسات دولتی با شعار «روسیه بزرگ» ملاحظه کردیم یا با ملاحظه سابقه احزاب طرفدار روسیه که از گذشته دیرینه ای آمده اند.

تئوری انتخاب یک امپریالیسم در مقابل دیگری به این صورت است: «احزاب در توازن با هم برای ایجاد هژمونی بین امپریالیسم غرب و روسیه و چین نیستند. این، بدین معنی است که هژمونی قدرت های سرمایه داری جهانی به بلوک آمریکا و اتحادیه اروپا ختم می شود. لذا تمام تجزیه و تحلیل هایی که مبارزات تمام احزاب را یکی دانسته و بر انتقاد به امپریالیسم غرب تکیه نمی کند، از دید چپ محکوم است. همچنین از این دیدگاه هر نیرویی که هژمونی امپریالیسم را در منطقه به هم بزند، مثل سوریه، توازن قوا را به نفع آمریکا ضعیف کرده است، مثبت ارزیابی می شود. در نتیجه، اگر بگوییم که برخورد همسان با احزاب جنگ سرد نوین و هدف قرار ندادن توازن قوای نظام سرمایه داری جهانی، چیزی به جز سیاست زدایی زیر نقاب رادیکالیسم نیست، درست قضاوت کرده ایم.» (فاتح یاشلی، sol.org.tr)

منظور از این نوع برخورد چیست؟ آیا سوسیالیست ها باید از روسیه و چین علیه آمریکا و اتحادیه اروپا دفاع کنند و هر جا لازم بود، از دیکتاتورهای مانند قذافی و

و یونان مقایسه کنند. این کار برای سرپوش گذاشتن بر روی اشتباهات گذشته است. شکی نیست که هر کدام دارای ویژگی ها و دینامیزم خاص خود است. هیچ لازم نیست که رویدادهای «گزی» و «میدان» با هم یکی باشند. اما آیا این درست نیست که در هر دو مورد توده های سازماندهی نشده، به شکل محل اتکای بورژوازی در جنگ بین جناح های بورژوازی درآمدند و این که بخش بسیار بزرگی از کارگران صنعتی در جنبش شرکت نکردند و آن اقشاری از زحمتکشان که شرکت کردند، به نمایندگی از طبقه کارگر و سازماندهی شده شرکت نکردند؟ پس چرا آن چه که در اوکراین اتفاق افتاد را «انقلاب» نمی نامند، ولی اصرار دارند که آن چه در «گزی» رخ داد را با «کمون پاریس» یا «بهار ۶۸» مقایسه می کنند؟ چرا با حزب جمهوریخواه ترکیه، بر ضد یک حزب بورژوازی دیگر (AKP) همسو شدند؟ آیا رویدادها باید خارج محیط خود ما رخ داده و با حضور علنی امپریالیسم باشد، تا ما بتوانیم مسائل را خوب دریابیم؟

بعضی از سوسیالیست های طرفدار «گزی» خیلی سعی نمودند تا این تضاد بارز را پوشش دهند که حتی تا مرز فاصله گرفتن از مارکسیسم هم پیشرفته و رویدادهای اوکراین را بسیار بد و منفی ارائه دادند. به نظر آنان، در اوکراین فاشیست ها کودتا کرده و پیروز شده اند! باید یادآور شویم که باقیمانده های استالینیسم دولتی و طرفدار روسیه (نقشی که پوتین و یانوکوویچ بازی کردند) هم بر این سوسیالیست ها بی تأثیر نبوده است. آن ها، این حقیقت را که گروه های فاشیستی نقش رهبری را در اواخر مبارزات خیابانی داشتند و حزب فاشیستی «اسوابودا» با وجود این که از اقلیت در اپوزیسیون است، خیلی فعال بود و افراد آن به نیروهای پلیس جدید، بعد از سرنگونی «یانوکوویچ»، پیوسته و خواهان برچیده شدن زبان روسی از زبان رسمی اوکراین شدند، را دلایل این استدلال خود می دانند.

مدارک محکمی حاکی از سازماندهی این گروه های فاشیستی به وسیله اولیگارش های اوکراین و «سیا» وجود دارد. علاوه بر این، این گروه ها بلافاصله پس از توافق بین جناح میانه رو در اپوزیسیون با «یانوکوویچ» به مبارزات شدید خیابانی پرداختند. به هر حال، به صرف

دریایی، کسی که اخیراً توسط مجلس اوکراین به این سمت برگزیده شده بود هم می شود). در ضمن، اعتراضات تاتارهای کریمه بر ضد تهاجم و برای رفراندوم مستقل همچنان ادامه دارد.

حکومت تازه اوکراین اعلام بسیج کرده و این تهاجمات را به دشمن یاغی نسبت داده و از غرب طلب کمک کرده است. اما غرب هنوز به این التماس ها پاسخ مستقیم نداده و کوشش در منحرف کردن «خرس روسی» دارد. غرب «به طور جدی» این اعمال روسیه را «محکوم کرده» و تهدید به اخراج روسیه از G-8 نمود و روسیه را از نظر اقتصادی و تجاری در انزوا قرار داد. مسلم است که هیچ یک از این تهدیدها تأثیری بر روسیه نخواهد داشت و پوتین به هیچ وجه عقب نشینی نخواهد کرد. در چنین شرایطی ما می توانیم امکانات و نتایج را این طور خلاصه کنیم. حکومت تازه اوکراین یا لطمه نخوردن منافع روسیه را (با وارد نشدن به ناتو یا اتحادیه اروپا) تضمین خواهد کرد و یا این که کشور عملاً تجزیه خواهد شد. از سوی دیگر، این که تا چه اندازه غرب (که به کمک اوکراین در برابر مانورهای جسورانه روسیه نشستافت) در حقیقت اعتراضی به این جدایی دارد، هم خود مسأله است. بدترین حالت این خواهد بود که ناتو دخالت کرده و جنگ امپریالیستی در اوکراین آغاز گردد. عواقب این حوادث فراتر از قوه تصور بوده و متأسفانه در بهترین حالت، زمینه یک جنگ داخلی ارتجاعی آماده شده است.

بدتر از همه این ها، در تمام این سناریوها، این است که در هر حال مردم اوکراین بازنده خواهند بود. حتی بهترین اقدامات قدرت های سرمایه داری امپریالیستی برای مردم کارگر، باز هم درد، بینوایی، خونریزی و مرگ به بار خواهد آورد. دقیقاً به همین دلیل است که طبقه کارگر راه دیگری به جز ایجاد راه حل انقلابی خود ندارد.

اسد و رژیم های ارتجاعی مانند ایران دفاع نمایند؟ پس از نظر ما گنج کننده است که می بینیم متخصصان سیاسی با عقاید بزرگ خود، در حال حاضر از رژیم «ضد امپریالیستی» اردوغان که در حال حاضر، آمریکا و اتحادیه اروپا را به چالش کشیده، دفاع نمی کنند!

این نوع برداشت ها و گرایش ها در واقع، باعث می شود که طبقه کارگر کشورهایی که شاهد جنبش های اجتماعی هستند و استثمار می شوند در کشمکش های بورژوایی، از یک جبهه علیه دیگری دفاع کنند. در حالی که می توان، در این شرایط، سیاست مستقل طبقه کارگر را به عنوان آلترناتیو انقلابی به وجود آورد.

خارج شدن از درگیری در کشمکش های امپریالیستی

در شرایط کنونی، طبقه کارگر اوکراین به دو دسته طرفدار غرب و طرفدار روسیه تقسیم شده است. این اتفاق معمولاً موقعی می افتد که کشور در حال درگیر شدن در جنگ های امپریالیستی است و احتمال تجزیه آن بر اساس منافع امپریالیسم می رود. همان طوری که در بالا آمد، ارتش روسیه دست به اقدامات نظامی گسترده ای در خاک اوکراین و به دستور پوتین زده است و این عمل را با اشغال فرودگاه های کریمه در «سواستوپول» و بر افراشتن پرچم روسیه بر سر ساختمان های اشغال شده (از جمله پارلمان) انجام داده است. در پی این حرکت روسیه، «یانوکوویچ» هم یک مصاحبه با رسانه ها در نواحی مرزی انتشار داد. «یانوکوویچ» که اکنون در حفاظت به سر می برد، حکومت جدید را به رسمیت نشناخته و گفت که دستگاه حکومت خودش، حکومت قانونی است و او باز خواهد گشت و حق خود را خواهد ستاند. در این بیانیه، «یانوکوویچ» البته از روسیه تقاضای کمک کرد. در عین حال، پارلمان کریمه به دست میلیشیای طرفدار روسیه اشغال شده بود، حکومت جدید را با حذف کردن قائم مقام های تاتاری تشکیل داده و در روز ۲۵ مه (روز انتخابات اوکراین)، اعلام خواهد کرد که مسأله تجزیه کریمه از اوکراین را به رفراندوم خواهد گذاشت. همزمان، اعتراضاتی چند در طرفداری از روسیه در منطقه رخ داد و عده ای از سربازان و افسران ارتش اوکراین در سطوح مختلف در صف روسیه قرار گرفتند (که شامل فرمانده تازه نیروی

شر» را محاصره کردند. دولت بیش از ده سال روی روش مبارزه با اعتصاب کار و خود را آماده کرده بود.

دولت، نقشه های روش سرکوب این اعتصاب را با دقت طراحی و بررسی کرده بود. پلیس، آموزش دیده، وسایل مخصوص به محل آورده شده و شعبه ای از آن با مرکز پلیس در ارتباط مستقیم قرار داشت و کاملاً سازمان یافته و آماده حمله بود.

حکومت «توری»^{۱۳} چندین سال بود که با مانورهای مختلف از مبارزه نپخته علیه معدنچیان خودداری کرده بود و معتقد بود که این مبارزه زمانی باید صورت پذیرد که حکومت فرصت آماده شدن داشته و زمان هم مناسب باشد. جنبش کارگری به اندازه کافی نرم نشده بود. لذا «مارگارت تاچر» می کوشید که از یک برخورد ناموفق، خودداری نماید.

در ۱۹۸۴، حکومت «توری» بالأخره خود را آماده این مبارزه می دید. در نتیجه، با گذاشتن تنها یک آلترناتیو برای کارگران -آن هم این که از اعتصاب دست بکشند و در واقع اجازه دهند صاحبان و مدیران عامل معادن هر کاری که می خواهند بکنند- در حقیقت کارگران را به مبارزه می طلبیدند.

اکنون پس از سال ها رکود و بیکاری های توده ای، جنبش کارگری در ضعیف ترین موقعیت خود قرار داشت؛ روحیه و توان مبارزه بسیار ضعیف بود و رهبری به جای مبارزه با حکومت «توری» به دنبال کاهش دستمزدها، تخریب فعالیت کارگران و خفه کردن توان مبارزاتی آن ها بود. «اتحادیه سراسری معدنچیان»^{۱۴} هم قدرت زیادی نداشت. بین سال های ۱۹۸۱-۲ «تاچر» بدون خونریزی به مطالبات معدنچیان تن داده بود و سال ۱۹۸۴، ۴۰ معدن یا بسته شده و یا با هم ادغام شده بود. روحیه مبارزاتی کارگران بسیار خراب بود. بسته شدن دو معدن یکی در سال ۱۹۸۲ و دیگری در سال ۱۹۸۳ تنها به مبارزاتی محدود و در محل معدن ها انجامید.

اعتصاب عظیم معدنچیان انگلستان از ۱۹۸۴-۵ :
دوازده ماهی که بریتانیا را لرزاند

(بخش اول)

بازگشت به فهرست

از: رهایی کارگر

ترجمه: سارا قاضی

ظرف ساعتی کوتاه در روز دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۸۴، صدها معدنچی «یورک شر» از محدوده «یورک شر»^۹ گذشته و راهی «ناتینگهم شر»^{۱۰} شدند. مقصد آن ها معدن «هار ورت»^{۱۱} بود تا در مقابل آن تا شیفت شب پیکت بگذارند.

در روزهای بعد هم صدها اعتصاب کننده «یورک شر» مجدداً بازگشته و در صحن خارجی معدن «ناتینگهم شر» پیکت می گذاشتند. هدف آنان این بود که کارگران معدن «ناتینگهم شر» را با خود متحد کرده و آنان را تشویق به شرکت در اعتصاب نمایند، تا از طریق اتحادشان بتوانند جلوی «ایان مک گرگور»^{۱۲}، مدیر کل معادن ذغال سنگ را بگیرند تا معدن را نبندد. تاکتیک او جلوگیری از به سر کار رفتن معدنچیان «ناتینگهم شر» بود.

در اعتصاب ۱۹۷۲ کارگران معدن زغال سنگ، معدنچیان در جلوی انبارها و ایستگاه های برق، پیکت گذاشتند، اما در ۱۹۸۴، به دلایلی که در زیر خواهد آمد، معدنچیان مجبور بودند در مقابل کارگران دیگر پیکت بگذارند. این حقیقت، روند اعتصاب را شکل داده و بر آن غالب شد.

ظرف چند ساعت، ۱۰۰۰ تن از افراد پلیس را به «ناتینگهم شر» فرستادند تا در مقابل اعصاب کنندگان بایستند. ظرف چند روز، این تعداد به ۸۰۰۰ تن از نیروهای ذخیره پلیس رسید. این افراد نیمه نظامی، بسیار مجهز بوده و از مرکز دستور می گرفتند و سریع عمل می کردند و در بدو ورود تمام اطراف معدن «ناتینگهم

⁹Yorkshire

¹⁰ Nottinghamshire

¹¹Harworth

¹²Ian MacGregor

¹³Tory Government

¹⁴ NUM

در اول مارس وقتی مدیریت خبر بسته شدن کان ذغال سنگ «کورتووود»^{۱۸} را داد، معدنچیان «یورک شر جنوبی» بلافاصله دست به اعتصابی غیر رسمی زدند. در ۵ مارس، وقتی که نیمی از کارگران «یورک شر» نقداً بیکار شده بودند، شورای منطقه «یورک شر» اعتصاب رسمی را برای روز ۹ مارس اعلام کرد.

ولی برای کارگران «ویلز جنوبی» بسته شدن معدن «لوئیس مرتیر»^{۱۹} دیگر داستانی کهنه بود، چرا که آن معدن مدتی بود که بسته شده بود. لذا اعتصاب کنندگان به عملیاتی وسیع تر از فعالیت های محلی نیاز داشتند. تجربه آن ها در گذشته این بود که برای این حد مطالبه، مجبور به مبارزه شدید نشده بودند.

در ۶ مارس، شورای محلی اسکاتلند، معدنچیان اسکاتلندی را دعوت به اعتصاب در روز ۹ مارس نمود. معدنچیان، معدن «پول میز»^{۲۰} سه هفته ای بود که علیرغم بسته شدن معدن، به بیرون ریخته بودند.

«ایان مک گرگور» در ریختن هیزم به آتش دست داشت. در روز ۶ مارس، او به اتحادیه سراسری معدنچیان گفت که در سال ۱۹۸۴، ۲۰ معدن بسته خواهد شد و ۲۰ هزار نفر شغل خود را از دست خواهند داد.

«مک گرگور» منظورش این بود که اتحادیه یا باید عقب نشینی کند و یا باید ببیند که می تواند او را از بستن این ۲۰ معدن باز دارد. لذا این حکومت وقت بود که جنگ را انتخاب می کرد و نه معدنچیان. اما آیا این اتحادیه که یک سال پیش پیشنهاد مبارزه داده بود و از طرف کارگران رد شد، حالا موقعیت دیگری به غیر از عقب نشینی داشت؟ برای حفظ شکوه و قدرت کارگری خود، البته که آلترناتیو هم وجود داشت.

در ۸ مارس، هیئت اجراییه اعلام کرد که کارگران معادن «یورک شر» و اسکاتلندی اعتصاب خواهند نمود و کارگران هر معدن دیگری هم که بخواهند به آن ها بپیوندند را استقبال خواهند کرد.

آیا رأی گیری سراسری می بایستی صورت می گرفت؟ وظیفه هیئت اجرایی این بود که معدنچیان را به مقاومت

«آرتور اسکارگیل»^{۱۵} با ۷۰٪ رأی در دسامبر ۱۹۸۱، به ریاست اتحادیه سراسری معدنچیان انتخاب شد. اما کارگران در ژانویه ۱۹۸۲، به بهانه رد ریاست اتحادیه و با پیشنهاد ۵۵٪ افزایش دستمزد، اعتصاب کردند. در اکتبر ۱۹۸۲، ۶۱٪ از معدنچیان رأی دادند که برای اضافه دستمزد و بسته شدن معادن اعتصاب نکنند، علیرغم این که «آرتور اسکارگیل» مرتباً اعلام خطر می کرد که در «لیست پنهانی» هیئت سراسری مدیران، بسته شدن ۷۰ معدن در دستور کار قرار داشت، اما یا او فاقد اعتبار در میان کارگران بود و یا کارگران توان مبارزه بیشتر را نداشتند.

این جوی بود که در مقابل حکومت «توری» قرار داشت و لذا تصمیم گرفته شد که این زمان مناسبی برای نشان دادن قدرت می تواند باشد.

در سپتامبر ۱۹۸۳، «ایان مک گرگور» به ریاست هیئت سراسری مدیران معادن انتخاب شد. «مک گرگور» کسی بود که صنعت فولاد را برای حکومت «توری» ایجاد نمود. او در دهه ۱۹۷۰، یکی از خشونت آمیزترین کمپین های کارفرمایان را بر ضد کارگران آمریکایی طراحی کرده بود که در تاریخ مبارزات کارگری آمریکا یکی از بی سابقه ترین برخوردها به شمار می آید. او در دوران حکومت «توری» کارش بستن معادن و از بین بردن اتحادیه ها بود. اگر انتخاب او را یک اعلان جنگ بی پروا به حساب نیاوریم، به جرأت می توان گفت که قطعاً نشانه این آمادگی بود.

اما آیا اتحادیه سراسری معدنچیان آماده جنگ بود؟ پیروزی «پیتر هیت فیلد»^{۱۶} چپگرا در سال ۱۹۸۴ در مقابل حریفش «جان والش»^{۱۷} به سمت دبیر اتحادیه که با اختلافی بسیار ناچیز ممکن گردید، جوابی منفی به این سؤال است. معدنچیان ظاهراً هنوز عقب نشینی را ترجیح می دادند.

در نتیجه، حکومت «توری» حمله را آغاز کرد.

¹⁸ Cortonwood

¹⁹ Lewis Merthyr

²⁰ Polmaise

¹⁵ Arthur Scargil

¹⁶ Peter Heathfield

¹⁷ John Walsh

روز ۹ مارس، «دورهم»^{۲۱} و «کنت»^{۲۲} در مناطق خود اعتصاب را آغاز کردند. در کنفرانسی که از طرف اتحادیه گذاشته شد، نمایندگان «ویلز جنوبی» اعتصاب را تأیید کردند، اما در روزهای ۱۱ و ۱۲ مارس خود معدنچیان دو به یک اعتصاب را رد کردند.

MORI، یکی از مراکز سنج آرا نشان داد که ۶۲٪ از کارگران خواهان اعتصاب بودند.

نمایندگان «ناتینگهم شر» در آن کنفرانس، تصمیم گیری خود را موکول به نتیجه آرای کارگران کرده و رهبری دو منطقه دیگر هم رأی منفی دادند.

روز ۱۲ مارس، وضع به این شکل بود؛ پیکت گذاران وارد عمل شده و اعتصاب را سراسری ساخته و هر منطقه را مجبور به ورود به اعتصاب کردند. بیشتر کارگران «ویلز جنوبی» از اعتصاب، علیرغم رأی قبلی، حمایت و فوراً در اعتصاب شرکت کردند. در طول یک سال مبارزه و تحمل مشقت ها و محرومیت ها، کارگران «ویلز جنوبی» محکم ایستاده و مقاومت خود را به نمایش گذاشتند.

روز ۱۴ مارس، کمیته سراسری مدیران اعتراف کرد که از ۱۷۴ معدن، ۱۳۲ نقداً بسته شده بود. معدن «ناتینگهم شر» مشکل بزرگی بود. اقدام معدنچیان «یورک شر» در برقراری اعتصاب سراسری در ابتدا تا حدی نتیجه مثبت داد. وقتی روز ۱۵ مارس، «دیوی جونز»^{۲۳} یکی از معدنچیان «یورک شر» در حال پیکت، کشته شد «ناتینگهم شر» تا روز یکشنبه بعد از آن در منطقه خود اعتصاب گذاشت.

روز ۱۶ مارس، طبق گزارش خود کمیته سراسری مدیران، تنها ۱۱ معدن فعال باقی مانده بود.

در روزهای ۱۵ و ۱۶ مارس، یک همه پرسی انجام شد که در نتیجه آن منطقه «نورثومبرلند»^{۲۴} به اعتصاب رأی مثبت داده، اما مناطقی که گرایش های راستگر در میانشان قوی تر بود، مانند «کامبرلند»^{۲۵} «میدلند»^{۲۶}

علیه «مک گرگور» بسیج کند، نه این که مانع بسیج شدن آنانی شود که آمادگی مبارزه داشتند. لذا هیئت اجرایی، ۲۱ به ۳ علیه رأی گیری سراسری رأی داد.

کار آنان صد در صد درست بود که در آن مقطع رأی گیری سراسری نکنند. این در حقیقت، وظیفه هیئت اجرایی بود که در آن مقطع، رهبری را به عهده گرفته و در مقابل «مک گرگور» می ایستاد، نه این که اتحادیه را در مقابل مأمور قتل حکومت «توری» فلج کند. اگر به سبک گذشته، بریتانیا مورد حمله قرار می گرفت و جنگ رو در روی در پیش داشت، آن وقت «توری» و دارودسته با رأی گیری سراسری مخالفت کرده و عمل همه پرسی را سرزنش می کردند، زیرا مدعی می شدند که عملاً باعث فلج شدن حکومت می شد.

در آن مقطع، می گفتند که هر کس در چنین شرایطی خواهان همه پرسی شود، باعث می شود تا حکومت و «رهبری» فلج گردد و دانسته یا ندانسته کمک به دشمن می کند. از نقطه نظر خودشان کاملاً درست می گفتند.

در نتیجه، آنانی که خواهان همه پرسی از جانب اتحادیه می باشند، به جای عکس العمل فوری نشان دادند، با توجه به این که حکومت سال های مدیدی است که برای این حمله طراحی کرده و اکنون آماده حمله است، آگاهانه یا ناآگاهانه خواهان فلج کردن رهبری اتحادیه می باشند. «مک گرگور» و «توری» وقتی می خواستند معادن را ببندند، در یک رأی گیری نظر کارگران را جویا نشدند. همین طور، در ۱۹۷۷-۸ چنان چه در یک رأی گیری سراسری کارگران به قبول نقشه دولت و دریافت مزایا و دست کشیدن از اعتراضات خود، رأی منفی داده بودند، سیاستمداران رژیم و یا مدیا هم در مورد نقشه دولت در دادن پاره ای مزایا به معدنچیان هیچ اعتراضی نکردند. اکنون هم این نقشه، در میان کارگران اختلاف نظر انداخت و حکومت «توری» هم مشتاقانه در پی دامن زدن به این اختلاف بود. در جریان اعتصابات «ناتینگهم شر»، این یک فاکتور اصلی محسوب می شد.

کمیته اجرایی، اجازه فلج شدن را به خود نداد. وقتی خطوط مبارزه مشخص شد معدنچیان، بسیار عالی به این مبارزه پاسخ دادند. با تشویق هیئت اجرایی، اعتصاب گسترش یافت.

²¹ Durham

²² Kent

²³ Davy Jones

²⁴ Northumberland

²⁵ Cumberland

بندهای تازه در قانون اتحادیه های کارگری «توری» در مورد آرای سراسری، در واقع اتحادیه ها را به ماشین سرکوب مبارزات کارگری تبدیل می کند. شبه دموکرات هایی که در رهبری «حزب طبقه کارگر» نشسته اند و در تمام مدت اعتصاب، در تبلیغات علیه رهبری اتحادیه سراسری معدنچیان از گرفتن آرای عمومی حمایت کرده و ادامه دادند، می خواستند که دقیقاً در چارچوب قوانین اتحادیه ای «توری» عمل کنند.

وقتی پیشروان مبارزه از میان معدنچیان اعتصاب را راه انداختند، کاملاً حق داشتند که از سایر کارگران -در درجه اول سایر معدنچیان- بخواهند که به آنان بپیوندند. «ویلز جنوبی» که در ابتدا رأی منفی داده بود را ملاحظه خواهیم کرد که چگونه این مسیر مبارزه را ادامه داد. یا این که آنان این حق را هم نداشتند؟ اگر جواب منفی است، چرا؟ آنانی که جواب منفی می دهند، باز هم از قانون اتحادیه های کارگری «توری» حمایت می کنند که اجازه پیکت «حمایتی» را نمی دهد.

البته اگر تمام اتحادیه سراسری معدنچیان، از این اعتصاب حمایت می کرد، خیلی بهتر می بود. یک نکته اساسی در مورد اعتصابات مارس ۱۹۸۴، همین نداشتن پشتیبانی سراسری بود. با وجود این، رهبری اتحادیه و کارگران مبارز مجبور بودند علیه حمله «توری» که از نظر زمانی بهترین موقع را برای حمله یافته بود، بجنگند.

بخش اول تراژدی معدنچیان-تراژدی ای که تا مارس ۱۹۸۵ ادامه یافت و با موسیقی و شعر خواندن، به همراه خوانندگان و نوازندگان و خانواده های معدنچیان به سر کار بازگشته- این بود که اتحادیه سراسری معدنچیان منشعب شده بود. بخش مبارز و در حال جنگ آن مجبور بود که برای کسب همبستگی طبقه کارگر در سطح ابتدایی و برای دفاع از شغل خود، درخواست نموده و حتی مورد امتناع هم قرار گیرد.

ادامه دارد

«دربی شر»^{۲۷} «لنکست شر»^{۲۸} «ناتینگهمشر» و «ویلز جنوبی» رأی منفی دادند. روز ۱۸ مارس، نمایندگان «ناتینگهم شر» تصمیم به بازگشت گرفتند. نتیجه آرای روز ۲۰ مارس نشان داد که در منطقه «لایچستر شر»^{۲۹} ۹۰٪ از کارگران معدن مخالف اعتصاب بودند.

در میان معدنچیان، انشعاب پدید آمده بود، اما بدون یک خط مشترک. آن چه که بعد از این اتفاق افتاد، بستگی به قدرت آن معدنچانی داشت که هنوز به پیکت ادامه می دادند و نیز به برخورد معدنچانی که به اعتصاب رأی منفی داده بودند، ولی در مقابل این اعتصاب کنندگان و آنان که پشتیبانی می کردند، قرار گرفته بودند.

مدیا و سیاستمداران وقت با کلی سروصدا راه انداختن، می گفتند که نباید بدون یک رأی گیری سراسری دست به اعتصاب زد. رأی گیری سراسری نشانه رعایت دموکراسی می بود و هر روش دیگری غیر دموکراتیک.

«پیتر هیت فیلد» که به تازگی انتخاب شده بود، با زبانی بسیار ساده و روشن گفت: «آیا کارگرانی که هنوز شاغلند و در کار خود موفق، قرار است رأی بدهند که کارگران بیکار شده حق اعتصاب دارند، یا نه؟ در این صورت، استفاده از مفهوم "دموکراسی" در آرای عمومی، عملاً دموکراسی را به حربه ستم در حق کارگران بیکار شده تبدیل می کرد. اگر هم نیاز به رأی اکثریت باشد، طبق آمار اخیر، ۶۱٪ از خود این کارگران به اعتصاب رأی مثبت داده بودند.»

حکومت «توری» داشت از چارچوب کار اتحادیه سراسری معدنچیان برای بستن دست کارگران بیکار یا در حال بیکار شدن، استفاده می کرد. به عقیده دموکرات های عجیب و غریب، مانند «توری» و دارودست هاش، آن ها فقط می توانستند مبارزه کرده و بکوشند تا از میان اتحادیه فدرال، نظر اکثریت را به انجام این اعتصاب جلب کنند. اما اگر نتوانستند، آن وقت باید روی زمین پهن شده و بگذارند تا حکومت «توری» از روز آنان عبور و تمام زندگی شان را نابود کرده و معادن را مانند «کنت» و «ویلز جنوبی» از بین ببرد.

²⁶Midland

²⁷Derbieshire

²⁸Landcastshire

²⁹Lieschestershire

از آنجائیکه فروپاشی شوروی و همزمان سقوط آخرین دور حاکمیت های حزب دموکراتیک خلق، برای کشورهای غربی از جمله ایالات متحده یک حادثه ای غیر منتظره بود و آنها نمی توانستند با سرعت بدیل های مناسبی برای اداره امور افغانستان داشته باشند، تا ورود طالبان به قدرت، ظاهراً موضع بیطرفانه ای را در قبال افغانستان اتخاذ کردند.

هدف از اتخاذ آن تصمیم، نه تنها نبود کادرهای مساعد و طرف اعتماد غرب، بلکه به دلیل ناکام ساختن و بدنام نمودن اسلامگرایان یا «جهاد» افغانستان نیز بود. واقعاً طی سالهای جنگ داخلی (۱۳۷۱ خورشیدی) و تصادمات ذات البینی گروه های جهادی، مردم افغانستان خاصاً اهالی پایتخت زیاد صدمه دیدند و کشور بیشتر ویران گشت.

و اما، در دور بعدی (پس از سقوط طالبان در اکتوبر ۲۰۰۱)، غرب بار دیگر مجاهدین را، به دلیل پاداش خدمات شان در هموار سازی زمینه ها برای اشغال افغانستان، به قدرت رسانیدند. اما این بار سران مجاهدین، دیگر آن سرفرازی قبلی را بنابر فجایع سالهای جنگ داخلی نداشتند و لذا مطیعانه تر از گذشته، از غرب اطاعت می کردند.

حضور مجدد مجاهدین به قدرت که با خواست و اراده مردم افغانستان منافات داشت، هیچ بهبودی در اداره و سیستم حکومت داری آنها در افغانستان وارد نکرد و خسارات و ضایعات جنگ نه تنها ادامه یافت، بلکه از اثر بی کفایتی و فساد دولتی حاکم بر کشور، فقر و گرسنگی، بیکاری، بیماری و مهاجرت های اجباری نیز بیشتر شدند.

باید خاطر نشان ساخت که، یکی از دلایل اساسی فقدان کادرهای متخصص در دورانهای اقتدار مجاهدین آن بود که، اکثر کادرهای دولتی و متخصص افغانستان، تحصیل کرده های شوروی و اعضای ح.د.خ.ا بودند و غرب بالای آنها اعتماد و باور نداشت.

لذا با ورود مجدد مجاهدین به قدرت، دور تازه ای از غارت و رهنی ثروت های موجود و وارده به افغانستان

نظری بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی موجود و چگونگی احزاب سیاسی در افغانستان



بازگشت به فهرست
(صحبت شفاهی)

به اجازه رفیق مراد رئیس جلسه و رفقای عزیز!

طوری که شما می دانید، از سالهای اخیر دهه هفتاد به این طرف، یعنی طی حدود سی و شش سال، اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی افغانستان درگیر بحران و بی ثباتی هاست و مداخله از خارج همیشه وجود داشته است، که بیان و توضیح همه حوادث و رویداد های این سالیان، یک بحث تاریخی است و در اینجا متأسفانه نمی گنجد!

بعد از حوادث یازدهم سپتامبر و بخصوص هفتم اکتوبر ۲۰۰۱، که افغانستان مورد هجوم نظامی و مستقیم ایالات متحده قرار گرفت و مداخلات مخفی گذشته با مداخله علنی جا عوض کرد، دور تازه ای در حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی افغانستان آغاز شد، که در بحث امروز فقط به مرور مختصر آن اکتفا می کنم، یعنی از هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ تا امروز!

به منظور بحث پیرامون اوضاع امروز افغانستان، لازم است کمی به عقب برویم و قضایا را تا حدودی در پیوند با گذشته بررسی کنیم:

امنیت و ثبات، نه تنها در محلات دور دست، بلکه در کابل پایتخت نیز وجود نداشته و از ناحیه انفجارات انتحاری، گروگانگیری، اختطاف، راه گیری، ترور و خشونت علیه مردم از جمله زنان و اطفال، رو به افزایش است. فقر و گرسنگی، کار اجباری کودکان، تن فروشی زنان، افزایش گدایان روی جاده ها، اطفال بی سرپرست و معیوبین و معلولین جنگ و دهها مسأله ای دیگر، از مشکلات بزرگ افغانستان امروز اند.

اگر اوضاع امروزی افغانستان را به صورت فشرده و در کل بررسی کنیم، سه مسأله ای اساسی بر کل کشور سایه انداخته است:

- ۱: مسأله انتخابات ریاست جمهوری.
- ۲: مسأله گویا صلح با طالبان.
- ۳: مسأله امضای توافق نامه ای امنیتی با امریکا.

در مورد هر یکی از مسأله های فوق، چند نکته ای فشرده و مختصر عرض می کنم:

مسأله اول، انتخابات:

طوری که ما می دانیم، مسأله انتخابات در کشور جنگ زده و اشغال شده ای چون افغانستان، یک مسأله کاملاً تبلیغاتی و شکلی است. غرب در رأس ایالات متحده با اینکه از عدم آمادگی مردم و وضع جنگی افغانستان بخوبی آگاه است، اما این پروسه را برای آنکه به جهانیان نشان داده باشد که چنین دستاوردی را برای افغانستان فراهم کرده، ادامه می دهد.

مردم افغانستان که خاطرات تلخی از جنگ داخلی گروه های جهادی و ۱۳ سال اشغال امریکا دارند، به هیچ یک از یازده کاندید ریاست جمهوری باور و اعتماد ندارند، زیرا هیچ یکی از آنها، از مردم افغانستان نمایندگی نمی کنند، بلکه به گروه های جهادی، قومی، زبانی و مذهبی وابسته اند و در نزد مردم بنابر جرایم دوران «جهاد» و سالهای قدرت دولتی شان، مجرم پنداشته می شوند.

انتخابات از ناحیه ای دیگری هم تهدید می شود: طالبان، که بالای نیمی از کشور کنترل نظامی دارند، بنابر

آغاز شد، که نه تنها در آن سران دولتی و جنگ سالاران سابق دست داشتند، بلکه شبکه ها و شرکت های خصوصی خارجی به شمول نظامیان ارشد کشورهای غربی در افغانستان نیز ذینفع بودند، که از دید رسانه های غربی پنهان نبوده اند. از اثر آن غارت های آشکار که امروز غرب بدان معترف است، میلیارد ها دالری که گویا برای رشد، توسعه و باز سازی افغانستان تخصیص یافته بود، بیرحمانه غارت شدند.

در جریان ۱۳ سال بعد از حضور مستقیم غرب و محاصل آنهمه فساد و غارت، افغانستان به یک کشور مصرفی و بازار فروش کالای خارجی مبدل شده و گراف بیکاران و مهاجرین، رو به افزایش گرفت.

شایان توجه است که یکی از دلایلی که افغانستان را به سوی بی ثباتی بیشتر سیاسی و اقتصادی کشانید، ویرانی های عمدی تأسیسات قبلی افغانستان بود، زیرا بیش از هشتاد در صد تأسیسات صنعتی، فرهنگی و نظامی افغانستان از کمک های بلاعوض شوروی تمویل شده بودند، که عمداً و به اشاره غرب توسط مجاهدین منهدم و ویران شدند.

قوای مسلح دوران نجیب الله، که یکی از نیرومند ترین اردو های منطقه بود، بر اساس پلان مشترک «سیا» و آی. اس. آی پاکستان از هم پاشیده شد و زمینه ها را آنچنان فراهم ساخت، تا افغانستان بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین، همیشه احساس خطر و بی امنیتی کند و محتاج غرب باشد. امروز اردوی افغانستان، جز سلاح سبک دستی، چیزی بیش ندارد و از همین سبب مسأله چگونگی امنیت اش با ختم سال ۲۰۱۴ و خروج احتمالی قوای «ناتو» از افغانستان، زیر سوال قرار دارد!

در حال حاضر، نیمی کشور تحت کنترل نظامی طالبان و نیمی دیگر با ترس از دهشت افگنی های طالبان قرار دارد، و لذا وضع تعلیم و تربیه، تجارت، صنایع، باز سازی و توسعه افغانستان، با رکود و بحران بزرگی مواجه است و سیل بیکاران به کشورهای همسایه خاصاً ایران سرازیر می شوند و مهاجرت ها به غرب که بعضاً با وقایع فاجعه باری همراه می گردد، همچنان ادامه دارد.

شدن آبرومندانه از افغانستان بیابد، که چندان در محاسبات سیاسی، معقول جلوه نمی کند!

حالا معلوماتی مختصری در مورد احزاب سیاسی موجود افغانستان:

تا اوایل دههء چهل خورشیدی (۱۳۴۳)، به صورت رسمی حزبی در افغانستان وجود نداشت، اما فعالیت های منفردانه و خود جوش وجود داشته است. «نهضت مشروطه خواهان»، «جوانان بیدار» و بعضی حلقاتی دیگری بودند که علیه نظام های استبدادی وقت مبارزه می کردند، که در صورت دستگیری، به اشد جزا یعنی اعدام محکوم می شدند.

اما در دههء چهل که به «دههء دموکراسی» مشهور است، برای اولین بار قانون اساسی از جانب شاه سابق محمد ظاهر توشیح و مطابق به آن، تشکیل احزاب سیاسی اعلان گردید. احزاب مانند «حزب دموکراتیک خلق»، «شعلهء جاوید» (مائویست ها)، اسلامیست ها و گروهی به نام «افغان ملت» که اولین حزب سوسیال دموکرات افغانستان به شمار می رفت، از اولین احزاب سیاسی افغانستان به شمار می رفتند.

بعد از سقوط شاه تا حضور امریکائیان در افغانستان (هفتم اکتوبر ۲۰۰۱)، در افغانستان سیستم های تک حزبی وجود داشت، اما امروز در حدود بیش از هشتاد حزب و جریان سیاسی در وزارت عدلیه (دادگستری) ثبت شده اند، که همه احزاب اسلامی، قومی و سوسیال دموکرات اند. بنابر مندرجات قانون اساسی، هیچ حزبی که با احکام اسلام مخالف باشد، در افغانستان جواز فعالیت ندارد.

با تشکر از توجه رفقا
نهم مارچ ۲۰۱۴

عقاید شان، با پدیده ای «انتخابات» مخالف اند و لذا آنرا تحریم می کنند. عدم اشتراک اکثریت زنان در انتخابات، خود مشکل دیگریست که مشروعیت انتخابات را زیر سوال می برد.

مسأله دوم، مذاکرات صلح با طالبان:

بزرگترین مانع در راه صلح با طالبان این است که، طالبان قانون اساسی را نمی پذیرند و اتکا بر «قرآن» دارند. ثانیاً طالبان یک گروه سیاسی نیستند که به مذاکره و دیالوگ تن بدهند، بلکه گروه نظامی و دهشت افروزی اند که جز جنگ، ویرانی، قتل و غارت، چیزی را نمی دانند. ثالثاً این گروه رهبر واحدی ندارند و هر قوماندان گروهی، در ساحهء تسلط اش، از خود قانون وضع می کند. لذا این پروسه (صلح با طالبان) همیشه شکننده و ناکام بوده است.

مسأله سوم، امضای توافق نامه ای امنیتی با امریکا:

موضوع اصلی این توافق نامه را تشکیل دایمی پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان تشکیل می دهد، که کرزی تا حال از امضای این سند شانه خالی کرده است، زیرا تا یکماه دیگر برای همیشه با سیاست وداع خواهد کرد، لذا امضای آنرا که بدنامی تاریخی می داند، به تعویق انداخته است.

یکی از دلیل های دیگر به تعویق افتیدن امضای این سند، گویا که نه پذیرفتن شرایط افغانستان توسط امریکا است. کرزی پیشنهاد کرده تا حملات شبانه بر منازل مردم و عملیات نظامی امریکا متوقف شود، درست آنچه برای امریکا قابل قبول نیست، زیرا وقتی این عملیات متوقف شود، ضرورت و موجودیت قوایش نیز منتفع می شود و باید افغانستان را ترک کند، در حالیکه می خواهد جنگ ادامه یابد و بهانه شود برای موجودیت نظامی اش در افغانستان.

بعضی از تحلیلگران عقیده دارند که این شانه خالی کردن کرزی از امضای توافقنامه، در مشوره و تقاهم با واشنگتن است، زیرا امریکا می خواهد بهانه برای بیرون

بازگشت به فهرست

بحث زیر به وسیله رفیق آرام نوبخت در سلسله جلسات هفتگی احیای مارکسیستی، این بار با موضوع «چهار مؤلفه احیای مارکسیستی»، ایراد شده است.

با درود به رفقای حاضر در جلسه همان طور که اطلاع دارید، قرار است تا در این جلسه و مدت اندکی که داریم، به توضیح بیشتر و دقیق تر مؤلفه های عمومی احیای مارکسیستی بپردازیم. به همین دلیل من بی مقدمه به سراغ بحث اصلی می روم.

همان طور که می دانید جهان سرمایه داری از سال ۲۰۰۷ به این سو وارد بدترین بحران تاریخی خود شده و همین موضوع واکنش میلیونی توده های مردم را در سطح دنیا در پی داشته است. مارکس در «مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصاد سیاسی» یک طرح شماتیک از بحران و وقوع انقلاب به دست می دهد. در این جا صحبت از آن می شود که ما برای بررسی وضعیت هر جامعه ای باید نگاه خود را به دو وجه متمرکز کنیم؛ اول سطح نیروهای مولد (یعنی خود انسان، دانش و تکنیک، و طبیعت) است. در واقع یعنی نیروهای مولد ناظر به رابطه بین انسان تولیدکننده و طبیعت است. اما در بین خود تولیدکنندگان هم روابطی وجود دارد که «مناسبات تولیدی» خوانده می شود. این روابط و مناسبات تولیدی با سطح معینی از نیروهای مولد مرتبط است و متقابلاً سطح نیروهای مولد را تحت کنترل خود دارد. بنابراین اگر این دو فاکتور را به عنوان یک کل واحد و متقابلاً مرتبط با یک دیگر ببینیم، با مفهوم شیوه تولیدی در یک جامعه رو به رو هستیم که اساس آن جامعه را تشکیل می دهد. در شرایطی هست که مناسبات موجود تولیدی، خود مانع پیشرفت و رشد نیروهای مولد می شود، و این همان زمینه عینی بروز انقلاب برای تغییر مناسبات تولیدی کهنه است. از آن جا که نظام سرمایه داری یک نظام جهانی است، این شرط عینی انقلاب مدت هاست که در سطح جهانی وجود دارد و حتی از شدت پختگی در آستانه گندیدگی نیز هست. به این معنا که سرمایه داری با تحمیل جنگ، ویرانی، تخریب محیط زیست، تحمیل بیکاری و سوانح کار و غیره، با دست خود دارد دو پایه تولید هرگونه ارزش، یعنی «نیروی کار» و «طبیعت»

را در سطح وسیع ویران می کند و مدت هاست که مسیر رشد نیروهای مولد را مسدود کرده است. با این حال انقلابی به وقوع نپیوسته و این نشان می دهد که جای عنصر ذهنی، یعنی اراده و رهبری انقلابی سوسیالیستی خالی است. در عوض اما انواع گرایش های «مارکسیستی» و سازمان های «سوسیالیستی» در سراسر جهان به وفور یافت می شوند. این جاست که باید دید مخرج مشترک همه این «سوسیالیست» ها با هم و تفاوت آن با سوسیالیزم علمی مارکس در کجا نهفته است.

مؤلفه اول

جنبش سوسیالیستی (کمونیستی) پیش از خود مارکس و انگلس هم وجود داشت. حتی جالب است که اصطلاح «کمونیزم» را اولین بار «اتین کابه»، حقوقدان فرانسوی، به عنوان یک آموزه (یا رژیم) اقتصادی، و عقاید سیاسی معرف این آموزه، در اواخر دهه ۱۸۳۰ به کار برد. در همین دوره بود که کتاب معروف او، «ایکاریا»، در بین کارگران پاریس تا پیش از انقلاب ۱۸۴۸ به محبوبیت وسیعی دست یافت و حتی «مهمانی های کمونیستی»- شکل رایج اعتراض در دوره سلطنت ژوئیه- برگزار می شد. گسترش این اصطلاح تا آن حد بود که مارکس نخستین مقاله سیاسی اش را به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۸۴۲ در این مورد نوشت و در همان جا «کمونیزم» را جنبش جهانی دانست که نقداً وجود دارد و خود را در بریتانیا، آلمان و همین طور فرانسه متجلی می کند و ریشه هایش به افلاطون بازمی گردد و غیره.

اما امتیاز تاریخی مارکس در این است که نخستین فرمول بندی «علمی» از سوسیالیزم را تدوین و ارائه کرده است. اما باید بلافاصله پرسید که در این جا صفت «علمی» دقیقاً به چه مفهومی است؟ در واقع پیش از مارکس، جریان های مختلف سوسیالیزم «تخیلی» (اتوپایی) وجود داشت، مفهوم «علمی» در تقابل با همین خصلت بود. سوسیالیزم تخیلی، ابتدا در انگلستان فئودالی قرن ۱۶ میلادی، پدیدار شد و توماس مور در کتابی با عنوان «آرمان شهر» (۱۵۱۶ میلادی) به توضیح و تشریح آن پرداخت. در واقع همان طور که مارکس هم تلویحاً اشاره می کند، سوسیالیزم تخیلی یک دیدگاه نوستالژیک نسبت به دوره «کمونیزم اولیه» بوده است که رهایی از چنگ نابرابری و ستم شدید نظام فئودالی را در بازگشت به روابط و مناسبات این دوره جستجو می

تکامل تاریخی، چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی، و در همین جاست که می‌گوید: «تاریخ تمامی جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است». این عبارت به ظاهر ساده، کلید درک علمی مارکس و انگلس است. البته این نتیجه‌گیری یک استدلال و ادعای تجربی است، اما تاریخ خود سرشار از نمونه‌های فراوانی است که حتی مورخین بورژوایی را هم واداشته تا برای توضیح رویدادهای تاریخی، به مفهوم طبقه متوسل شوند.

اما این حقیقت که تاریخ از مبارزه طبقاتی زاده می‌شود، هنوز سؤال‌های بی‌پاسخی را در درون جامعه سرمایه داری به جای می‌گذارد: طبقات متخاصم کدام اند؟ کدام طبقه در مبارزه غالب خواهد شد؟ این طبقه، به خلق و ایجاد چه نوع جامعه جدیدی واداشته خواهد شد؟

دومین مطالعه عمیق مارکس که به ارائه تحلیلی دقیق و موشکافانه از عملکرد و مکانیزم سرمایه داری انجامید (و نتایج آن در قالب مجموعه چهار جلدی سرمایه گرد آمده است)، دقیقاً در برخورد با همین پرسش‌های بالا صورت گرفت (نه بررسی صرفاً مقوله‌های اقتصادی انتزاعی. همین موضوع نشان می‌دهد که صرفاً مطالعه کاپیتال مانند سلسله درس‌های دیوید هاروی به تنهایی و بدون توجه به این مسئله یک سره بی‌ربط و بی‌فایده خواهد بود). تحلیل مارکس نشان می‌دهد که اولاً از آن جا که سرمایه داری اقتصادی است مبتنی بر مالکیت خصوصی فردی، دست‌کم در یک سطح، نظامی است که همه را به رقابت با یکدیگر وادار می‌سازد.

و ثانیاً در سطحی عمیق‌تر متوجه می‌شویم که سرمایه داری در این میدان جنگ «همه علیه همه»، هرگز افراد را در موقعیت‌هایی یکسان و برابر قرار نمی‌دهد. از همان ابتدا، گروه‌هایی از افراد به دلایل شرایط ویژه تاریخی، مالک ابزار تولید- یعنی وسایل کار، ماشین آلات، ساختمان‌ها، مواد خام و هر آن چه برای تولید اقلام مورد نیاز جامعه ضروری است- هستند؛ در حالی که اکثریتی از اعضای جامعه فاقد مالکیت هستند و به همین دلیل به اجبار باید در جستجوی اشتغال و کار برای گروه اول باشند. چرا که در این جامعه تولید نه برای رفع نیاز، که برای «سود» صورت می‌گیرد. بنابراین سرمایه داران، به عنوان مالکین ابزار تولید اجتماعی، با دنباله‌روی از سود قادرند تا میزان مالکیت خصوصی در دسترس خود را گسترش دهند. اما سرمایه داران به دلیل

کرده. «مور» در حقیقت تصور می‌کرد که با داشتن ایده جامعه آرمان شهری خود، تنها کافیست که اشرافیت را به امکان ساختن چنین جهانی متقاعد سازد تا نهایتاً چنین دنیایی واقعاً بتواند ساخته شود. تا قرن هجدهم، این تصور تنها به میزان ناچیزی تکامل یافته بود.

وجه مشترک همه سوسیالیست‌های تخیلی، ضدیت آن‌ها با استثمار وحشیانه نظام سرمایه داری بود. تمامی سوسیالیست‌های تخیلی قرائت و برداشت مختص به خود را از یک جامعه اخلاقی و انسانی داشتند، و امیدوار بودند که این قرائت، در درون جامعه نفوذ کند تا بلکه مردم به سوی محو مناسبات بربریت سرمایه داری و سازمان‌دهی مجدد جامعه مطابق با اندیشه‌ها و موعظه‌های آن‌ها، قدم بردارند. در واقع برای سوسیالیست‌های تخیلی اساسی‌ترین نیروی پیش‌برنده برای رسیدن به جامعه نوین آموزش و تعلیم و تبلیغات بود. با این حال هیچ یک از آن‌ها نه یک استراتژی عینی و واقع‌گرا برای دست یافتن به این «اتوپیا»ی خاص خود داشتند و نه توانستند واقع‌گرا بودن دیدگاه خاص خود را در قیاس با سایر دیدگاه‌ها نشان دهند.

اما مارکس و انگلس خود را به انتقاد از سوسیالیست‌های تخیلی محدود نکردند. آن‌ها به علاوه در انتقاد به سوسیالیزم فئودالی ضد انقلابی، سوسیالیزم خرده بورژوایی و سوسیالیزم محافظه کارانه بورژوایی هم ثابت قدم بودند. علت همه این مرزبندی‌های مارکس و انگلس با «انواع» مختلف «سوسیالیزم»، مشخص است. سوسیالیزم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری، در ذهن طبقات مختلف با انگیزه‌های مختلف، معانی مختلفی دارد. مثلاً «بیسمارک» که در مقام ریاست حکومت آلمان در اواخر دهه ۱۸۷۰ قانون «ضد سوسیالیستی» را تصویب کرد، چند سال پس از آن اعلام کرد که «دولت باید به معرفی بیشتر سوسیالیزم در پارلمان ما بپردازد!» همین امروز هم حزب سوسیالیست فرانسه را داریم که دومینیک اشتراواس کان، مدیر سابق صندوق بین‌المللی پول عضو آن و به این اعتبار «سوسیالیست» بوده است!

به هر حال مارکس راه خود را این سنت اتوپیایی جدا کرد و از طریق مطالعه در دو حوزه مشخص بود که توانست سوسیالیزم را بر پایه علمی آن بنا کند. مارکس ابتدا به مطالعه عمیق تاریخ روی آورد و همین امر او را به این جمع‌بندی رساند که نیروی محرکه توسعه و

به طور خلاصه، تمامی این گرایش ها طبقه کارگر را وادار می کند تا برای دفاع از زندگی خود، وارد عمل شود. بنابراین مارکس با دقت تمام نشان می دهد که منطق سرمایه، ناگزیر کارگران را به سوی سوسیالیسم حرکت می دهد. این دیگر یک نسخه «اتوپایی» و تخیلی نیست؛ کارگران یا به سوی سوسیالیسم حرکت می کنند یا شاهد سقوط و نابودی حیات خود خواهند بود. یعنی همان شعار معروف «یا سوسیالیسم یا بربریت» که در جهان سرمایه داری امروز به وضوح صحت این دو راهی را نشان می دهد.

بنابراین سوسیالیسم مدرن یک جنبش علمی است که بر تکامل تاریخی گذشته و وضعیت اقتصادی-اجتماعی حال بنا شده. بنابراین چیزی نیست که در مغز یا تصور عده ای فیلسوف ریشه دوانده باشد. وجه تمایز بین سوسیالیست های ایده الیست اولیه و سوسیالیسم مدرن، تفاوت بین تخیل گرایی و علم است. مثلاً افلاطون در کتاب «جمهوری» خود یا توماس مور در «اتوپیا» یک سلسله شرایط ایده آل اجتماعی را از ذهن خود خلق کردند. درحالی که سوسیالیسم مدرن بر مبنای واقعیت قرار دارد. به جامعه به عنوان مقوله ای همواره در تغییر نگاه می کند، قادر است که توضیح دهد چرا جامعه در گذشته دستخوش تغییر شده و باید در آینده هم تغییر کند. این که چرا سوسیالیسم قادر به توضیح گذشته و حال و پیش بینی آینده است، به آن برمی گردد که بر پایه واقعیت های تاریخی و حقایق علم اقتصاد قرار دارد. بنابراین سوسیالیسم علمی، علمی است که شرایط رهایی طبقه کارگر، سرنوشت سرمایه داری و جایگزینی آن با فرماسیونی که منافع اکثریت انسان ها را مرتفع سازد، تحلیل می کند. در واقع ما بر مبنای پراتیک مبارزاتی، به تئوری می رسیم و سپس همان تئوری را در پراتیک محک می زنیم و اصلاح و تقویت می کنیم. این ترکیب تئوری و پراتیک که مارکس «پراکسیس» نامید، علم ماست.

از گذشته تا به امروز بسیاری از جریاناتی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، در واقع به سوسیالیسم تخیلی بازگشته اند. مثلاً جریان به اصطلاح «مارکسیسم اثربشی»، یعنی فلسفه رودولف هیلفردینگ و اوتو باوئر (هرچند مشابه ایده های این دو از سوی رهبرانی دیگر، نظیر کائوتسکی در آلمان حمایت می شد)، در واقع بر

رقابت دائمی با یکدیگر، نه با هر سطحی از سود، بلکه تنها با «حداکثر» مقدار آن ارضا می شوند

اما همین نیاز به حداکثر کردن سود، که خود از رقابت درونی سرمایه داری سرچشمه می گیرد، در عوض به یک دینامیسم خصومت آمیز (به اصطلاح آنتاگونیستی) شدید در بین سرمایه داران، و به همین ترتیب در بین کارگران، منجر می شود. تحقق همه مطالباتی که کارگران برای خود و خانواده هایشان دارند از جمله دستمزدهای بالاتر، بیمه، تعطیلات، مرخصی درمانی، حقوق مستمری، حق عائله مندی، مزایا و نظایر این ها- فقط به بهای سود سرمایه دار امکان پذیر است. یعنی هرچه موفقیت کارگران در دستیابی به منافع خودشان بیش تر باشد، سود سرمایه دار کمتر خواهد شد. دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه داران و کارگران همیشه در یک نزاع و کشمکش دائمی با یک دیگر هستند.

بنابراین مارکس گرایش های مختلفی را که در درون نظام سرمایه داری وجود دارد، تشریح می کند:

اول، گرایش به رشد طبقه کارگر در نتیجه رقابت میان سرمایه داران که طی این پروسه، بازندگان به درون طبقه کارگر سقوط می کنند.

دوم، طی پروسه رقابت و انباشت سرمایه، یک بنگاه سرمایه داری، بنگاهی دیگر را می بلعد، و بنابراین گرایش به رشد اندازه بنگاه غالب و گردآوردن شمار زیادی از کارگران در کنار یکدیگر در محل کار، بروز می کند.

سوم، رشد اندازه بنگاه های باقی مانده، مستلزم جمع آوری مقادیر بزرگتری از سود برای مقابله با رقبای بزرگتر سرمایه دار است. این گرایش، به ایجاد نزاع شدید میان سرمایه داران، و میان کارگران تحت استخدام هر یک از آن ها با یک دیگر، می انجامد.

چهارم، طبیعت و ماهیت بی برنامه، پرهرج و مرج و خودخواهانه سرمایه داری یک نتیجه اجتناب ناپذیر دارد و آن بروز بحران های ادواری و فراگیر اقتصادی است، به طوری که صنایع ورشکسته می شوند، تولید به حالت تعلیق در می آید و بخش عظیمی از طبقه کارگر، بیکار می شود و به آن چه که مارکس «ارتش ذخیره کار» می نامد، می پیوندد.

اما تأکید بر روی ایجاد آگاه سوسیالیستی از درون، نیمه ای از موضوع است؛ همان طور که تأکید صرف روی آگاهی «از بیرون» به انحراف «قیم مآبی» و مبارزه به جای طبقه کارگر می انجامد، تأکید صرف روی آگاهی از درون هم به انحراف گرایش به اصطلاح «کارگر-کارگری» می انجامد که هر کارگر را الزاماً مترقی و حامل آگاهی انقلابی می پندارد.

ما به این گفته بسیار مهم مارکس اعتقاد داریم که «رهایی طبقه کارگر، امر خود این طبقه است». اگر این گفته را به تنهایی بپذیریم، به این معنا خواهد بود که کمونیست ها صرفاً باید دست به بغل گوشه ای بایستند و لبخند بزنند و نظاره گر آن باشند که کارگران خودشان را آزاد خواهند کرد. از طرف دیگر این را می دانیم را ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری، ایدئولوژی خود طبقه حاکم است. در واقع به قول مارکس طبقه ای که ابزار تولید مادی جامعه را در دست دارد، در آن واحد ابزار تولید فکری و ذهنی آن را هم در اختیار دارد (یعنی رادیو، تلویزیون، انتشارات و اینترنت و غیره). اگر این حکم را هم به تنهایی بپذیریم، باز باید گوشه ای بایستیم، منتها به جای لبخند زدن، گریه کنیم؛ چون آگاهی سوسیالیستی نهایتاً در مقابل آگاهی وارونه بورژوازی مغلوب می شود. پاسخ این دوگانگی یا تناقض دقیقاً همان «حزب طبقه کارگر» است. این دوگانگی از ذهن مارکس سرچشمه نمی گیرد، بلکه درخود واقعیت نهفته و مستتر است.

مسئله این است که به موازات آگاهی «از درون»، ما شاهد ایدئولوژی طبقه حاکم و تزریق ضد آگاهی یا آگاهی وارونه هم هستیم که آن را خنثی می کند (معمولاً وقتی این آگاهی اکتسابی از میان می رود، عده ای آن را با تئوری «فقدان حافظه تاریخی» توجیه می کنند، درحالی که این «تئوری» توضیح دقیقی از مکانیزم این مسئله، علل و طریقه مقابله با آن به دست نمی دهد). تنها ظرفی که می تواند چکیده پراتیک مبارزاتی کارگران را در سطح بین المللی تثبیت کند، آگاهی موجود را حفظ کند و ارتقا دهد و آن را به عنوان خط در درون جنبش ببرد، حزب پیششار انقلابی است. حزبی که هم بخش پیشرو و آگاه طبقه کارگر را دربرمی گیرد و هم روشنفکرانی انقلابی را که شاید خاستگاه طبقه کارگر را نداشته باشند، ولی در عمل مبارزاتی در کنار این طبقه قرار گرفته اند. چنین حزبی است که چنان در شرایط

پایه یک نتیجه گیری نادرست، این بحث را پیش می کشید که که انسان باید از همان ایام کودکی تعلیم ببیند و تربیت شود تا به بلوغ کافی برای سوسیالیزم برسد، و همین مفهوم تئوریک بود که سال ها بر انترناسیونال دوم هم تسلط داشت. حتی جالب است که امروز بسیاری از «نئو-گراشیست» ها هم گمان می کنند که اول باید دانشگاه ها و رسانه های جمعی را تسخیر کرد تا بعد بتوان جامعه را به گردش به چپ قادر ساخت. به این ترتیب ناگهان مبارزه برای سوسیالیزم، به مبارزه برای کسب «هژمونی» تقلیل پیدا می کند، به این معنا که افراد را باید یک به یک به ضرورت سوسیالیزم متقاعد ساخت تا به این ترتیب یک «عقیده عمومی» در جامعه شکل بگیرد.

مؤلفه دوم

همان طور که اشاره شد، جنبش سوسیالیستی و در نتیجه آگاهی سوسیالیستی پیش از مارکس و انگلس، و در متن جنبش کارگری در تقابل با سرمایه داری نقداً به وجود آمده بود. همان نخستین پاراگراف مانیفست «شبحی در اروپا درحال گشت و گذار است: شبح کمونیزم» و چند خط پایین تر تأکید می کند که «تمام قدرت های اروپا هم اکنون پذیرفته اند که کمونیزم خود یک قدرت است» همه این ها یعنی جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در واقع خود پیش از مارکس و انگلس وجود داشته و به هیچ وجه «ابداع» آن ها نبوده است. و این به آن معناست که عده ای روشنفکر پرمطالعه «آگاهی سوسیالیستی» را برای طبقه کارگر به ارمغان نیاورند.

خلاف این دیدگاه را که آگاهی را صرفاً «خارج» از مدار طبقه کارگر جستجو می کند، می توان در نظریات ویکتور آدلر در برنامه هاینفلد سوسیال دموکراسی اتریش و بعدها کارل کائوتسکی دید که مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بود. مثلاً کائوتسکی به صراحت استدلال می کرد که:

«پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوایی، نقطه نظری پرولتری اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود»

تصمیم می‌گیرد، در حالی که طبقه دیگر باید آن را اجرا کند.

۲- حق عزل و نصب مقامات: این فقط نمایندگان شوراها نیستند که باید انتخاب گردند؛ بلکه قضات، کارگزاران رده بالا، افسران ارتش، مسئولین آموزش و پرورش، مدیران و غیره همگی باید هر لحظه پاسخگو، و قابل عزل و نصب با اتکا به آرای عمومی باشند. بنابراین نظارت دائمی، گسترده، شفاف و دموکراتیک از پایین، یعنی از سوی شوراها، بر عملکرد تمامی مسئولین دولت باید ممکن شود و از این طریق تمایز میان کسانی که از قدرت دولتی برخوردارند و کسانی که به نام آن‌ها این قدرت اعمال می‌شود، از میان برود. این جا است که ضرورت تغییر دائمی مقامات منتخب برای جلوگیری از حفظ افراد معین در حوزه‌های مختلف قدرت و رشد بوروکراسی، فوق‌العاده ضروری می‌شود. آن چه دولت انجام می‌دهد، باید هر چه بیش‌تر در چشم‌انداز بلندمدت به وسیله توده‌های مردم صورت بگیرد.

۳- محدودیت دستمزد مقامات عالی: هیچ یک از مقامات، کارگزاران، نمایندگان و اعضای قوه مقننه-مجریه نباید دستمزدی بالاتر از یک کارگر ماهر دریافت کنند؛ این تنها روش صحیح و کارا برای جلوگیری از ورود افرادی است که به دنبال مقام‌های «دولتی»، در حوزه‌های مختلف قدرت لانه می‌کنند و عملاً به شکل انگلی به بهای جامعه رشد می‌کنند.

بنابراین ویژگی‌های دولت کارگری (که به درستی می‌توان یک «شبه دولت» نامید)، در این جا روشن می‌شود؛ دولت کارگری، نخستین دولتی است که به محض زایش، اضمحلال خود را آغاز می‌کند؛ ساز و برگ آن از کسانی تشکیل می‌شود که در ارتباط با توده مردم جامعه، از امتیازات مادی بوروکراتیک برخوردار نیستند؛ دولتی که نقش و عملکردهای آن هر چه بیش‌تر به وسیله اعضای در جامعه صورت می‌گیرد که مرتباً جایگاه خود را در بخش‌های مختلف با یک دیگر عوض می‌کنند؛ بنابراین یک گروه، نمی‌تواند با تثبیت خود در قدرت، فعالیت را جدا از اکثریت جامعه انجام دهد و منافع و امتیازات اخص خود را به کل جامعه دیکته نماید. این «دولت»، همراه با محو شدن طبقات اجتماعی، تضادهای اجتماعی، قانون ارزش، پول، بازار و تولید کالایی و ... محو می‌شود. این محو شدن دولت را باید به

اعتلای انقلابی، از سوی طبقه کارگر «پذیرفته» و به «حزب طبقه کارگر» مبدل شود، قادر است طبقه کارگر را به قدرت سیاسی برساند.

بنابراین سوسیالیسم مارکسیستی از پایین است، به «نخبه گرایی» اعتقادی ندارد، و در عوض قویاً به این اصل معتقد است که «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود این طبقه» صورت بگیرد. منتها طبقه کارگر نیاز به ابزار خود، یعنی حزب سیاسی دارد که رد فقدان آن‌ها متحمل انواع شکست‌ها و از دست دادن فرصت‌های تاریخی در بزنگاه‌ها شده ایم. در عوض آن چه داریم انواع احزاب «کمونیست» است. این نشان می‌دهد که هیچ یک از این احزاب موجود ارتباطی به طبقه کارگر ندارند، بلکه به شکل قیم مآب و از بالا به جنبش حقیقه شده اند، و بنابراین مانع ایجاد و تدارک حزب سیاسی طبقه کارگر می‌شوند.

مؤلفه سوم

هدف کمونیست‌ها این است که طبقه کارگر را به عنوان یک طبقه تا مرز تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی سیادت بورژوازی ارتقا دهند. در واقع نخستین گام برای طبقه کارگر، انقلاب سیاسی و خرد کردن ماشین دولت سرمایه داری است که این کار با اتکا به اقلیتی از جامعه (یعنی اکثریت طبقه کارگر) صورت می‌گیرد. منتها پس از تسخیر قدرت سیاسی و درهم کوبیدن دولت سرمایه داری، مرحله انقلاب اجتماعی و دگرگونی تمام ارکان جامعه فرامی‌رسد و این مرحله ای است که به «اکثریت» جامعه نیاز خواهد داشت. در این پروسه است که باید اکثریت جامعه را به سوسیالیسم و مشارکت در حال ساختن آن متقاعد ساخت.

«دولت کارگری»، در تمایز با سایر دولت‌ها، دست کم از سه شرط کلی و حیاتی پیروی می‌کند:

۱- رفع شکاف و تمایز میان قوای مجریه و مقننه: در واقع کل جامعه طبقاتی فعلی بر تقسیم کار فکری و یدی، و تمایز شدید میان این دو، بنا شده، در نتیجه، آن نوع دموکراسی که به بهترین شکل می‌تواند ضامن تداوم و حفظ جامعه طبقاتی باشد، جدایی و تفکیک میان قدرت قانون گذاری و قدرت اجرایی است: یعنی یک طبقه،

۵- تدارک دیدن یک «انترناسیونال انقلابی»، برای سازماندهی انقلابی در دیگر کشورها. چنانچه انقلاب در سطح ملی و بدون حمایت طبقه کارگر سایر کشورها (به خصوص کشورهای پیشرفته سرمایه داری) باقی بماند، قطعاً محکوم به شکست خواهد بود.

اساس تضمین دوره گذار، حفظ و رعایت دموکراسی کارگری است.

مؤلفه چهارم

اما آن چه به عنوان ویژگی های ضروری یک دولت کارگری و تضمین سلامت آن طی «دوره گذار» در سه مورد فوق گفته شد، عموماً به تصمیمات و اراده جمعی ارتباط داشت. در حالی که سرعت و قلمرو برنامه ریزی و دگرگونی های مرتبط با دوره گذار در تحلیل نهایی نه فقط به «تصمیمات اختیاری» سازمان های سیاسی، بلکه به «شرایط عینی غیراختیاری» هم بستگی دارد. به عنوان مثال، اگر دولت کارگری به خصوص در کشوری عقب مانده ایزوله باشد، به ناگزیر با مشکل بزرگ فقدان صنعتی شدن رو به رو می شود؛ چرا که «انباشت اولیه» لازم برای جهش صنعتی رو به جلو، به شکل دموکراتیک و کاملاً با اتکا به ذخایر و توان کار خود کشور، بدون بهره مندی از قابلیت های اقتصاد جهانی در وضعیت تحریم از سوی سرمایه داری، دیگر با اراده صرف امکان پذیر نخواهد بود. در صورت تداوم چنین شرایطی، زمینه برای رشد یک لایه بوروکراتیک و صاحب امتیاز فراهم می شود که تصمیمات و برنامه ریزی را از «بالا» و به جای اکثریت جامعه اعمال می کند؛ در چنین شرایطی نمی توان از تنگناهای عینی موجود فرار کرد، مگر آن که نیروی کار جامعه را به بی رحمانه ترین شکل ممکن (مانند اردوگاه های کار اجباری دوره استالینیزم) به کار بگیریم که چنین اقدامی خلاف روح دولت کارگری و در تقابل با دموکراسی کارگری است.

بنابراین این نکته فوق العاده مهم را نباید فراموش کرد که انقلاب در سطح «ملی» آغاز می شود، ولی تنها در سطح «بین المللی» به نتیجه خود (یعنی استقرار فرماسیون سوسیالیزم) می رسد. چرا که خود نظام سرمایه داری خصلت جهانی دارد، بنابراین انقلاب اجتماعی برای سرنگونی آن هم فقط می تواند ابعاد

معنای رشد تدریجی خودگردانی و خود-مدیریتی تولیدکنندگان و شهروندان درک کرد، آن هم تا زمانی که نهایتاً کل جامعه در قالب کمون های خودگردان تولیدکننده-مصرف کننده، تنظیم شده و سازمان بیابد.

بنابراین هرچند نمی توان رویدادهای اجتماعی پس از انقلاب را به دلیل عملکرد فاکتورهای مختلف در سطح ملی و بین المللی به طور دقیق حدس زد و برای جلوگیری از انحرافات که خود زائیده شرایط عینی خواهد بود، ضمانتی بی چون و چرا معرفی کرد، ولی دست کم می توان به مواردی اشاره کرد که در غیاب آن حتماً دوره گذار در نطفه خفه خواهد شد و از این نقطه نظر، رعایت آن را مهم ترین پیش شرط ضمانت سلامت دولت کارگری در طی دوره گذار دانست:

۱- کاهش هر چه بیشتر شکاف میان قوای قانون گذاری و اجرایی؛ به رسمیت شناختن حق عزل و نصب هر یک از مقامات و کارگزاران اقتصادی و سیاسی در هر زمان، و به ویژه محدود کردن دستمزدهای آنان.

۲- تقویت خصلت دموکراتیک مدیریت اقتصادی، از طریق تقویت شوراهای و کمیته های خودگردانی، کنترل و مدیریت کارگری در کارخانه ها، بنگاه ها و مؤسسات؛ در تحلیل نهایی کسانی که مازاد تولید اجتماعی را کنترل می کنند، کل جامعه را تحت نظارت دارند.

۳- تضمین بی چون و چرای حقوق دموکراتیک تمامی مخالفین- اعم از حق آزادی بیان، آزادی احزاب، مطبوعات، روزنامه ها بدون هیچ گونه محدودیت- و همچنین حفظ استقلال اتحادیه های کارگری و به رسمیت شناختن حق اعتصاب. واضح است که محدود ساختن آزادی های سیاسی دشمنان طبقاتی دولت کارگری، متناسب با میزان خشونت آن ها در مقاومت است. دولت کارگری وظیفه دارد که امکانات لازم برای ابراز نظر و نقد را در اختیار مخالفین قرار دهد، ولی هرگونه اقدام قهرآمیز از سوی گروه ها و احزاب مخالف در جهت سرنگونی دولت کارگری، با پاسخ مادی و قهرآمیز رو به رو می شود.

۴- رعایت قوانین مصوب شوراها که از طریق دولت شورایی لازم الاجرا اعلام می گردد، و چارچوب و خطوط کلی مسیر حرکت را روشن می کند.

بررسی تاریخی روحانیت شیعه

توضیح: این مقاله نخستین بار به قلم «صادق» در نشریه «سوسیالیزم و انقلاب»، شماره ۲، آذرماه ۱۳۶۱ انتشار یافت.

بازگشت به فهرست

روحانیت و اصلاحات

دیدیم که خودیژگی روحانیت شیعه در ایران آن بود که همچون دستگاه تولید ایدئولوژی دولت از یک سو به قشر وسیع اجتماعی تبدیل گشته بود و از سوی دیگر از کل دولت و از رهبری تعیین کننده آن یعنی بوروکراسی سیاسی نظامی استقلال نسبی داشت. مکانیزم این فرایند چنان بود که روحانیت را قشری خود مرکز بین و خود مطلق بین می ساخت. دستگاه تولید ایدئولوژی دولت که وظیفه اش اصولاً توجیه وضع موجود و دولت موجود و دفاع از منافع کل حاکمیت موجود است، در ایران تبدیل به تشکیلات ویژه ای گشته بود که منافع خویش را بالاتر از منافع کل (هیئت حاکم) قرار می داد و هر جا که منافع ویژه اش با منافع کل - مشخصاً بخش تعیین کننده رهبری دولت - در تناقض قرار می گرفت، تا آن جا که می توانست منافع خویش را ارجح قرار می داد و می توان گفت که از کل هیئت حاکم تاجایی دفاع می کرد که با منافع خودش انطباق داشت و (البته منافع خودش را با حفظ وضع موجود می دید) از جمله با آن که روحانیت در مجموع منافع خود را در حفظ وضع موجود می دید ولی در این چهارچوب دولت مرکزی را هرچه ضعیف تر می خواست چون که قدرت خودش با قدرت مرکزی نسبت معکوس داشت و با تضعیف دولت مرکزی هرچه بیشتر در چاپیدن مردم باز می کرد و به همین دلیل بود که همواره در تضعیف دولت مرکزی می کوشید (علی الخصوص که درمقاطعی که دولت مرکزی می خواست از قدرت خودش جهت اصلاحاتی چند استفاده کند - به این برخوایم گشت). حال اگر تضعیف قدرت دولت مرکزی بدون این که (جای آن را قدرت دموکراتیک تر و مترقی تری بگیرد)، در شرایط ویژه آسیایی به معنای تشدید بحران و قدرت فقر و فاقه بود، و این امری بود که برای روحانیت مطرح نبود. بسیاری از ناظران سیاسی دوران قاجاریه به این مطلب اشاره کرده اند. مثلاً حاج سیاح در اشاره به این مطلب می نویسد: «در ایران اگر

جهانی، و نه ملی، داشته باشد. هر حرکت جدید به سمت محو تضادهای اجتماعی و دولت، به سمت خودمدیریتی در جامعه، به سطح بالاتری از نیروهای مولد و فرهنگ نیاز خواهد داشت، و رشد نیروهای مولد در سطح هر کشور، کاملاً وابسته به جهان خواهد بود. به این اعتبار، دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، تحت دیکتاتوری پرولتاریا و دولت کارگری، خود ارتباط تنگاتنگی با انقلاب جهانی قرار دارد.

در نتیجه حتی اگر پروسه «ملی سازی» صنایع سنگین، زمین های بزرگ و تجارت خارجی (یعنی در واقع تخصیص ابزار تولید به وسیله دولت کارگری، به عنوان نخستین وظیفه پس از پیروزی انقلاب کارگری) در سطح ملی آغاز شود، «اجتماعی کردن» مالکیت بر ابزار تولید تنها در مقایس بین المللی قابل تحقق است. به بیان دیگر، «مالکیت دولتی» در طول «دوره گذار» هنوز یک «مالکیت اجتماعی» (یعنی مالکیت کل جامعه) به معنای دقیق کلمه نیست. در این جا مالکیت دولتی، درست مانند تمامی جوامع طبقاتی، نه مالکیت مشترک کل جامعه، بلکه هنوز مالکیت طبقه حاکم (پرولتاریا) است. بنابراین مالکیت دولتی را، هرچند که در دستان طبقه کارگر و متحدین طبقاتی آن باشد، نمی توان با مالکیت اجتماعی یکسان گرفت. «مالکیت دولتی» پرولتاریا، یک گام مهم به سوی «مالکیت اجتماعی» است، اما فقط یک گام و نه بیش تر. «مالکیت دولتی» تا جایی که بتواند تحت قدرت کارگری یک پل انتقالی به سوی جامعه بی طبقه بسازد، یک دستاورد محسوب می شود؛ اما هرگز فی نفسه یک هدف نهایی نیست.

اجتماعی کردن واقعی مالکیت بر ابزار تولید، موضوع جامعه بی طبقه است. ماهیت اجتماعی واقعی ابزار تولید تنها زمانی می تواند به طور کامل به منصه ظهور برسد که دوره گذار، وظیفه تاریخی خود را در مقیاس جهانی به نتیجه پایانی رسانده باشد. به عبارت دیگر، وجود یک سازمان اجتماعی که در آن ابزار تولید به همه مردم در سرتاسر دنیا خدمت رساند، ممکن خواهد بود، اگر و تنها اگر نظام جهانی سرمایه داری مطلقاً برچیده و مرزهای ملی آن نیز ناپدید گردد.

به هیچ وجه امکان چنین رشدی را نمی شد از پیش رد نمود چرا که دیدیم در ژاپن به وقوع پیوست، ولی واضح است که پیش شرط برخی اصلاحات اساسی بود. اصلاحاتی در جهت همان اصلاحات اساسی که در عصر انقلابات بورژوا دموکراتیک در اروپا انجام گرفته بود: اول تمرکز قوا، ایجاد قدرت مرکزی قوی و از بین بردن قدرت سیاسی نیروی های محلی، دوم حکومت قانون متکی بر حقوق بشر (البته در چارچوب بورژوا دموکراتیک آن) برای فراهم آوردن امکانات رشد بورژوازی از یک سو، و نیروهای انسانی (فکری و یدی) لازم برای گسترش نیروی مولده از سوی دیگر، و روشنگری های اجتماعی و اصلاحات فرهنگی برای فراهم آوردن پایه های فرهنگی ضروری برای این امر. از آن چه در بالا آمد واضح است که روحانیون شیعه در ایران مخالف سرسخت و دشمن خونی تمام اصلاحات بالا بودند.

می دانیم که امیر کبیر بود که این اصلاحات را در کلیه ابعاد آن با جدیت و کارایی و سرعت آغاز کرد. زمانی که یک چنین اصلاحاتی از طرف امیر کبیر آغاز گشت نه تنها روحانیون یکی از مخالفان سر سخت او بودند و دائم علیه او توطئه می کردند بلکه آشکارا با نیروهای استعماری علیه او متحد شدند.

امیر کبیر خود از آغاز کار به این امر واقف بود و بارها و بارها نوشته و گفته بود که تا دست ملاها از امور کوتاه نشود هیچ اصلاحی سر نخواهد گرفت و برخی از دسایس ملاها علیه او واقع شنیدنی است. مثلاً در سال ۱۲۶۵ در تبریز منتشر کردند که بقعه «صاحب الامر» معجزه کرده مبنی بر این که قصابی گاوی را به کشتارگاه می برد ناگهان گاو بند گسیخته و به بقعه صاحب الامر پناه برده چون قصاب خواست گاو را بیرون کشد قصاب در دم افتاد و جان داد. «با این معجزه همه دکان ها پر چراغ و باگ و صلوات بود و تهنیت همی گفتند و تبریز شهر صاحب الامر شده و از مالیات و حکم معاف است. پس از این، حکم با بزرگ مقام است. آن گاو را میر افتاح برده بود و جلی از بافته کشمیر بر او انداخته فوج همی رفتند و بر سُم آن حیوان بوسه همی زدند.

پس می بینیم که اولین حرکت ملایان در جهت (حکومت اسلامی) نه در سال ۱۳۵۷، و نه در مشروعه خواهی

حاکم ضعیف است ظلم نمی تواند نکند، ولی از ملاها و از امرا و مقتدرین هزاران ظالم پیدا می شود ... شاید بتوان گفت یک ظالم بهتر از ظالم بسیار است».

و به راستی که یک ظالم بهتر از ظالم بسیار است. اگر دیکتاتوری هرج و مرج را ویران زاست، ظالم بسیار، هرج و مرج و بحران را به اوج می رساند.

در اثر همین خود مطلق بینی در مقاطع رو به ضعف رفتن قدرت مرکزی، ملاها آن چنان در فدا کردن همه چیز در مقابل منافع قشری خویش افراط می کردند و آن چنان بی محابا و خودخواهانه می کوشیدند همه روابط و مناسبات اجتماعی و فردی را تابع منافع اقتصادی و اجتماعی خویش سازند که کل سیستم را که خود نیز جزئی از آن بودند به سوی نابودی می کشاندند. یک نمونه از چنین وضعی دوران شاه سلطان حسین صفوی است که تاحدودی در باره آن اطلاعات معتبری در دست است. نمونه بسیار بارز دیگر اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه است که جزئیات وقایع مربوط به این دوران نیز مفصلاً مدون و مکتوب است و خبر از آن چنان فجایع و ستمگری هایی از ملاها می دهد که فجیع تر از آن به تصور در نمی آید. ولی متأسفانه برای جلوگیری از تطویل کلام نمی توانیم نمونه های مشخص بیش از آن چه که تا کنون ذکر کرده ایم بیاوریم.

به دلایل بالا مسأله جدایی دین از دولت، و کوتاه کردن دست ملاها، از زمان صفویه به بعد یکی از مسائل مرکزی حکومت ها در ایران بوده است و همه حکومت های بعد از صفویه به نوعی با این مسأله دست به گریبان بوده اند. قضیه اختلافات شدید نادر شاه با روحانیت شیعه را بعداً ذکر می کنیم.

با آغاز نفوذ سرمایه داری و آغاز گسترش مناسبات کالایی در ایران این مسأله تبدیل به یک مسأله بسیار جدی گشت. گسترش سرمایه داری و (مناسبات کالایی) که تحت تأثیر امپریالیسم آغاز گشت در ایران مانند (برخی از کشورهای عقب مانده دیگری استقلال سیاسی خودشان را حفظ کرده بودند، چون ژاپن) مسأله چگونگی رشد سرمایه داری مستقل از امپریالیسم را مطرح ساخت و (این مسأله در ایران زودتر از ژاپن مطرح شد و می توان گفت که آغازگر برخورد جدی با این مسأله در دنیای واپس مانده میرزا تقی خان امیر کبیر بود) و البته

دیگری به امپریالیسم، خصوصاً به امپریالیسم انگلیس واگذار شدند، تا امتیاز رژی و واقعه تنباکو.

روحانیت، دلالان استعمار

دیدیم که سلسله مراتب ملایان درواقع نهادی فوق ارتجاعی بود که هرچند در خدمت دفاع از نظام حاکم بود، از طبقات درگیر در بازماندهی تولید بالنسبه استقلال داشت و تنها از منافع قشری خود دفاع می کرد و درواقع هواره قصد داشت که خود به جای این طبقات قرار گیرد. منافع کلی جامعه و کل تولید (حتی از دیدگاه طبقاتی طبقات حاکم) برایش یا مطرح نبود و یا در درجه دوم اهمیت قرار داشت. این ماهیت ویژه هرچه نیاز به اصلاحات اجتماعی بیشتر می شد و فشار بر ملایان افزایش می گرفت بیشتر خود را نشان می داد. به این ترتیب مابین ملایان و سایر نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی رابطه ای دوگانه برقرار بود.

از یک سو ملایان مستقیم آلت دست و آلت فعل هیچیک از نیروهای ارتجاعی داخلی خارجی دیگر نگردیدند و بعلت ماهیت شان نمی توانستند که چنین باشند و این امر در رابطه با امپریالیسم نیز صادق بود، چرا که در عصر امپریالیسم منافع مستقیم امپریالیسم و (همچنین دولت مرکزی) در ایران اصلاحاتی را لازم می آورد که نه تنها به زیان ملایان بود بلکه نابودی آن ها را در پی داشت. ملایان به چشم خود دیده بودند که هنگامی که کنسول گری های دول امپریالیستی در اصفهان تأسیس شدند، ملایان از اجرای حدود (حدود شرعی) بازداشته شدند (نگاه کنید کتاب یحیی دولت آبادی، حیات یحیی ج ۱ ص ۸۷). امپریالیسم نمی تواند در کشوری حاضر باشد بدون آن که نظام های قضایی و سرکوب آن را تحت سلطه خود درآورد. خصوصاً اگر نظام های قضایی همانند محکمه های شرع در ایران، ملوک الطوائفی باشند. این امر با منافع طبقات حاکم داخلی تضاد اساسی ایجاد نمی کند. فلان زمیندار، با کمال میل حاضر است که در مقابل مقداری زمین و یا مستمری ماهیانه اختیارات سیاسی و قضایی خود را با امپریالیسم شریک شود، ولی در مورد ملایان که ریشه قدرت اقتصادی شان تماماً به قدرت سیاسی اجتماعی شان وابسته بود، مسأله کاملاً متفاوت بود. واگذاری قدرت سیاسی و اقتصادی خویش به امپریالیسم و عمال آن برای ملایان قابل تحمل نبود (اگرچه عاقبت و در تحلیل نهایی به آن تن دادند). از

انقلاب مشروطیت که در تبریز علیه اصلاحات امیر کبیر صورت گرفت.

در این میان کنسول انگلیس که گویا در این صحنه سازی مسخره دستی داشت چهل چراغ بلوری به بقعه صاحب الامر فرستاد و کار گاو و معجزه و چهل چراغ سخت بالا گرفت. به قول حاج سیاح: «دبختی در این است که اگر ناصرالدین شاه هم میل می کرد که سنگ نظم و ترقی در ایران بگذارد قطعاً ملاهایی که اقتدار و نفوذ خود را در بی قانونی و خودسری می دیدند ... شمشیر تکفیر می کشیدند» از کتاب (خاطرات حاج سیاح). همچنین زمانی که امیر حرمت «بست» را شکست و اجازه نداد که دیگر خانه مجتهدین پناهگاه ارازل و اوباش باجگیر باشد کلنل شیل اعتراض می کرد «...چون اعتقاد باطن دوستدار اینست که بست در این مملکت از برای همه کس خوب است امید دارد که آن جناب در این فقره درست تفکر فرمایید!».

بحث رابطه با میان روحانیت شیعه و امپریالیسم بحث جداگانه ای است و به آن خواهیم پرداخت. ولی روشن است که اگر حضرات واقعاً ضد امپریالیست بودند با چنین نیروهای استعماری علیه کسی چون امیر کبیر، که امپریالیسم روس و انگلیس، هر دو دشمنان قسم خورده اش بودند متحد نمی شدند. با آغاز کوشش های اصلاحاتی در ایران، ملاها و حکام و خان های محلی باهم علیه اصلاحات بلوک بستند. بلوکی بسیار ارتجاعی، و این تنها مربوط به دوران امیر کبیر نمی شود. بعد از امیر کبیر تا زمان تسلیم کامل شاه قاجار در برابر امپریالیسم انگلستان و روس، کوشش های زیادی جهت اصلاحات سیاسی به عمل آمد. رهبری این کوشش ها در دست طبقه تجار بود ولی نیاز به اصلاحات آن قدر شدید حس می شد که حتی حکومت مرکزی نیز در بسیاری موارد در کوشش های اصلاح طلبان سهیم می شد، و حمایت فعال می نمود. به جرأت می توان گفت که قشری که (همواره) و با قدرت وحشیگری تمام در مقابل هر کوشش اصلاح طلبانه ایستاد و آن ها را عقیم ساخت، ملاهای اهل شرع بودند (مگر در دوران صدارت سپهسالار که همچون دوره امیر کبیر اصلاحاتی چند صورت گرفت)* با شکست اصلاحات راه برای تسلیم کامل در برابر امپریالیسم و به خاک افتادن در برابر آن باز شد، و پس از آن بوده که امتیازات اقتصادی خردکننده، یکی پس از

اود (یکی از ولایات هندوستان) به تحریک انگلیستان بخش عظیمی از دارایی خود را وقف تحصیل طلاب شیعه کرد که توسط عمال انگلیس به مراجع دینی پرداخت می شد و سفیر انگلیس در ایران در سال ۱۹۰۵ این موقوفه را علت اصلی روابط حسنه خود با ملایان می خواند. به طور کلی می توان گفت اکثریت عظیم ملایان طراز اول، موجب گیر دولت های استعماری عمده نیز بودند و این حمایت به ویژه در مقاطع اوج گیری جنبش های آزادیخواهانه زحمتکشان تشدید می گردید و تنها به شکرانه این حمایت ها است که این نهاد پوسیده تا به امروز دوام آورده است و به این ترتیب بود که ملایان تبدیل به دلال و چماق امپریالیسم و ارتجاع در ایران گشتند. چند نمونه بیاوریم:

اولین نمونه آشکار خیانت ملایان به ملت ایران و نوکری امپریالیسم را در عهد فتحعلی شاه و در رابطه با جنگ های عباس میرزا با روسیان مشاهده می کنیم. عباس میرزا یکی از سران اصلاح طلب قاجار بود. او درواقع یکی از اولین کسانی بود که به تأسیس چاپخانه و چاپ کتب و نشریات در ایران دست زد و شاگرد برای تحصیل به اروپا فرستاد و به اصلاح سیستم قضایی پرداخت و از نشستن ملایان ناصالح بر مسند قضاوت جلوگیری کرد؛ ولی مهمترین کار او کوشش جهت اصلاح و مدرن کردن ارتش بود. طبیعی است که ملایان دشمن او بودند و در جنگ های اروپا با امپریالیسم روسیه (که به شکست های ایران و انعقاد پیمان های گلستان و ترکمانچای انجامید) آشکارا به خیانت برخاستند. داستان کامل این خیانت ها هنوز به طور دقیق و کامل روشن نشده است و انجام تحقیقات تاریخی در مورد آنان در تاریخ مدون ثبت نشده است، که خود مشتی است نمونه خروار. حامد الکار، که خود از هواداران پروپا قرص ملایان ایران بوده است در این مورد می نویسد:

«میر فتحاح با خان های مرند که به دلایل شخصی نسبت به عباس میرزا نظر خوشی نداشتند توطئه کردند که تبریز را به یک فوج از نیروهای درحال پیش روی روسی تسلیم کنند ... و روس ها به قولی که به آن ها داده بودند وفا کردند و او را به حکومت آذربایجان اشغال شده منصوب کردند. او به نام تزار خطبه خواند ...» (حامد الکار، دین و دولت در ایران، فصل پنجم).

سوی دیگر امپریالیسم برای پیش برد منافع خود در ایران قبل از هر چیز به حکومت مرکزی تکیه می کرد و افزایش نفوذ امپریالیسم به معنای تقویت بنیه دولت مرکزی نیز بود. و این، چنان که دیدیم برملایان گران می افتاد، پس ملایان (تنها به خاطر منافع خویش، چون منافع مملکت، همانطور که دیدیم برای شان مطرح نبود) از نفوذ زیاد و همه جانبه امپریالیسم هراسناک بودند و در مقابل آن جبهه داشتند ولی آن چه جهت مبارزه با گسترش این نفوذ مطرح می کردند، خود بر ماهیت قشری فوق ارتجاعي و خود مرکز بین آن ها دلالت داشت. یکی از جوانب این هراس و راه حل مربوط به آن را در نامه ملا علی کنی، مجتهد تهران به ناصرالدین شاه پیرامون کشیدن راه آهن می یابیم. این حضرت با کشیدن راه آهن مخالف بود چون: «ساختن راه آهن موجب می شود که جماعت اروپایی به ایران سرازیر شوند و با هجوم عمومی فرنگیان از بلاد ایران از راه آهن کدام عالمی در ایران خواهد ماند ... که یک دفعه وا دینا و وا ملتا بگویند».

پس همان طوری که دیدیم ملایان آلت دست مستقیم امپریالیسم برای پیاده کردن سیاست های آن نگردیدند و استقلال نسبی خود را از امپریالیسم نیز حفظ کردند، ولی این تنها یکسوی ماجراست و سوی دیگر این که دیدیم ملایان به علت ماهیت فوق ارتجاعي خود با هرگونه اصلاحات مترقی و به طریق اولی با هر جنبش آزادیخواهی و ترقی خواهانه توده ها به طور وحشیانه و با تمام قوا مبارزه می کردند و در سرکوب توده ها از همه فناتیک تر بودند و از آن جا که هیچ وابستگی به منافع ملی و ملت نداشتند در مبارزه با اصلاحات و آزادیخواهی حاضر بودند تا هر جا که لازم باشد پیش بروند. حاضر بودند که ملت را سراسر و تماماً خانه خراب کنند ولی جنبش آزادیخواهی را سرکوب سازند و یا حرکت اصلاح طلبانه ای را خنثی کنند.

یک چنین نهادی، ابزاری بسیار گران بها برای امپریالیسم و ارتجاع بود و کلیه نیروهای ارتجاعي علیرغم تضادهایی که با روحانیت داشتند به حمایت از آن نیز برمی آمدند. به این ترتیب بود که وزیر مختار روس به امام جمعه تهران انقیه دادن الماس هدیه می داد و امام جمعه هم به لرد پالمستون نامه فدایت شوم می نوشت و پشتیبانی او را از دین و دولت خواستار می شد و پادشاه

از نقش ملایان در انقلاب مشروطیت می‌گذریم که داستان آن مفصل است و بحث جداگانه لازم دارد که خواهد آمد. همین را بگویم که زمانیکه در اثر نهضت مجاهدین مشروطه خواه، دستگاه سرکوب دولتی از هم پاشیده بود، طلاب چماق به دست انجمن های اسلامی (منشأ ایجاد و تکوین طلاب چماق به دست را نیز بعداً خواهیم آورد) وابسته به مشروعه خواهان، وظیفه سرکوب و ایجاد جوّ ارباب را مخصوصاً در آذربایجان به عهده گرفتند. البته این انجمن های سرپا اجتماعی (که کلیه جناح های ملایان از آن ها حمایت می کردند) در مقابل جنبش آزادیخواهان یارای مقاومت نداشتند و موقتاً از میان رفتند، ولی بعد از زمانی که ارتش و درّخیمان تزار روس برای سرکوب جنبش مشروطیت وارد آذربایجان شد این انجمن ها بار دیگر زنده شدند و دست در دست قزاقان تزاری به سرکوب آزادیخواهان پرداختند. فعلاً یک جمله از کسروی در این مورد می آوریم:

«... و سپاه دیگری از روس ها از تفلیس رسید و از فردای آن روز درّخویی ها آغاز گردید و دشمنان مشروطه که از چند سال باز دل از کینه آزادیخواهان داشتند فرصت یافته و به کینه جویی های وحشیانه پرداختند. تبریز اگر در تاریخ مشروطه نام نیکی از خود به یادگار گذارده است این وحشی گری های ملایان و پیروان ایشان آن نام نیک را لکه دار گردانید.» (احمد کسروی، زندگانی من ، چاپ ۲۵۳۵، ص ۸۶). به طوری که از شواهد تاریخی بر می آید امپریالیسم روس، مدتها قبل از آغاز نهضت مشروطیت و با آغاز پیدا شدن گرایش های آزادیخواهانه در آذربایجان به تشویق و تقویت، و تا آن جایی که ممکن بود به سازماندهی ملایان پرداخته بود و از هر سو که می توانست به شیعی گری دامن می زد. مثلاً کسروی در خاطرات خود مربوط به چندین سال قبل از انقلاب مشروطیت در مورد مدرسه طالبیه تبریز می نویسد:

«... یک دسته نیز طلبه های ایروانی می بودند که چون از بستگان روس شمرده می شدند اختیار مدرسه را در دست می داشتند. این مدرسه ها داستان هایی داشتند که این جا جای نوشتن نیست. این طلبه ها "حامیان شریعت" می بودند که اگر کسی را مست یافتندی به مدرسه کشیده بسیار زندی. اگر جوانی به زنی نگاه کردی ... و یک

این که چنین خیانت هایی تنها مربوط به میرفتاح نبوده بلکه برعکس کل ملایان در آن دخیل بودند، از این جا روشن می شود که عباس میرزا بعد از این واقعه به دستیار خود ابوالقاسم قائم مقام نامه ای نوشت و به او دستور داد که به کلی ارتباط خود را با «علما» قطع کند و «خود را از کتافات آن ها مبری کند و در عوض با مردان لایقی طرح دوستی بریزد»: «علما دیگر مفیدتر از یابو های پرخوری که وظیفه دویدن شان را فراموش کرده اند نیستند.»

تلاش های ملایان را در سرکوب و خفه کردن کوشش های اصلاح طلبانه امیر کبیر و بعد از او را قبلاً توضیح دادیم و ارتباط آن را با سیاست های انگلیس و روس فاش ساختیم.

بعد از آن ها می رسیم به جنبش های دهقانی دوران سلطنت ناصر الدین شاه. بحران اقتصادی عظیمی که از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه (می توان گفت بلافاصله پس از عزل امیر کبیر) آغاز گشت قحطی، گرسنگی، خانه خرابی، شیوع وبا و طاعون را به دنبال داشت، و همه را در مقیاسی بس عظیم. و این به نوبه خود جنبش های عظیم دهقانی را علیه ملایان مفتخوار، تیول داران و حکام محلی و حکومت مرکزی به دنبال آورد. جنبش هایی که تحت پوشش ایدئولوژیک مذهب یابی به پا خاستند و از شدت وحدت شان سلطنت به خود لرزید (و همچنین ملایان؛ جنبه ضد ملایی جنبش را از پوشش ایدئولوژیک آن می توان دریافت) و با آن که ناصرالدین شاه خیال داشت که برنامه امیر کبیر را در زمینه جدایی دولت از مذهب ادامه دهد، برای سرکوب این جنبش، سلطنت چون همیشه، به ملایان روی آورد چرا که به چماق و تکفیر آنان نیاز داشت و هم ملایان به سلطنت، چرا که به نقد، آن چنان آبروباخته بودند که از چماق تکفیر به تنهایی کاری ساخته نبود. و ملایان نیز برای مدتی از نق زدن پشت سر دربار خودداری کردند.

جنبش دهقانی بابیه درواقع نقطه عطفی در قدرت گیری بیشتر ملایان. بعد از آن بود که قدرت ملایان در اوج خود قرار داشت و آن قدر قدرت سیاسی و اقتصادی در دستانشان متمرکز گشت که سلطنت در مقابل شان عاجز بود. (قدرت اقتصادی ملایان را در دوران ناصرالدین شاه را در فصل های بعدی بررسی خواهیم کرد).

طریق از دست دادن قدرت سیاسی و آزاد شدن مردم از یوغ ملایی، و ابراز تنفر آنان از ملایان، بر آن ها گران افتاد. واقعیت این است که آن ها در دوران رضا شاه کینه ای سخت در دل انباشتند. حال آن که افول آن ها همان طوری که خواهیم دید از انقلاب مشروطیت آغاز گشته بوده زمانه آن ها را محکوم کرده بود و از چشم رضا شاه و قدرت دولت او می دیدند. البته اعتراض چندانی نکردند بلکه تنها کینه روی کینه انباشتند و به خرابکاری های زیر جلکی پرداختند، خرابکاری هایی که بعدها در باره شان صحبت خواهیم کرد و همچون زهری بود که به طور مدام بر پیکر جامعه تزریق می کردند.

با سقوط رضا شاه و بلند شدن نهضت های کارگری و آزادیخواهانه در سراسر ایران، بار دیگر سلسله جنابان سیاست های استعماری در ایران به حربه دیرینه خود یعنی دامن زدن به آخوندیزم لجام گسیخته متوسل شدند. فشار و عجله آن ها به قدری زیاد بود که ملایان خودشان در ابتدا حاج و واج ماندند. ولی به زودی سر نخ قضیه دستشان آمد. عقده های پنجاه ساله (از انقلاب مشروطیت به آن طرف) به یک باره منفجر شدند. آخوندیزم لجام گسیخته و جنایات شیوه دار ملایان علیه آزادیخواهان از مشخصات ویژه سال های بعد از شهریور ۲۰ است. البته شاید امروز، از جنایات فداییان اسلام تنها قضیه احمد کسروی به دست «امت» خمینی (بله سرنخ آن به دست خمینی بود) در خاطره باشد و بی شک ضروری است که در این زمینه مقالات مفصلی تدوین و منتشر گردند. کسروی که خود شاهد شکل گیری قدرت مجدد ملایان در سال های پس از شهریور بیست و یکی از قربانیان آن بود در مورد منشأ شکل گیری قدرت آخوندیزم می نویسد:

«دسته بد خواهان "کوشش شان بر آنست که "ملایان که سرچشمه گمراهی و نادانی مردمند و همیشه مایه نابسامانی کشور می باشند از نیرو نیافتند و دستگاه آنان شکوه خود را از دست ندهد ... نمایش های پست محرّمی که در دیدگاه بیگانگان نشان وحشی گری این توده است از رواج خود نکاهد»

«ملاها که بسیار کم شده و از نیرو افتاده و خودشان گمان بازگشت نمی داشتند، اینان آن ها را باز گردانیدند. قمه زنی و زنجیر زنی و دستگاه رسوای محرم که از میان رفته بود و فراموش می شد، آن را دوباره به یادها

طلبه او را دیده بودی همین بس بودی که طلبه ها بیرون ریزند و او را بگیرند و تا می توانند بزنند ...»

بعد از انقلاب اکتبر و خارج شدن ارتش روسیه از آذربایجان که همزمان بود از نهضت دمکرات ها و خیابانی در آذربایجان، ارتش عثمانی با پشتیبانی آلمان (و حتی انگلیس که در جنگ دشمن خونی عثمانی بودند) به اشغال آذربایجان پرداخت تا خلأ حاصل شده را پر کند. کسروی در رابطه با طرز عمل آن ها در سرکوب دمکرات ها می نویسد:

«عثمانیان هر کجا می رسیدند "اتحاد اسلام" پدید می آوردند. دولت عثمانی که افزاری در دست آلمان می بود خود اسلام را افزار گردانیده بود ...» پس دامن زدن به آخوندیزم و به راه انداختن «نهضت های» شیعی در واقع یکی از حربه های مؤثر کلیه نیروهای ارتجاعی جهت سرکوب یا خفه کردن و عقیم گذاشتن آزادیخواهی بوده است. حربه ای که ارتجاع جهانی به این سادگی از آن دست برنداشته و نخواهد داشت. با نمونه دیگری از این جریان در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ یعنی سقوط رضا شاه روبه رو هستیم.

در زمان رضا شاه با استقلال دولت مدرن بورژوازی در ایران حرکتی که در جهت جدا کردن دولت از مذهب از مدت ها پیش آغاز شده بود، تقریباً به انجام رسید. البته برخلاف آن چه شهرت داده اند دولت رضا شاه ضد آخوند نبود. جدا کردن دولت از مذهب و جلوگیری از مداخله ملایان در امور دولتی به معنای نابودی مذهب نیست و در خارج چارچوب آن، دولت رضا شاه از تشیع و ملایان حمایت می کرد و به احتمال قوی در آن برهه زمانی، همین سیاست (جلو گیری از مداخله آخوندها در سیاست به موازات حمایت از فعالیت های مذهبی آنان) تنها راه حفظ ملایان و مذهب، هر دو می بوده است. کما این که اکثریت عظیم ملایان مخالفتی از انتقال سلطنت به رضا خان نکردند. بلکه برعکس همان طوری که خواهیم دید حمایت کردند. درواقع بخش عمده مسائلی که ملایان در رابطه با دوران رضا شاهی، از آن شکایت می کرده اند ربطی به سیاست های دولت ندارد، بیانگر این است که این جماعت تا چه حدی در میان مردم منفور شده بودند. مثلاً خمینی در «کشف الأسرار» شکایت می کند که در دوران رضا شاه تاکسی ها ملا سوار نمی کردند باید پرسید که رضا شاه چه گناهی دارد! ولی به هر

بشنویم و از زمان تدوین شدن نگرش ماده گرایانه تاریخ، این امر شناخته شده ای است که یک نوول تاریخی خوب می تواند از هزار سند گویاتر، و ارزش های تاریخی اش بیشتر باشد. قطعه زیر محاوره ای است بین یک ملا و یک حاجی بازاری جاسوس انگلیس، در دوران بلافاصله بعد از شهریور بیست. حاجی، سیاست هیئت حاکمه و دولت انگلیس را برای ملا توضیح می دهد:

«می خواستم راجع به مطلب بسیار مهمی با شما صحبت کنم. همین سر بسته می گم که موقع بسیار وخیمیه و باید دست به اقداماتی زد ... خودتان بهتر می دانید که ایران بوی نفت می ده، یک جرعه کافیست که آتش بگیره، برای جلو گیری از این پیش آمد ما محتاج به ملت احمق و مطیع و منقا هستیم. اما تشکیل این احزاب و دسته هایی که راه افتاده و دم از آزادی و منافع کارگری می زند و زمزمه هایی که شنیده می شه خطرناکه، خطر مرگ داره و نباید گذاشت که پشت مردم باد بخوره ... و تکانی بخورند. باید دستگاه قدیم را تقویت کرد...»

«... مقصودم این که لب مطلب را به شما بگم ... مردم باید گشنه و محتاج و بیسواد و خرافی باقی بمانند و باید مطیع ما باشند...»

«اشتباه نکنید، ما نمی خواهیم شما بروید نماز و روزه مردم را درست کنید، برعکس ما می خواهیم که به اسم مذهب آداب و رسوم قدیم را رواج دهیم. ما به اشخاص متعصب سینه زن و شاه حسینی خوش باور احتیاج داریم ... برای این که به مقصود برسیم باید ناخوش و گشنه و بی سواد و کر و کور بمانه و حق خودش را زما گدایی کنه، ... هیچ می دانید که ما بیشتر به گدا احتیاج داریم تا گدا به ما چون ما باید تصدیق بدیم، اعانه جمع کنیم، و غصه خوری بکنیم تا نمایش داده باشیم...»

«... حالا صلاحه که اقدامات رضاخان را پیراهن عثمان بکنیم و به او فحش بدهیم و ناسزا بگیم بای این که بهتر به مقصود برسیم...»

«به شما خاطر نشان می کنم که فقط به وسیله شیوع خرافات و تولید بلوا به اسم مذهب می توانیم جلوی این

انداختند و دوباره میدان دادند. چادر زنان که با رنج های بسیاری برداشته شده بود، اینان یک ملایی را با نیرنگ از نجف آوردند و با دست او دوباره چادر را بازگردانیدند ... این کارها، کارهایی است که در این سه سال و نیم با دست فروغی، ساعد، و دیگر همدستان ایشان انجام گرفته و ما دیدیم و بدخواهی آنان را به کشور شناخته ایم...»

«ما نشان دادیم که مردک گردن ستبری که خود را سید محمد علی می نامید به دعوی این که من کور مادر زاد می بودم و امام حسین به من شفا داده با داره ها می رود و شهر به شهر می گردد و گدایی می کند و آقای ساعد در زمان نخست وزیری خود نوشته رسمی (با نمره و مارک شیر خورشید) به دست او داده که "معجزه حضرت عباس را درباره او به راست داشته" و آن گاه به کارکنان دولت سفارش کرده که در هنگام عبور، هر نوع مساعدت و کمک با ایشان نموده ...»

«... امسال در محرم، وزارت جن، دستگاه شیعی گری را در چید که چه در تهران و چه در دیگر شهرستان ها روضه خوانی برپا گردانید؛ اینک نسخه ای از بخشنامه ای در همان زمینه:

نظریه این که مقرر است که در ایام محرم در قسمت از طرف قاضی لشکرها روضه خوانی ها به عمل آید بفرمایش رئیس پادگان متمنی است قدغن فرمایند در روزهایی که بعداً تعیین و ابلاغ خواهد شد تمام نفرات و افسران جز قسمت ... در مجلس روضه خوانی حضور به هم رسانند»

و البته اگر در وزارت جنگ اوضاع چنین بوده است، در سایر ادارات دولتی چگونگی اوضاع را می توان حدس زد:

«بارها دیده ام گفتگویی که به میان می آید - مثلاً با وزیر کشور و با نخست وزیر سخن از چیرگی ملایان و زشت کاری های آنان به میان می آمده و از پشتیبانی ای که دولت از آن ها می نماید پرسش می رود چنین می گویند: "امروز سیاست جور دیگری است و باید راه رفت".»

حال همان قضیه را از زبان صادق هدایت که خودش در جریانات بعد از شهریور بیست نقشی فعال داشته

از نجف برای او تمثالی از علی ابن ابی طالب فرستادند. همراه با نامه ای میرزا حسن نائینی مرجع تقلید وقت نامه ای پر از تملق و چاپلوسی و مدح و ثنای رضا خان و طلب موفقیت برای او و البته طلب عنایات و توجهات "آن مقام منیع".

برای جلوگیری از دراز شدن مطلب متن نامه را این جا نمی آوریم.

حسین مکی داستان تمثال را همراه با متن کامل نامه مرجع تقلید به رضا خان به چاپ رسانیده است (تاریخ سی ساله، جلد سوم، ص ۲۴).

علت این که این نهاد متحجر، انگل، پوسیده و خود مرکز بین (که منافع مرتجعانه و جنایت کارانه خود را ورای هر چیزی می گذاشته است) تاکنون تداوم یافته است و قدرت و استقلال خویش را (که البته لازم و ملزوم یکدیگرند) حفظ کرده است، دقیقاً همین است. به نظر می رسد که در ایران برای حفظ سلطه ارتجاع یک چنین نهادی ضروری بوده است وگرنه اینان مدت ها پیش به زیاله دان تاریخ ریخته شده بودند. در زمان شاه سلطان حسین صفوی نفرت مردم از استبداد ملایی و فساد و جنایات و کتافات آن به حدی رسید که داوطلبانه حکومت محمود افغان بدین سبب توانستند اصفهان را فتح کنند که احدی (چه از مردم و چه از ارتش) جهت دفاع از اصفهان انگشت بلند نکردند؛ سپس سپس نادرشاه جسورانه به قلع و قمع ملایان پرداخت. شیخ الاسلام ها و سران ملایان را خفه کرد. اموال اوقاف و کلیه اموال آنان را غارت کرد. محکمه های شرع را برچید و کلیه اختیارات سیاسی و اجتماعی و مزایای ویژه آنان را حذف کرد. حتی خیال داشت مکتب خانه ها را نیز تعطیل کند شواهد تاریخی حاکی از آنست که مردم با شادمانی و رضایت از این سیاست ها استقبال کردند. مورخین می نویسند که «خشم عمومی نسبت به علما که شاه سلطان را احاطه کرده بودند به نادر شاه امکان داد که جسورانه اوقاف را غارت کنند.»

ولی این نهاد پوسیده به طور معجزه آسا دوباره زنده گشت. یعنی آن را زنده کردند و در این رابطه می باید آقا محمد خان قاجار را شاه اسماعیل ثانی نامید.

جنبش های تازه را که از طرف همسایه شمال به این جا سرایت کرده بگیریم. بعد هم یک نره غول برایشان می تراشیم تا این دفعه حسابی پدرشان را دربیاره ... پس وظیفه شما رواج دادن قمه زن بافور خورده، جن گیری، روضه خوانی، افتتاح تکیه و حسینیه، تشویق آخوند و چاقو کش، و موعظه علیه کشف حجاب. باید همیشه این ملت را به قهقرا برگردانید و متوجه عادات و رسوم دو سه هزار سال پیش کرد. سیاست این طور اقتضا می کند. اگر ناخوش می شند، جن گیر و دعا نویس هست. چرا دوی فرنگی بخورند که جگرشان داغون بشه؟ ... به خصوص فراموش نکنید و شهرت هایی بر ضد روس ها بدید. بعد هم سینما، تئاتر، قاشق و چنگال، هواپیما و اتوموبیل، و گرامافون را تکفیر کنید. در این قسمت دیگر خودتان استادید و مثل دفعه قبل که شهرت دارید رادیو همان خر دجاله، که یک چشم پیشانی داره و از هر تار سیمی هزاران صدا میده، بی دینی زمان رضا شاه را تقبیح بکنید، چادر نماز، چادر سیاه و عمامه را بین مردم تشویق و در صورت لزوم توزیع بکنید. از معجزه سقاخانه غافل نباشید...»

و رابطه ای که در بالا بیان کردیم یک رابطه دو سویه بود. ملایان نیز در هنگام احساس خطر از جانب مبارزات آزادیخواهانه به دامن حکومت و استعمار پناه می بردند و علیرغم ترسی که از حکومت مرکزی قوی و از استقرار امپریالیسم داشتند غلام بی چون و چرای آن می شدند. همان ملایانی که برای جلوگیری از قدرت گیری شاه از جبهه ملی و مصدق پشتیبانی می کردند عاقبت خواستار کودتا شدند. آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی هر دو از کودتای ۲۸ مرداد استقبال کردند. آیت الله بروجردی حتی در دعوتی که جهت کودتا به عمل آورد انجام کودتا را وظیفه دینی شاه خواند. متأسفانه در شرایط ترور و خفقان بی سابقه ای که امروز برابر آن حکم فرماست امکان دسترسی به اسناد و مدارکی که می باید در این زمینه ارائه شود برای ما موجود نیست.

برخورد ملایان با رضا شاه و کودتای او نیز عیناً همین طور بود که رضا خان خودش قبل از انجام کودتا و تغییر سلطنت، با مراجع تقلید در قم مشورت کرده بود (در این زمینه رجوع کنید به کتاب «جایگاه مبارزات روحانیون ایران» از سازمان پیکار) و در همان زمان

درمقایسه با شاه عباس است. این به علت ورود عامل جدید یعنی امپریالیسم به صحنه و تقویت همه جانبه ارتجاع بود.

و این بحث نه فقط از نظر تئوریک و تاریخی بلکه از نظر عملی نیز حائز اهمیت شایان است. ملایان این مملکت تاکنون بیش از یک بار آن چنان مفتضح و منفور و بی آبرو شده اند که دیگر نمی توانستند در میان مردم سربلند کنند. ولی دوباره ترکیبی از دو عامل آنان را نجات داده و برای روز مبادا ذخیره کرده است. پوشش ایدئولوژیکی شبه لیبرالی و حاکمیت حکام جدید و امروزه همین روند قابل مشاهده است. رادیو آزاد ایران صدای ارتشبد آریانا دائم صحبت از «اسلام راستین» در مقابل اسلام دروغین خمینی می کند، ولی بدتر از همه شورای مقاومت ملی است که بسیاری از نیروهای چپ نیز در آن حضور دارند و برنامه اش جمهوری دموکراتیک اسلامی است. و این دقیقاً همان پوشش و حمایتی است که مرتجعین دستار بند بعد از سقوط شان به آن نیاز خواهند داشت و ملایان که خود چیزی جز دلالان ارتجاع نیستند به نوبه خود به دلالی آخوندهای بی عمامه نیاز خواهند داشت.

* برای مطالعه مفصل این کوششها و عقیم ماندن آنان می توان به کتب زیر مراجعه کرد:

- ۱ - اندیشه ترقی، اثر فریدون آدمیت، فصل سوم
- ۲ - افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، اثر فریدون آدمیت و هما ناطق، بخش هفتم.
- ۳ - کتاب جدید منتشر نشده خانم هما ناطق (میرزا رضای کرمانی) منبع بسیار ذیقیمتی در این زمینه است.

در زمان نادر شاه و بعد از آن سران ملایان به نجف عراق مهاجرت کردند و در آن جا پوشش ایدئولوژیکی برای حفظ دم و دستگاه خویش فراهم کردند. و آن پوشش (شیعه اخباری) در مقابل (شیعه اصولی) بود. می گفتند دیانت از سیاست جدا است و وظیفه ملاها ارشاد و تعلیم است. این گرایش (شبه لیبرالی) پوششی برای حفظ آن دم و دستگاه گشت. خلاصه کلام حضرات موش شدند. از گذشته ظالمانه خود توبه کردند و در سوراخ گشتند.

بعد از مرگ کریم خان بار دیگر از هم پاشی ملوک الطوایفی در ایران شدت گرفت. دولت مرکزی به تلاشی افتاد. حکام و تیول داران برای جلوگیری از انفجار ریشه ای جامعه بار دیگر دست به دامن «تشیع اصولی» شدند. قاجاریان در این زمینه از همه پیگیر تر بودند و هم خود آنان بودند که بالأخره در امر احیای دولت مرکزی قوی موفق شدند. معروف است که آقا محمد خان قاجار هنگام تاج گذاری از قبول تاج نادر شاه امتناع کرد، ولی شمشیر مقدس وقف شاه اسماعیل (مؤسس سلسله صفوی) را به کمر بست و عهد کرد آن شمشیر مقدس را همانند صاحب اولی آن در دفاع و حمایت از مذهب شیعه به کار برد. شیعه (اصولی) و قشری بار دیگر مذهب رسمی کشور اعلام شد.

معروف است که هگل در جایی گفته بود که تمام وقایع مهم تاریخی دوبار تکرار می شوند. این دیدگاه هگل در رابطه با تطور تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران مصداق عجیبی پیدا کرده است. آقا محمد خان سلسله خود را بر مبنای تشیع و دفاع از تشیع بنیان گذارد (مثل شاه اسماعیل)، در زمان فتحعلی شاه آخوند بازی و ارادت خالصانه و بی چون و چرای سلطان به مذهب و ملایان به اوج خود رسید و مقدس مآبی سلطان حد و مرزی نمی شناخت (مثل شاه تهماسب). سلطان بعدی محمد شاه از تشیع روی گردان شد و به ترویج صوفی گری پرداخت (مثل شاه اسماعیل دوم که به سنی گری روی آورد). بعد دوران امیر کبیر می رسد و کوشش برای جدا کردن سیاست از مذهب و قوی کردن دولت مرکزی مثل (شاه عباس). بعد از خاتمه یافتن این سیاست دوران اعتلای روز افزون قدرت ملایان و خانه خرابی روز افزون کشور آغاز می شود. تنها ناموزونی چشم گیر در این میان ناکامی نسبی امیر کبیر

و ناشی گری، مکمل این پروژه هستند و یا با خرده کاری های همیشگی خود، راه را برای پیشروی این پروژه هموار می کنند. جنبش کارگری در ایران همچنان در بحران و غیبت رهبری انقلابی به سر می برد و رفرمیست ها «گام به گام» می روند تا رهبری جنبش کارگری برای دور آتی را به دست گیرند. نیروی عظیم بالقوه سرنگون کننده حکومت سرمایه داری ایران اکنون می رود تا تحت رهبری رفرمیسم مماشات کننده با سرمایه داری دچار ایست و توقف شود. سرگردانی فعالین کارگری و ندانم کاری های آن ها این وضعیت را تشدید کرده است. گرایش کمونیستی کارگران فرصت چندانی ندارد، اگر باز هم تعلل کند و نتواند از طریق اتحاد عمل ویژه ای تدارک حزب پیشتاز انقلابی را ببیند، با عرض معذرت باید با چشمان خود نظاره گر ضربه اساسی به جنبش کارگری باشند و خود را در تعویق یک دوره تاریخی در خیزش انقلابی طبقه کارگر مقرر بدانند.

فرصت کم است، پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز انقلابی .

علیرضا بیانی

دوم فروردین ۱۳۹۲

*

http://www.youtube.com/watch?v=_3KZ6dJUCb4

به بهانه انتشار ویدیویی با عنوان «گام به گام تا سندیکاهای آزاد» از سایت «شهروندیار»*

بازگشت به فهرست

در ایران تعداد بی شماری سندیکا وجود ندارد، چه خوب بود معلوم می شد کدامیک از سندیکا های موجود میتکر پروژه سندیکا سازی هستند. یعنی پروژه «گام به گام تا سندیکاهای آزاد کارگری در ایران» توسط کدام گرایش شناخته شده تبلیغ می شود. سندیکای شرکت واحد، سندیکای فلزکار مکانیک، سندیکای نیشکر هفت تپه، هیئت موسس سندیکا یا ...؟ در هر حال از جمله موضوعات اساسی در تفاهم کشورهای غربی با ایران از بعد از روی کار آمدن حسن روحانی، یکی، و یا یکی از مهمترین ها هم همین موضوع تشکلات کارگری است. بدون حل این موضوع «آی ال او» پروژه تفاهمات را نتواند نخواهد کرد. شرکت های فراملیتی خواهان تضمین سرمایه گذاری هایشان هستند و در ایران بدون تشکلات کارگری، هر لحظه خطر شورش های کارگری و مصادره کارخانه وجود دارد. باید ظرفی برای مذاکره، و به قول خود سندیکالیست ها «چانه زنی» وجود داشته باشد، و این ظرف از نظر کشورهای غربی همان سندیکا است. آن ها نه از سر دلسوزی برای کارگران و تشکل یابی کارگران بلکه از سر نگرانی پتانسیل انقلابی کارگری به دنبال ساختن رهبر برای جنبش کارگری هستند و نقداً هم رهبران شناخته شده خود را آماده قرار دادن در مرکز این رهبر سازی ها کرده اند (در قسمتی از این ویدئو به صراحت توضیح داده می شود که سندیکا جلوی شورش کارگران را می گیرد).

از نظر کمپانی های فراملیتی هیچ تشکیلاتی مطلوب تر از تشکل سندیکایی برای کارگران نیست و جمهوری اسلامی نیز اگر نه به طور رسمی اما در عمل فعالیت این نوع تشکلات را به رسمیت شناخته است. پروژه بی خطر جمع آوری امضا و نظایر آن که تا مرز مذاکره با وزیر کار و نماینده مجلس هم می رود نمونه ای از این ابراز رضایت است. ظاهراً گرایشات رفرمیستی در توافق غیر رسمی با جمهوری اسلامی «گام به گام» به سوی شکل گیری رهبری نوپایی که کنترل آن در دست نهادهای امپریالیستی در بیرون و رفرمیست های مماشات جو در داخل است در حال پیشروی می باشند و پیشروان کارگری در اوج افتراق و سردرگمی، یا از سر ناآگاهی

«قدرت اقتصادی» یک طبقه اجتماعی، زمینه را برای کسب «قدرت سیاسی» آن ها مهیا کرد. حتی یک مثال تاریخی هم وجود ندارد که نشان دهد طبقه ای اجتماعی (البته تا پیش از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) با وجود پایگاه ضعیف اقتصادی و مادی، قادر به کسب قدرت سیاسی بوده باشد. اما انقلاب سوسیالیستی تفاوتی بنیادین با انقلابات سایر طبقات اجتماعی در گذشته دارد که به آن می پردازیم.

از دید مارکسیستی، امروز، یعنی در شرایطی که شیوه تولید سرمایه داری به یک شیوه جهانی مبدل شده، در نتیجه تضاد میان رشد نیروهای مولد و مناسبات تولیدی به عنوان شرط عینی وقوع انقلاب در مقیاس جهانی به عنوان یک کل وجود دارد (هر چند قانون رشد ناموزون و مرکب به عنوان یک قانون مطلق، درجات مختلف انکشاف و شدت بحران را به کشورهای مختلف دیکته می کند)، انقلابی غیر از انقلاب سوسیالیستی نمی تواند معنا و مفهوم داشته باشد. «انقلاب بورژوا دموکراتیک» متعلق به آن دوره ای بود که هنوز شیوه تولید پیشا سرمایه داری (مثلاً فئودالیسم در اروپا) وجه غالب و دست بالا را داشت، بورژوازی نوپا که از بطن آن شکل گرفته بود ظرفیت های خلاقه و مترقی خود را پُر نکرده بوده، در نتیجه به موازات کسب قدرت اقتصادی، به انقلاب سیاسی دست می زد تا دولت و مناسبات تولیدی خود را مستقر سازد. اکنون دست کم پانصد سال است که سرمایه داری (ابتدا تجاری و سپس صنعتی و مالی) نقداً به طبقه حاکم، و مناسبات تولیدی آن به مناسبات غالب در جهان مبدل شده است. بنابراین تاریخ مصرف و مفهوم چنین انقلابی از میان رفته است و اصولاً چنین چیزی متصور نیست. آن چه تحت عنوان انقلاب و ناگزیر برای برهم زدن روابط سرمایه داری موجود و ضرورتاً استقرار دولت کارگری شکل می گیرد، انقلاب سوسیالیستی است.

انقلاب سوسیالیستی، یک تفاوت بنیادین با سایر انقلابات پیشین دارد و آن این که نخستین انقلاب در طول تاریخ خواهد بود که به شکل آگاهانه و با برنامه صورت می گیرد؛ یعنی تلاش می کند که جامعه را به شکل آگاهانه و مطابق با یک برنامه تغییر شکل دهد. هرچند وارد تمامی جزئیاتی که به شرایط کنکرت و مشخص، و به زیرساخت های مادی در حال تغییر جامعه بستگی دارد،

بازگشت به فهرست

با درود و خسته نباشد ! انقلاب از دید مارکسیستی، انقلاب بورژوا دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی است. ارنست مندل در دولت ابزار چیرگی طبقاتی مطرح می کند که انقلاب اجتماعی حکومت یک طبقه را جانشین حکومت طبقه ای دیگر می کند، و متضمن برکناری طبقه حاکم پیشین از قدرت دولتی است. هر انقلاب اجتماعی با یک انقلاب سیاسی همراه است. و در جای دیگر اضافه می کند که اگر چه هر انقلاب اجتماعی در ضمن انقلاب سیاسی نیز هست، اما هر انقلاب سیاسی الزاماً انقلابی اجتماعی نیست. انقلابی که صرفاً سیاسی باشد تنها شکلی از حاکمیت، شکلی از دولت یک طبقه را از طریق انقلابی با شکلی دیگر از دولت همان طبقه تعویض می کند. با توجه به گفته های فوق ۱- آیا انقلاب سال ۵۷ در ایران یک انقلاب سیاسی بود که قدرت از یک طبقه بورژواز با طبقه دیگر بورژواز تعویض شد و شکل مالکیت بر ابزار تولید دست نخورده باقی ماند و یا بنا به تعریف در میلیتانت شماره ۶۹ انقلاب ایدئولوژیک بود ؟ ۲- در کشورهای عربی (مصر، تونس، لیبی) به همین شکل قدرت تعویض شد. آیا نمی شود گفت که در آن کشورها نیز انقلاب سیاسی یا ایدئولوژیک اتفاق افتاد ؟ ۳- در کدام یک از نوشته های مارکس از حکومت های استثنایی یا انقلاب ایدئولوژیک صحبت کرده است؟ در صورت وقت لطفاً به ۳ سوال فوق پاسخ دهید. با تشکر از همگی شماها.

با درود به سروش گرامی و ممنون از طرح این پرسش ها

در توضیحات ابتدایی شما از مفهوم انقلاب، و وجه سیاسی و اجتماعی آن کاستی هایی وجود دارد که نتایج حاصل از آن را تحت الشعاع قرار می دهد. در این جا سعی می کنم مختصراً یک جا به پرسش های مطرح شده بپردازم به امید آن که مفید واقع شود.

در واقع کل مسیر تاریخ این را اثبات می کند که در انقلابات «گذشته»، طبقه ای که «قدرت سیاسی» را به چنگ می آورد، پیش از آن نقداً «قدرت اقتصادی» و معنوی جامعه را به دست آورده بود. در واقع وجود

اعتبار پیروزی انقلاب سیاسی نخواهد بود. این همان موردی است که به وضوح شکست انقلاب ۵۷ اثبات می کند. برای سازماندهی انقلاب، به یک ارگان رهبری، یعنی حزب پیشتاز انقلابی نیاز است. حزبی متشکل از بخش پیشروی طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی که ناگزیر اقلیت را تا مقطع اعتلای انقلابی تشکیل می دهند. در شرایط اعتلای انقلابی، این حزب اقلیت «ممکن» است از جانب طبقه کارگر به عنوان حزب خود پذیرفته شود، اگر صحیح ترین خط را با کم ترین اشتباه و بیشترین تأثیرگذاری پیش برده باشد. در شرایط اعتلای انقلابی، اگر این حزب (مانند بلشویک ها) به حزب طبقه کارگر تبدیل شود، به آن معناست که به قول مانیفست، طبقه کارگر را به مثابه یک طبقه حول برنامه خود متشکل کرده و آن را به قدرت می رساند. در ایران، احزاب مختلف «چپ» وجود داشتند که همگی با وجود پایه هایی در میان کارگران، نه از درون جنبش کارگری، بلکه بیرون از آن شکل گرفته بودند و به علاوه همگی کم و بیش سنن استالینسم را یکدک می کشیدند. به این معنا که اصولاً به انقلاب دمکراتیک، و نه سوسیالیستی، معتقد بودند و پیرو همین موضوع، بسیاری اتحاد با بخشی از بورژوازی «ملی» و «مترقی» را تشویق می کردند یا در بهترین حالت طبقه کارگر را محدود به وظایف صرفاً دمکراتیک می نمودند. در نتیجه در شرایط اعتلای انقلابی منتهی به ۵۷، هیچ کدام از احزاب موجود به حزب طبقه کارگر تبدیل نشدند. طبقه کارگری که با برپا کردن اعتصابات وسیع، استقرار شوراها به عنوان نطفه های اولیه یک دولت کارگری در صحنه حضور داشت، بدون هرگونه رهبری انقلابی در وسط معرکه باقی ماند. هر چه بود، رهبری سازشکار و در تقابل با انقلاب سوسیالیستی بود. در نتیجه روحانیت شیعه که همواره بخشی از هیئت حاکمه پیشین بود، در شرایط خلأ رهبری انقلابی، قدرت را قبضه کرد. یعنی بورژوازی شاهنشاهی، این بار جای خود را به بورژوازی جدید «آخوندی» داد، و این یعنی صرفاً تغییر شکل «حکومت»، بدون آن که به «دولت سرمایه داری خدشه ای وارد شود.

بنابراین انقلاب ۵۷، یک انقلاب سیاسی بود؛ اما نه از این حیث که «قدرت از یک طبقه بورژوا با طبقه دیگر بورژوا تعویض شد»، بلکه از این جهت که طبقه کارگر در مرکز تحولات برای کسب قدرت حاضر بود. این

نمی شود، اما دست کم بر پایه این برنامه قرار دارد که جامعه بدون طبقه چگونه باید باشد و چه طور می توان به آن دست یافت.

در نتیجه برای طبقه کارگری که قرار است برخلاف انقلابات پیشین سایر لایه های اجتماعی، به نخستین انقلاب آگاهانه و بابرنامه دست بزند، رابطه فوق از قدرت «اقتصادی» و «سیاسی» وارونه است؛ به این معنا که ناگزیر ابتدا باید قدرت «سیاسی» را کسب کند، تا پس از آن امکان اعمال قدرت «اقتصادی» را پیدا کند. این جاست که می توان گفت انقلاب سیاسی می تواند به انقلاب اجتماعی منجر شود، ولی عکس آن بی معناست.

بنابراین از نقطه نظر مارکسیستی، وقتی صحبت انقلاب در عصر کنونی به میان می آورد، معنای آن بی کم و کاست انقلاب سوسیالیستی است. این انقلاب در دو وجه «سیاسی» و «اجتماعی» صورت می گیرد. این که طبقه کارگر قدرت سیاسی را تسخیر و سیادت دولت بورژوایی را با تمام ارگان های آن (قوای مقننه، مجریه، قضائیه، ارتش، پلیس و دستگاه سرکوب و سازوبرگ تبلیغات ایدئولوژیک) از میان بردارد، به معنای انقلاب سیاسی خواهد بود (این همان هدفی است که منطبق با خطوط مانیفست، دقیقاً ماهیت کمونیست ها را روشن می کند. «هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه احزاب پرولتاری دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا») به علاوه باید توجه داشت که تسخیر قدرت سیاسی، یعنی درهم کوبیدن «دولت» سرمایه داری و نه تغییر شکل «حکومت».

چنان چه این وجه به موفقیت طی شود، از آن پس شرایط دگرگونی ها یا انقلاب اجتماعی آغاز خواهد شد و این فرایندی است که به مداخله «اکثریت» جامعه نیاز خواهد داشت.

اکنون که مفهوم انقلاب در عصر کنونی و وجه سیاسی و اجتماعی آن روشن شد، باید در نظر داشت که انقلاب سیاسی طبقه کارگر هرگز خود به خود به پیروزی نمی رسد و هر انقلابی، عنصر رهبری انقلابی را در دل خود دارد. بدون رهبری انقلابی، که تجسم آن حزب انقلابی است، طبقه کارگر قادر به تسخیر قدرت سیاسی و به این

از آمدن...

گفتم: چرا؟

از پی چه می گردی؟

گفت: مرا عهدیست، با خود.

گفتم: بگو!

مرا نیست، دیگر طاقتی.

گفت: هر که قدم نهد، در ره وصل،

صبر و کوشش، بایدش!

می آیم، که در پیوند با " تابستان "،

به وصال " اعتدال پاییزی " رسیم.

پس آنگه، همراه با " خزان "،

به دیدار " زمستان "، رویم!

و دگر بار، " زمستان "، با گذشت خود،

جایش را، به " خواهر " خود،

" بهار " دهد...

گفتم: ارمغان سفر،

با خود، چه آوردی؟

گفت: آواز هزارستان را،

آوای دل انگیز و شور مستان را!

گفتم: تو زیبایی، تو رؤیایی،

تو دلبندی، تو عشقی،

تو، آن اوج خیال انگیز انسانی....

گفتم: دگر چه؟

اصل در مرکز تعریف انقلاب در عصر کنونی قرار دارد. از این گفته می توان نتیجه گرفت که آن چه در مصر و تونس و غیره رخ داده است، به هیچ وجه انقلاب نیست. آن چه رخ داده، فراتر از اعتراض و اما کم تر از انقلاب است. چرا که اولاً رهبری انقلابی و در نتیجه طبقه کارگر به عنوان یک طبقه در مرکز تحولات برای کسب قدرت سیاسی حضور نداشته است و ثانیاً به دنبال آن تنها شکل «حکومت» تغییر کرده است، بدون آن که کوچک ترین خدشه ای به «دولت» سرمایه داری وارد شود.

آرام نوبخت

اعتدال بهاری

در واپسین روز اسفند،

در انتظار اعتدال بهاریم!

پرسیدم: بهار!!

از چه رو، می آیی؟

گفت: برای زایش " اعتدال بهاری "!

تو که میدانی، چه جان سخت است،

کولاک زمستانی!

لیک، جهان هستی،

فصلی دیگر، بایدش!

گذشت، " زمستان "، ز خود،

تا که نشیند، " بهار "، به بار!

گفتم: وقتی آمدی،

میمانی، تا ابد؟

گفت: مرا، هدفی است دیگر،

سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، مراد شیرین،

سارا قاضی، ناصر احمدی، آرام نوبخت، و

فعالین شبکه همبستگی کارگری

پست الکترونیکی:

contact@militaant.com

نشانی وب سایت:

www.militaant.com

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر

روی وب سایت قرار می گیرد

گفت: رویش جوانه ها را،

بوسه شکوفه ها را،

گلخند غنچه ها را،

هماغوشی دریا و آسمان را!

گفتم: دگر چه؟

گفت: "نان و گل سرخ" را!

گفتم: با خود می آوری، "آزادی" را؟

گفت: من خود، "بهار آزادیم"،

مظهر "شور دل دادگیم"!

با یاد "او" و تمام هم تبارانش، که دلی داشتند، مالا مال
از "مهر" به زحمتکشان و رنجدیدگان جهان، بهار و

نوروز "ایرانی - جهانی"، بر همه باشندگان، کنشگران
و کوششگران راه "آزادی و سوسیالیزم"، فرخنده و

خجسته، باد!

ستاره بهرنگی